



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

بررسی روایات خلاف در آیه شریفه اهل سنت

با تأکید بر روایات «انما اعترفت علیاً»

در حدیث ائمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بررسی روایات خلافت در اندیشه اهل سنت با تأکید بر روایات اثنا عشر خلیفه

نویسنده:

گروه فقه و حقوق پژوهشگرده حج و زیارت

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	بررسی روایات خلافت در اندیشه اهل سنت با تاکید بر روایات اثنا عشر خلیفه
۱۳	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست
۳۱	دیباجه
۳۳	مقدمه
۴۱	فصل اول جایگاه روایت در کشف مصادیق امامت از منظر فرقه های کلامی
۴۱	مقدمه
۴۲	۱. فرقه های اسلامی و جایگاه عقل و نقل در تعیین امام
۴۲	اشاره
۴۳	الف) تأکید امامیه بر روش نقلی - حدیثی
۴۴	ب) التزام اسماعیلیه به نص در شناسایی ائمه
۴۵	ج) اهتمام زیدیه به نص در تشخیص امام
۴۷	د) انحصار کشف امام از طریق نص در برخی از فرقه های معتزلی
۴۷	ه) روش تعیین امام در اندیشه اشاعره
۴۹	۲. مقایسه روش نقلی (روایات) با روش های غیرنقلی
۴۹	اشاره
۵۰	الف) برتری های روش نقلی
۵۰	یک - روش نقلی و کاهش تفرقه در امت اسلام
۵۱	دو - معنای واحد و تأویل ناپذیری نصوص امامت
۵۳	سه - روشنی نصوص و بی نیازی از ادله سایر فرقه ها
۵۴	ب) اشکالات روش های غیر نقلی (اجماع، شورا و...)
۵۴	اشاره

۵۴	یک - لزوم ابطال حقانیت فرقه های مخالف در روش های غیرنقلی
۵۵	دو - منصوص بودن اصول و احکام فروتر از امامت
۵۵	سه - نشناختن معصوم
۵۷	چهار - سست شدن بنیان های دینی
۵۸	پنج - رها شدن امت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۲	شش - عدم حجیت اجماع و واقع نشدن آن
۶۴	هفت - اشکالات وارد بر روش شورا (اهل حل و عقد)
۶۷	هشت - احادیث اهل سنت در زمینه امامت
۶۷	نُه - ناتمامی نظریه معرفی مصداق در روش نقلی قرآنی
۶۹	نتیجه گیری
۷۱	فصل دوم روایات امامت ائمه علیهم السلام
۷۱	مقدمه
۷۲	۱. تنوع و جامعیت دلایل نقلی - حدیثی در منابع شیعی
۷۲	اشاره
۷۲	الف) ذکر تعداد ائمه
۷۳	ب) معرفی امام بعدی
۷۳	ج) در دست داشتن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله
۷۴	د) اشاره به آخرین امام (حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف)
۷۴	ه) نام چند امام اول و نُه نفر از نسل حسین علیه السلام
۷۵	و) ذکر نام دوازده امام
۷۷	ز) رد ائمه فرقه های دیگر
۷۸	ح) بیان معجزات ائمه اطهار علیهم السلام
۷۹	۲. صحت احادیث مذکور
۸۰	۳. احادیث ناظر به امامت در کتب اهل سنت
۸۹	نتیجه گیری
۹۱	فصل سوم بررسی سند حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

مقدمه	۹۱
۱. عبارت «يكون لهذه الأمة اثناعشر قِيماً»	۹۴
۲. عبارت «يكون اثناعشر أميراً كلُّهم من قُرَيْشٍ»	۹۵
۳. عبارت «يكون بعدي اثناعشر خَلِيفَةً كُلُّهم من قُرَيْشٍ»	۹۶
۴. عبارت «لا يزال الدين قائماً»	۹۸
۵. عبارت «لا يزال الإسلام عزيزاً إلى اثنى عشر خَلِيفَةً»	۱۰۱
۶. عبارت «لا يزال أمر الناس ما وليهم اثناعشر رجلاً كلُّهم من قُرَيْشٍ»	۱۰۴
۷. عبارت «لا يزال هذا الأمر صالحاً»	۱۰۵
۸. عبارت «لا يزال هذا الأمر ظاهراً على من ناواه»	۱۰۵
۹. عبارت «اثناعشر عدّة نَقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ»	۱۰۶
۱۰. عبارت «اثناعشر خَلِيفَةً مِنْ كَغْبِينِ لُؤَى»	۱۰۸
نتیجه گیری	۱۰۹
فصل چهارم بررسی دلالت حدیث «يكون بعدي اثناعشر خَلِيفَةً»	۱۱۳
مقدمه	۱۱۳
۱. نظر اول اهل سنت (خلفای اثناعشر اموی)	۱۱۴
اشاره	۱۱۴
الف) تفسیر حدیث به خلفای اموی	۱۱۴
اشاره	۱۱۴
نقد و بررسی	۱۱۸
یک - قطعیت نداشتن قرشی بودن در احادیث	۱۱۸
دو - ارتباط قرشی بودن و اموی بودن	۱۱۸
سه - بدگویی از علی علیه السلام	۱۱۸
چهار - هرج در حکومت بنی امیه	۱۲۱
پنج - تغییر سنت های رسول الله صلی الله علیه و آله	۱۲۲
شش - خلفای اموی و حدیث «تدور رحی الاسلام»	۱۲۳
هفت - سلطنت بنی امیه و حدیث سفینه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله	۱۲۴

- ب) تفسیر حدیث به خلفای راشدین و خلفای اموی مورد اجماع امت ۱۲۸
- اشاره ۱۲۸
- نقد و بررسی ۱۳۰
- یک - عدم مدخلیت اجماع امت در خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۰
- دو - اشکال سندی عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» ۱۳۱
- سه - عدم وقوع اجماع امت بر خلفای مورد نظر ۱۳۳
- چهار - اشکالات لیست خلفای مجمع علیه ۱۳۴
- پنج - مورد تأیید نبودن خلفای مجمع علیه ۱۳۵
۲. نظر دوم علمای اهل سنت (خلفای اموی و عباسی) ۱۳۶
- اشاره ۱۳۶
- نقدهای وارد بر نظر دوم اهل سنت ۱۳۷
- الف) شایسته نبودن بنی امیه و بنی عباس ۱۳۷
- ب) متوالی نبودن خلفای نامبرده ۱۳۷
۳. نظر سوم علمای اهل سنت (دوازده خلیفه صالح، بدون لزوم توالی خلافت آنان) ۱۳۷
- اشاره ۱۳۷
- نقدهای وارد بر نظر سوم اهل سنت ۱۴۱
- الف) ناسازگاری این تفسیر با معنای خلیفه ۱۴۱
- ب) عوامل مختلف وقوع منکرات ۱۴۱
- ج) مفاد حدیث «تكون النبوه فيكم ما شاء الله» ۱۴۲
- د) تضاد حدیث «تكون النبوه فيكم ما شاء الله أن تكون» با بنی امیه و بنی عباس ۱۴۲
- ه) ارتباط نداشتن حدیث «لا يلبث الجور بعدی» با موضوع ۱۴۳
- و) ارتباط نداشتن حدیث «خلافه النبوه ثلاثون» با موضوع ۱۴۴
- ز) توالی خلفاء عامل صلاح و عزت دین ۱۴۵
۴. نظر چهارم اهل سنت (دوازده خلیفه هم زمان) ۱۴۶
- اشاره ۱۴۶
- نقدهای وارد بر نظر چهارم اهل سنت ۱۴۷

- الف) وجود هرج و مرج در زمان خلفای همزمان ۱۴۷
- ب) کذب خلفای هم زمان و قبول نداشتن همدیگر ۱۴۸
- ج) تضاد با عزت خلفا و اسلام ۱۴۹
- د) اشکال بدرالدین غیتابی بر خلفای هم زمان ۱۴۹
۵. نظر پنجم اهل سنت (خلفای پس از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) ۱۴۹
- اشاره ۱۴۹
- نقدهای وارد بر نظر پنجم ۱۵۱
- مخالفت احادیث با نظر ابن المنادی ۱۵۱
۶. اشکالات کلی وارد بر عموم نظرات اهل سنت ۱۵۱
- اشاره ۱۵۱
- الف) اهمیت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به معرفی خلفا ۱۵۲
- ب) اشکال مبهم ماندن نام خلفا ۱۵۲
- ج) بی خلیفه بودن اهل سنت ۱۵۳
- د) ذکر شدن نام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در تفاسیر ۱۵۵
۷. نظر شیعه امامیه (امامت ائمه شیعه علیهم السلام) ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
- اشکالات اهل سنت بر نظر شیعه و پاسخ آنها ۱۵۸
- اشاره ۱۵۸
- الف) اشکال اول بر امامیه (اعتقاد نداشتن امامان شیعه به امامت خویش) ۱۵۹
- اشاره ۱۵۹
- جواب های اشکال اول ۱۶۰
- یک - لزوم انکار امامت در برخی موارد ۱۶۰
- دو - نارضایتی امام حسن علیه السلام از خلافت معاویه ۱۶۰
- سه - تأیید نشدن بنی عباس از سوی ائمه شیعه علیهم السلام ۱۶۲
- ب) اشکال دوم بر امامیه (تفاوت امامت با خلافت) ۱۶۳
- اشاره ۱۶۳

- ۱۶۴ جواب اشکال دوم
- ۱۶۶ (ج) اشکال سوم (اشکال قفاری بر نصوص امامیه)
- ۱۶۶ اشاره
- ۱۶۷ جواب اشکال قفاری بر امامیه
- ۱۶۸ قسمت دوم اشکال قفاری (اشکال بر حدیث لوح اوصیاء)
- ۱۶۸ اشاره
- ۱۶۹ جواب قسمت دوم اشکال قفاری
- ۱۷۱ قسمت سوم اشکال قفاری
- ۱۷۱ اشاره
- ۱۷۲ جواب قسمت سوم اشکال قفاری
- ۱۷۲ (د) اشکال چهارم بر امامیه (ظهور نداشتن مکتب تشیع)
- ۱۷۲ جواب اشکال چهارم
- ۱۷۴ (ه) اشکال پنجم (نبودن لفظ بنی هاشم در حدیث):
- ۱۷۵ جواب های اشکال پنجم اهل سنت
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۵ یک - نبود قید «کَلْهَمُ مِنْ قَرِيشٍ» در دیگر روایات
- ۱۷۶ دو - افزودن عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» به حدیث
- ۱۷۹ سه - وجود عبارت «کَلْهَمُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» در برخی روایات
- ۱۸۶ چهار - تعارض علمای اهل سنت در تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوازده جانشین
- ۱۸۸ (و) اشکال ششم (حکومت نکردن ائمه شیعه در جامعه)
- ۱۸۹ جواب های اشکال ششم
- ۱۸۹ اشاره
- ۱۸۹ یک - معنای حدیث، به فرض وجود قید «عزیزاً»
- ۱۹۱ دو - هدایت مردم، بدون در دست داشتن حکومت
- ۱۹۲ سه - استمرار عزت دینی در گرو استمرار خلافت دوازده جانشین
- ۱۹۵ چهار - تفکیک عزت اسلام با عزت مسلمانان

- ۱۹۶ ----- (ز) اشکال هفتم بر امامیه (حضور نداشتن امام زمان) -----
- ۱۹۷ ----- جواب اشکال هفتم -----
- ۱۹۷ ----- اشاره -----
- ۱۹۷ ----- یک - عدم تهافت غیبت امام با لطف الهی -----
- ۱۹۸ ----- دو - فواید وجود امام در سراپرده غیبت -----
- ۱۹۸ ----- اول - پایداری جهان -----
- ۱۹۹ ----- دوم - ایجاد امید و انتظار سازنده و تأثیر آن بر رعایت اخلاق و احکام -----
- ۲۰۰ ----- سوم - امکان هدایت تشریحی و تکوینی در دوره غیبت -----
- ۲۰۲ ----- چهارم - حضور غیر عادی حضرت -----
- ۲۰۴ ----- سه - ضرورت نداشتن وجود عینی امام -----
- ۲۰۵ ----- چهار - اقرار به وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف -----
- ۲۰۵ ----- پنج - اعتقاد فرقه های اسلامی به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف -----
- ۲۰۵ ----- (ح) اشکال هشتم (نبود هرج و مرج پس از ائمه شیعه) -----
- ۲۰۶ ----- جواب اشکال هشتم -----
- ۲۰۸ ----- نتیجه گیری -----
- ۲۱۱ ----- فصل پنجم: دلایل روگردانی عاقله مسلمانان از امامت اهل بیت علیهم السلام -----
- ۲۱۱ ----- مقدمه -----
- ۲۱۳ ----- ۱. دلایل اساسی -----
- ۲۱۳ ----- اشاره -----
- ۲۱۳ ----- الف) گرایش های قبیله ای و جناحی -----
- ۲۱۵ ----- ب) تأثیر خلفا و دستگاه خلافت -----
- ۲۱۶ ----- ج) وابستگی برخی از علما به خلفا و جعل حدیث -----
- ۲۱۷ ----- د) اسلام ظاهری و دور بودن از روح ایمان -----
- ۲۱۸ ----- ه) علم توأم با عناد در برخی از خواص -----
- ۲۱۹ ----- ۲. عدول از مفاد ادله قرآنی -----
- ۲۱۹ ----- اشاره -----

- الف) تفسیر به رأی آیات ۲۲۰
- ب) توجه نکردن به سبب نزول آیات ۲۲۱
- ج) تغییر در معنای آیات ۲۲۳
۳. عدول از مفاد ادله حدیثی ۲۲۵
- اشاره ۲۲۵
- الف) تحریف لفظی احادیث امامت خاصه ۲۲۵
- ب) تحریف معنوی احادیث امامت خاصه ۲۲۶
- ج) قرینه سازی در فضایل ۲۲۸
۴. ترجیح ادله غیرنقلی بر ادله نقلی ۲۲۹
- نتیجه گیری ۲۳۱
- کتابنامه ۲۳۳
- قرآن ۲۳۳
- نهج البلاغه ۲۳۳
- درباره مرکز ۲۴۹

بررسی روایات خلافت در اندیشه اهل سنت با تاکید بر روایات اثنا عشر خلیفه

مشخصات کتاب

سرشناسه: امرایی، رحیم، 1363 -

عنوان و نام پدیدآور: بررسی روایات خلافت در اندیشه اهل سنت با تاکید بر روایات اثنا عشر خلیفه/ رحیم امرایی؛ تهیه و تدوین پژوهشگرده حج و زیارت.

مشخصات نشر: تهران: نشر مشعر، 1395.

مشخصات ظاهری: 227 ص.؛ 21/5×14/5 س.م.

شابک: 114000 : 5-670-540-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [215] - 227؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت -- احادیث اهل سنت

موضوع: (Sunnite: *Proof of caliphate -- Hadiths (Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 --

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق. -- نظر اهل سنت

موضوع: Views of sunnites: Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 --

موضوع: احادیث اهل سنت -- قرن 14

Hadith (Sunnites) -- Texts -- 20th century*

ائمه اثنا عشر -- نظراهل سنت

Imams (Shiites) -- *Views of Sunnites

ائمه اثنا عشر -- احادیث اهل سنت

(Imams (Shiites) -- Hadiths (Sunnite

امامت -- احادیث اهل سنت

شناسه افزوده: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت. پژوهشکده حج و زیارت

Representative of the Supreme Leader in Hajj and Pilgrimage. Research Institute of Hajj and Pilgrimage

رده بندی کنگره: 52/BP223/الف8ب4 1395

رده بندی دیویی: 297/452

شماره کتابشناسی ملی: 4424149

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فاپا

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

دبیاچه 13

مقدمه 15

فصل اول: جایگاه روایت در کشف مصادیق امامت از منظر فرقه های کلامی

مقدمه 23

1. فرقه های اسلامی و جایگاه عقل و نقل در تعیین امام 24

الف) تأکید امامیه بر روش نقلی - حدیثی 25

ب) التزام اسماعیلیه به نص در شناسایی ائمه 26

ج) اهتمام زیدیه به نص در تشخیص امام 27

د) انحصار کشف امام از طریق نص در برخی از فرقه های معتزلی 29

ه) روش تعیین امام در اندیشه اشاعره 29

2. مقایسه روش نقلی (روایات) با روش های غیرنقلی 31

الف) برتری های روش نقلی 32

یک - روش نقلی و کاهش تفرقه در امت اسلام 32

دو - معنای واحد و تأویل ناپذیری نصوص امامت 33

سه - روشنی نصوص و بی نیازی از ادله سایر فرقه ها 35

ص: 5

ب) اشکالات روش های غیر نقلی (اجماع، شورا و...) 36

یک - لزوم ابطال حقانیت فرقه های مخالف در روش های غیرنقلی 36

دو - منصوص بودن اصول و احکام فروتر از امامت 37

سه - نشناختن معصوم 37

چهار - سست شدن بنیان های دینی 39

پنج - رها شدن امت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله 40

شش - عدم حجیت اجماع و واقع نشدن آن 44

هفت - اشکالات وارد بر روش شورا (اهل حل و عقد) 46

هشت - احادیث اهل سنت در زمینه امامت 49

نُه - ناتمامی نظریه معرفی مصداق در روش نقلی قرآنی 49

نتیجه گیری 51

فصل دوم: روایات امامت ائمه علیهم السلام

مقدمه 53

1. تنوع و جامعیت دلایل نقلی - حدیثی در منابع شیعی 54

الف) ذکر تعداد ائمه علیهم السلام 54

ب) معرفی امام بعدی 55

ج) در دست داشتن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله 55

د) اشاره به آخرین امام (حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف) 56

ه) نام چند امام اول و نه نفر از نسل حسین علیه السلام 56

و) ذکر نام دوازده امام 57

ز) رد ائمه فرقه های دیگر 59

ح) بیان معجزات ائمه اطهار علیهم السلام 60

2. صحت احادیث مذکور 61

3. احادیث ناظر به امامت در کتب اهل سنت 62

نتیجه گیری 71

ص: 6

1. عبارت «يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا» 76
2. عبارت «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» 77
3. عبارت «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» 78
4. عبارت «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا» 80
5. عبارت «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَيَّ اثْنَى عَشَرَ خَلِيفَةً» 83
6. عبارت «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» 86
7. عبارت «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ صَالِحًا» 87
8. عبارت «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِرًا عَلَيَّ مِنْ نَاوَاهِ» 87
9. عبارت «اثْنَا عَشَرَ عِدَّةً نُبَّاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» 88
10. عبارت «اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ كَعْبِينَ لُؤَى» 90

نتیجه گیری 91

فصل چهارم: بررسی دلالت حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»

1. نظر اول اهل سنت (خلفای اثنا عشر اموی) 96

الف) تفسیر حدیث به خلفای اموی 96

نقد و بررسی 100

یک - قطعیت نداشتن قرشی بودن در احادیث 100

دو - ارتباط قرشی بودن و اموی بودن 100

سه - بدگویی از علی علیه السلام 100

چهار - هَرَج در حکومت بنی امیه 103

پنج - تغییر سنت های رسول الله صلی الله علیه و آله 104

شش - خلفای اموی و حدیث «تدور رحی الاسلام» 105

ص: 7

هفت - سلطنت بنی امیه و حدیث سفینه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله 106

(ب) تفسیر حدیث به خلفای راشدین و خلفای اموی مورد اجماع امت 110

نقد و بررسی 112

یک - عدم مدخلیت اجماع امت در خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله 112

دو - اشکال سندی عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» 113

سه - عدم وقوع اجماع امت بر خلفای مورد نظر 115

چهار - اشکالات لیست خلفای مجمع علیه 116

پنج - مورد تأیید نبودن خلفای مجمع علیه 117

2. نظر دوم علمای اهل سنت (خلفای اموی و عباسی) 118

نقدهای وارد بر نظر دوم اهل سنت 119

الف) شایسته نبودن بنی امیه و بنی عباس 119

ب) متوالی نبودن خلفای نامبرده 119

3. نظر سوم علمای اهل سنت (دوازده خلیفه صالح، بدون لزوم توالی خلافت آنان) 119

نقدهای وارد بر نظر سوم اهل سنت 123

الف) ناسازگاری این تفسیر با معنای خلیفه 123

ب) عوامل مختلف وقوع منکرات 123

ج) مفاد حدیث «تكون النبوه فيكم ما شاء الله» 124

د) تضاد حدیث «تكون النبوه فيكم ما شاء الله أن تكون» با بنی امیه و بنی عباس 124

ه) ارتباط نداشتن حدیث «لا يلبث الجور بعدى» با موضوع 125

و) ارتباط نداشتن حدیث «خلافه النبوه ثلاثون» با موضوع 126

ز) توالی خلفا، عامل صلاح و عزت دین 127

4. نظر چهارم اهل سنت (دوازده خلیفه هم زمان) 128

تقدّم‌های وارد بر نظر چهارم اهل سنت 129

الف) وجود هرج و مرج در زمان خلفای همزمان 129

ب) کذب خلفای هم زمان و قبول نداشتن همدیگر 130

ج) تضاد با عزّت خلفا و اسلام 131

ص: 8

د) اشکال بدرالدین غیتابی بر خلفای هم زمان 131

5. نظر پنجم اهل سنت (خلفای پس از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) 131

نقدهای وارد بر نظر پنجم 133

مخالفت احادیث با نظر ابن منادی 133

6. اشکالات کلی وارد بر عموم نظرات اهل سنت 133

الف) اهمیت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به معرفی خلفا 134

ب) اشکال مبهم ماندن نام خلفا 134

ج) بی خلیفه بودن اهل سنت 135

د) ذکر شدن نام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در تفاسیر 137

7. نظر شیعه امامیه (امامت ائمه شیعه علیهم السلام) 138

اشکالات اهل سنت بر نظر شیعه و پاسخ آنها 140

الف) اشکال اول بر امامیه (اعتقاد نداشتن امامان شیعه به امامت خویش) 141

جواب های اشکال اول 142

یک - لزوم انکار امامت در برخی موارد 142

دو - نارضایتی امام حسن علیه السلام از خلافت معاویه 142

سه - تأیید نشدن بنی عباس از سوی ائمه شیعه علیهم السلام 144

ب) اشکال دوم بر امامیه (تفاوت امامت با خلافت) 145

جواب اشکال دوم 146

ج) اشکال سوم (اشکال قفاری بر نصوص امامیه) 148

د) اشکال چهارم بر امامیه (ظهور نداشتن مکتب تشیع) 154

جواب اشکال چهارم 154

(اشکال پنجم (نبودن لفظ بنی هاشم در حدیث) 156

جواب های اشکال پنجم اهل سنت 157

یک - نبود قید «کَلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» در دیگر روایات 157

دو - افزودن عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» به حدیث 158

ص: 9

سه - وجود عبارت «کلّهم من بنی هاشم» در برخی روایات 161

چهار - تعارض علمای اهل سنت در تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوازده جانشین 168

(و) اشکال ششم (حکومت نکردن ائمه شیعه در جامعه) 170

جواب های اشکال ششم 171

یک - معنای حدیث، به فرض وجود قید «عزیزاً» 171

دو - هدایت مردم، بدون در دست داشتن حکومت 173

سه - استمرار عزت دینی در گرو استمرار خلافت دوازده جانشین 174

چهار - تفکیک عزت اسلام با عزت مسلمانان 177

ز) اشکال هفتم بر امامیه (حضور نداشتن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف) 178

جواب اشکال هفتم 179

یک - عدم تهافت غیبت امام با لطف الهی 179

دو - فواید وجود امام در سرپرده غیبت 180

اول - پایداری جهان 180

دوم - ایجاد امید و انتظار سازنده و تأثیر آن بر رعایت اخلاق و احکام 181

سوم - امکان هدایت تشریحی و تکوینی در دوره غیبت 182

چهارم - حضور غیرعادی حضرت 184

سه - ضرورت نداشتن وجود عینی امام 186

چهار - اقرار به وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف 187

پنج - اعتقاد فرقه های اسلامی به ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف 187

ح) اشکال هشتم (نبود هرج و مرج پس از ائمه شیعه علیهم السلام) 187

جواب اشکال هشتم 188

1. دلایل اساسی 195

الف) گرایش های قبیله ای و جناحی 195

ب) تأثیر خلفا و دستگاه خلافت 197

ج) وابستگی برخی از علما به خلفا و جعل حدیث 198

د) اسلام ظاهری و دور بودن از روح ایمان 199

ه) علم توأم با عناد در برخی از خواص 200

2. عدول از مفاد ادله قرآنی 201

الف) تفسیر به رأی آیات 202

ب) توجه نکردن به سبب نزول آیات 203

ج) تغییر در معنای آیات 205

3. عدول از مفاد ادله حدیثی 207

الف) تحریف لفظی احادیث امامت خاصه 207

ب) تحریف معنوی احادیث امامت خاصه 208

ج) قرینه سازی در فضایل 210

4. ترجیح ادله غیرنقلی بر ادله نقلی 211

نتیجه گیری 213

کتابنامه 215

امامت و رهبری جامعه از مسائلی است که شیعه و سنی در اهمیت آن اتفاق نظر دارند؛ چراکه بی تردید باید شخصی عهده دار اداره جامعه شود. اما در چگونگی تعیین امام برای جامعه، اختلافاتی میان شیعه و سنی وجود دارد. پیروان مذهب اهل بیت علیهم السلام معتقدند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این امر مهم را فرو نگذاشته و تکلیف امت را در امر امامت روشن کرده است. در مقابل، اهل سنت معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله، در این امر خطیر، هیچ اظهار نظری نکرد و آن را به امت واگذار نمود.

گفتنی است روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره جانشینی پس از خویش نقل شده است که اهل سنت، با آنکه مدعی توجه به روایات هستند، به سادگی از کنار آنها می گذرند. یکی از روایات مهم در این زمینه احادیث «اثنا عشر خلیفه» یا «جانشینان دوازده گانه» است.

کتاب پیش رو به نقد و بررسی توجیه و تفسیرهایی پرداخته است که اهل سنت برای این روایات بیان کرده اند. و در پایان، دلیل اصلی رویگردانی اهل سنت از این روایات بیان شده است.

امید است کتاب حاضر که به همت جناب آقای دکتر رحیم امرایی نوشته شده است، رضایت اهل بیت علیهم السلام را جلب کند، برای خوانندگان گرامی مفید باشد و قدمی در راستای روشن شدن حقیقت و وحدت میان مذاهب اسلامی محسوب شود.

بمنه و کرمه

پژوهشکده حج و زیارت

گروه کلام و معارف

ص: 14

مسئله امامت از مباحث مهمی است که در روایات و اخبار، بر آن تأکید شده و از اصول عقاید شیعه محسوب می شود. اهل سنت در مسائل امامت عامه، نظیر مسئله روش های تعیین امام و اوصاف امام (همچون عصمت، علم جامع و کامل و...) با امامیه اختلاف اساسی دارند و آثار این اختلاف در امامت خاصه، ظهور عینی یافته است. مسئله ای که اهل سنت در امامت خاصه مطرح می کنند، تصریح نکردن پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله، به ائمه دوازده گانه شیعه است.

اثبات راه و روش مناسب در کشف جانشینان برحق پیامبر صلی الله علیه و آله، یکی از اهداف ابتدایی نگارش این اثر است که در نهایت، ما را به بهره گیری از نصوص و روایات رسیده در این موضوع رهنمون می کند. در این بین اهمیت پرداختن به حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» به آن دلیل است که حدیث مذکور از جمله احادیثی است که ابهامات موجود در مسئله امامت را روشن می کند. این حدیث، در کتب روایی اهل سنت به ثبت رسیده و تقاسیری برای تطبیق این حدیث با خلفای سنی، از سوی علمای اهل سنت، ارائه شده است.

بحث هایی در مورد شناخت مصادیق امامت در کتب شیعه نیز صورت پذیرفته و به ویژه این حدیث در بسیاری از کتب شیعه (1) نقل شده است. بحث های مختلفی در شرح این حدیث، در کنار بحث از دیگر احادیث، به صورت مختصر در این کتب ارائه شده است. مجلسی اول می گوید:

آنچه علمای متقدمین ما روایت نموده اند، از طرق عامه در ذکر ائمه اثناعشر مجملاً و مفصلاً با اسامی ایشان، زیاده از حد و حصر است و آنچه از طرق شیعه از ثقات و عدول روایت شده است، از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرين از حضرت امیرالمؤمنین تا حضرت صاحب الامر به اضعاف مضاعفه تواتر است. (2)

حدیث «یکون بعدی اثناعشر خلیفه» در منابع اهل سنت هم به وفور ذکر شده و بحث از آن در کتب اهل سنت (3) صورت گرفته است؛ ولی با تمام اهمیتی که این حدیث از جهت موضوع، سند و دلالت دارد، بحث های در مورد آن به صورت خاص صورت نگرفته و اثر مستقلی درباره این حدیث به چاپ نرسیده است.

علمای مشهور اهل سنت شرح های مختلفی در تفسیر این حدیث ارائه کرده اند که در پنج دسته عمده، به تفصیل در این کتاب بیان خواهد شد. بسیاری از این نظرات، از سوی علمای اهل سنت مورد نقد و اشکال واقع شده اند و در شروح اهل سنت، تفسیر شیعه امامیه را با وارد کردن اشکالاتی مردود دانسته اند. این مطالب در کتب مستقلی مطرح نشده و در حواشی این حدیث و در خلال بحث های دیگر به آن پرداخته اند.

از طرفی علمای شیعه هم به بحث و بررسی مستقلی در مورد این حدیث در یک..

ص: 16

-
- 1- از جمله کتاب های فضایل امیر المؤمنین، اثر ابن عقده کوفی؛ مناقب آل ابی طالب، اثر محمد بن علی بن شهر آشوب و الانصاف فی النص علی الائمة الاثنی عشر اثر سید هاشم بحرانی و الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف اثر ابن طاووس حلّی.
 - 2- لوامع صاحبقرانی، مشهور به شرح من لایحضره الفقیه، محمدتقی بن مقصودعلی مجلسی، ج 1، ص 28.
 - 3- از جمله کتاب های «کشف المشکل» ابن جوزی، «فتح الباری» ابن حجر عسقلانی، «عون المعبود» شرف الحق صدیقی عظیم آبادی، «منهاج السنه» ابن تیمیه و...

اثر مجزا نپرداخته و صرفاً در خلال بحث از احادیث دیگر، این حدیث را شرح و تفسیر کرده اند؛ برای نمونه، شیخ صدوق در «کمال الدین»، علی بن عیسی اربلی در «کشف الغمه فی معرفه الائمه»، فضل بن حسن طبرسی در «اعلام الوری باعلام الهدی» و سلطان الواعظین در «شب های پیشاور» صرفاً به نقل حدیث پرداخته اند و کمتر به جرح و نقد نظرات مختلف اهمیت داده اند.

در کتب شیعه، در کنار حدیث «اثنا عشر خلیفه»، روایات مشابه آن هم نقل شده و دقت در معنای این روایات به خوبی نشان می دهد که مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از ذکر این احادیث روشنگر، بیان ولایت و جانشینی علی علیه السلام و یازده نفر از فرزندان ایشان است. طبرسی در اعلام الوری، پس از بیان حدیث اثنا عشر خلیفه با برخی از اسناد اهل سنت، در پایان فصل نتیجه می گیرد که بیان این حدیث به طرق مختلف از سوی اهل سنت و اذعان اهل سنت به اینکه تعداد جانشینان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله، دوازده نفر است و مطابقت این عدد با تعداد ائمه شیعه را مشیت الهی می داند به این صورت که خداوند متعال، برای اقامه حجت خود، موجب نقل این حدیث در منابع اهل سنت و اذعان اهل سنت به تعداد دوازده خلیفه شده است؛ طبرسی نقل این حدیث و اذعان اهل سنت به دوازده جانشین داشتن پیامبر صلی الله علیه و آله را امری خارق العاده و غیر معمول می داند که کسی جز خدای متعال که قلوب را دگرگون و امور سخت را آسان می سازد، بر این امر توانایی ندارد.

طبرسی در فصل دوم به بیان احادیثی از کتب شیعه می پردازد که مؤید این مطلب هستند که تعداد خلفای دوازده گانه در منابع اهل سنت، بیانگر ائمه دوازده گانه شیعه است. وی به تفسیر و شرح حدیث یا بیان نظرات علمای اهل سنت و اشکال بر آنها نمی پردازد. (1)

همچنین ابن شهر آشوب در «مناقب آل ابی طالب علیهم السلام»، علاوه بر ذکر اسناد اهل سنت، بسیاری از اسناد راویان شیعه را برای این حدیث و احادیث دیگری که تعداد خلفای رسول الله صلی الله علیه و آله را دوازده نفر معرفی می کنند، ذکر کرده که برخی از این اسناد به 5.

ص: 17

ابوسعید خدری، ابن معتمر، ابوذر، سلمان، جابر، فاطمه، ابوعمامه، ابوبصیر، عبدالله بن جعفر و برخی دیگر از صحابه می رسد. در برخی از این احادیث، پیامبر صلی الله علیه و آله، نام علی علیه السلام و دیگر ائمه شیعه اثناعشریه را بیان کرده است. ولی ابن شهر آشوب به شرح و تفسیر حدیث و نقد تفاسیر مختلف از آن پرداخته است. (1)

علی بن عیسی اربلی، نویسنده «کشف الغمه»، معتقد است اهل سنت در موضوع احادیث اثناعشر خلیفه که در منابع سنی آمده است، باید یکی از این دو موضع را اختیار کنند: یا مراد از این تعداد خلیفه را امامان دوازده گانه شیعه بدانند یا اینکه به ضعیف بودن اخبار کتب خود اقرار کنند. در هر دو صورت، بطلان عقیده آنها، در بحث دوازده جانشین، روشن خواهد بود. لازم به ذکر است که این اشکال، بر زیدیه نیز وارد است. (2)

نورالله شوشتری در کتاب «الصوارم المهرقه» پس از بیان حدیث «اثناعشر خلیفه»، تفسیر ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» را بیان می کند و در رد نظر ابن حجر و تأیید نظر امامیه، استدلال می کند که تنها امامیه (اثناعشریه) تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله را در عدد دوازده منحصر می داند و این نظر قائل دیگری ندارد و اینکه خلفا باید از سوی خدا و رسول صلی الله علیه و آله، معصوم و منصوص باشند. وی همچنین به بیان احادیث دال بر جانشینی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، و ذکر اشکالاتی بر اجماع مورد نظر ابن حجر عسقلانی می پردازد. (3)

تک نگاری آقای زینلی، با عنوان «دوازده جانشین» با وجود بحث های مفید، از جهات مختلف، جامع و مانع بحث های مربوط به این حدیث نیست. بسیاری از نقل های مختلف حدیث مذکور در کتب اهل سنت، در این تک نگاری نقل نشده است که نقل آنها در این اثر، در بررسی اعتبار سندی این حدیث بسیار مفید خواهد بود.

ص: 18

1- مناقب آل ابی طالب علیه السلام، محمد بن علی بن شهر آشوب، ج 1، صص 294-299؛ غالب احادیث این صفحات، بیانگر تعداد خلفای دوازده گانه اند و در برخی احادیث، نام ائمه شیعه هم ذکر شده است.

2- کشف الغمه فی معرفه الأئمه، علی بن عیسی اربلی، تصحیح: ابراهیم میانجی، ج 1، ص 57.

3- رک: الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة، نور الله شوشتری، محقق: جلال الدین حسینی، ص 95.

همچنین توجیه و تفسیر برخی از علمای مشهور اهل سنت در تک نگاری «دوازده جانشین» ذکر نشده است و برخی از تفاسیر اهل سنت به صورت مبنایی و بر اساس منابع اهل سنت نقد نشده اند.

در اثر پیش رو، نظرات غالب علمای مشهور اهل سنت، در پنج دسته عمده، به همراه اختلافات آنها ذکر خواهد شد. در نقد مبنایی نیز در بسیاری از موارد به منابع اهل سنت استناد خواهیم کرد و به صورت روشن و مشخص، تضاد و تعارض نظرات اهل سنت را نشان خواهیم داد. همچنین دیگر اشکالات وارد بر تفاسیر آنها را بر اساس قرآن، حدیث و اصول مسلم اسلامی ذکر خواهیم کرد.

از سوی دیگر، علمای اهل سنت احادیث دیگر را، در تفسیر این حدیث، مستمسک نظر خویش قرار داده اند. از این رو باید در کشف معنای حقیقی این حدیث، از سند و دلالت احادیث دیگر بحث کرد. این مسئله در آثار نگاشته شده، مغفول مانده و در این اثر مورد بررسی قرار گرفته است.

در این کتاب تمام آرای اهل سنت به صورت دسته بندی منسجم و تفکیک شده ارائه می شود که این کار در دیگر کتب، انجام نشده است. همچنین لازم است ادعاهای اهل سنت در تفسیر این حدیث و تطابق آن با خلفای بنی امیه و بنی عباس و اشکالات اهل سنت بر تفسیر شیعیان، به صورت کامل بحث شود. به علاوه، نقد این مبانی باید به میزان بیشتری به شواهد تاریخی و روایی اهل سنت مستند باشد تا بحث از این حدیث از اتقان و استحکام لازم برخوردار شود. این مسئله در کتب شیعه لحاظ نشده است که بایسته بود با توضیحات بیشتری ذکر می شد؛ به گونه ای که اشکالات اهل سنت بر نظر شیعه و مبانی عقلی و نقلی آنان بررسی می گردید. در این کتاب کوشیده ایم این موارد، رعایت شود.

گروه فتوای شبکه اسلامی، معروف به «فتاوی الشبکه الإسلامیه»، و همچنین کتاب «أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه» تألیف ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، در

این زمینه مباحثی را ارائه کرده اند. در این دو منبع، علمای اهل سنت به بیان احتمالاتی در تعیین مصداق این حدیث و ذکر چند دلیل در تأیید احتمالات مطرح شده پرداخته اند. در این اثر این مبانی به تفصیل نقد شده و اشکالات آنها بر نظر شیعه پاسخ داده شده است. پیشینه ضعیف این بحث در کنار اهمیت بسزای این حدیث و کلیدی بودن آن در موضوع، می طلبد که اثری مستقل و مجزا در مورد سند، متن و دلالت حدیث مورد نظر نگاشته شود؛ به گونه ای که مهم ترین نظرات اهل سنت به همراه نظر شیعه در آن ذکر شود. همچنین باید در نقد و بررسی این نظرات، دیگر احادیث مستمسک اهل سنت در تفسیر این حدیث و استدلال های ایشان به همراه اشکالات وارد شده بر نظر شیعه، بررسی شود.

مسئله دیگری که در این نوشتار بررسی شده و در بسیاری از کتب به صورت سطحی از آن عبور شده است، بررسی میزان روشنگری و شاخص بودن این حدیث و احادیث مشابه آن در مسئله امامت و جانشینی است. در فصل نخست این کتاب، پیش از ذکر احادیث جانشینی، با تکیه بر منابع متقن اهل سنت، این مسئله روشن می شود که شاخص و مبنای صحیح در اثبات مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و کشف مصادیق جانشینی، باید احادیث و روایات رسیده از ایشان باشد، نه روش هایی همچون اجماع، شورا و...

در ابتدای این اثر، نکات قوت روش نقلی - حدیثی، در کنار نقاط ضعف روش اجماع و شورا و اشکالات وارد بر این روش ها، بیان شده است؛ یعنی پس از اثبات شاخص بودن احادیث در زمینه تعیین جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله، به بررسی احادیث وارد شده، به ویژه حدیث «اثنا عشر خلیفه» پرداخته ایم؛ به همین دلیل در ابتدای این اثر می کوشیم ملاک های شناخت امام در بین فرقه های مختلف را بررسی کنیم و به سؤالات مهمی در این مورد پاسخ دهیم. از جمله این سؤال که روش و راه حل مناسب در کشف مصادیق امامت، روش نقلی است یا روش های برگرفته از عقل بشری، همچون اجماع، شورا و...؟ امتیازات و اشکالات این روش ها چیست؟ در گام بعد به این سؤالات پاسخ داده

می شود که اعتبار سندی حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» چگونه است؟ علمای اهل سنت چه تفاسیر و مصادیقی برای این حدیث ذکر کرده و چه نقدهایی بر آن وارد است؟ شرح و تفسیر برگزیده در باب این حدیث چیست؟ آیا اشکالات علمای اهل سنت بر نظر شیعه پذیرفتنی است؟

موضوع مهم دیگری که معمولاً در این دسته از کتب مغفول می ماند، بررسی این مسئله است که با وجود احادیث دال بر جانشینی اهل بیت، چگونه غالب مسلمانان در تعیین جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل بیت علیهم السلام اعراض نموده اند. لذا در فصل آخر، دلایل این اعراض واکاوی شده است.

«سازماندهی فصول» در این اثر چنین است که ابتدا ویژگی ها و برتری های نصوص و روایات، در مصداق یابی امامت، در مورد روش هایی همچون اجماع، شورا و... بیان می شود. پس از تعیین معیار نقلی و حدیثی و اثبات برتری روش نقلی - حدیثی نسبت به دیگر روش های برگرفته از عقل، و اذعان به این مهم که کشف مصادیق حقیقی امامت باید بر اساس نصوص و روایات باشد، برخی از نصوص و روایات مربوط به امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام را در فصل دوم ذکر می کنیم.

در فصل سوم به بحث و بررسی سندی حدیث

«يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» و عبارات و قیده های مختلف آن در منابع روایی اهل سنت می پردازیم و درجه سندی حدیث را از نظر علمای برجسته اهل سنت می سنجیم تا نقد و استدلال شرح ها و تفاسیر آنها از حدیث مذکور اتقان و استحکام لازم را داشته باشد. در فصل چهارم، تفاسیر و شرح های علمای اهل سنت از حدیث مورد نظر، بررسی و نقد خواهد شد. در نهایت پس از تعیین تفسیر صحیح این حدیث، دلایل اعراض اکثریت مسلمانان از تفسیر حقیقی این حدیث و احادیث مشابه آن را در فصل آخر بررسی می کنیم.

از منظر اهل سنت، امامت مقامی جدای از خلافت است و امام، مسئول امور دینی و عهده دار هدایت معنوی جامعه است. در حالی که خلیفه، مدیریت سیاسی جامعه را عهده دار است؛ به همین دلیل ائمه فرقه های چهارگانه اهل سنت افرادی جدای از خلفای اهل سنت هستند.

امامت در دیدگاه تشیع، مقام هدایت و رهبری دینی و دنیایی جامعه است؛ یعنی خلافت ظاهری را هم شامل می شود. مقام خلافت از شئون مهم امامت است و باید در اختیار امام باشد. ولی این امر در تاریخ اسلام، آن گونه که باید محقق نشد. از این منظر، ایجاد انحراف در خلافت ائمه، نوعی انحراف در امامت ائمه هم محسوب می شود. مسئله شناخت مصادیق امامت، یکی از مسائل مطرح در طول تاریخ اسلام و از چالش هایی است که بسیاری از مسلمانان در مواجهه با آن با مشکل روبه رو شده و از یافتن و متابعت از امام حقیقی که شایستگی مقام امامت را داشته باشد، محروم مانده اند.

اتخاذ نکردن روش صحیح در کشف ائمه برحق، از عمده ترین دلایل گمراهی

مسلمانان در گذشته و حال است. عامه مردم راه و روش صحیح شناخت مصادیق امام را نمی دانستند و در بسیاری از موارد به اشتباه، فرد دیگری را به جای امام بر می گزیدند؛ برای مثال بعد از رحلت امام صادق علیه السلام، گروهی از مردم در جامعه شیعی در بحث امامت به خطا رفتند و امر بر آنها مشتبه شد.

در این فصل در صدد هستیم به سؤالات ذیل پاسخ دهیم:

1. ملاک های شناخت امام در بین فرقه های مختلف چیست؟

2. در تعیین مصادیق امامت، استدلال غیر نقلی ارجح است یا استدلال نقلی؟ و جوه ترجیح کدام است؟

در پاسخ به سؤال نخست، از یک سو عقل، اختیار، اجماع، شورا، هاشمی بودن و قیام به سیف، و از سوی دیگر استدلال نقلی قرآنی و استدلال نقلی حدیثی، به عنوان روش های شناخت امام، مطرح می شوند. فرضیه برگرفته از سؤال دوم، ارجحیت روش نقلی - حدیثی بر سایر روش هاست که وجوه ترجیح آن به همراه اشکالاتی که بر روش های دیگر وارد است، به تفصیل بیان خواهد شد.

1. فرقه های اسلامی و جایگاه عقل و نقل در تعیین امام

اشاره

فرقه های مختلف برای تعیین جانشینان برحق رسول الله صلی الله علیه و آله، ملاک های متفاوتی اتخاذ کردند. برخی، آیات قرآن را مستمسک تأیید نظر خود قرار دادند و به شواهدی از آیات استناد کردند. برخی دیگر به مستندات نقلی و نصوص روایی پرداختند. شیعه اثناعشریه، سایر فرقه های شیعه و برخی از فرقه های اهل سنت، استفاده از نص را جایز می دانند. امامیه به صورت جدی در حل مسئله امامت از نص بهره برده، عقاید خود را به نصوص و روایات ارجاع می دهد.

فرقه معتزله در دفاع از عقاید خویش، از دلایل عقلی بهره می گیرد. البته معتزلیان چند دسته اند و در قسمت های بعد، اعتقاد هر کدام به تفکیک بیان می شود. اشاعره

معمولاً اجماع امت و نظر بزرگان و اهل حل و عقد را روش تعیین امام می دانند. برخی از فرقه های زیدیه همچون جارودیه، قائل به نص بودند و برخی دیگر، هاشمی بودن و دعوت را ملاک شناخت امام می دانند.

فرقه عباسیه نیز علاوه بر ارث، به طریق نص نیز قائل بودند و باور داشتند که بر امامت عباس بن عبدالمطلب، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نص وجود دارد. (1) در ادامه معتقدات فرقه ها را به صورت مجزا و مستند تبیین می کنیم.

الف) تأکید امامیه بر روش نقلی - حدیثی

شیعه اثناعشریه، نص جلی بر امامت را برای همه امامان واجب می داند. (2) آنان معتقدند که ائمه، حافظان شرع و برپادارنده آن هستند و حکم آنها در منصوب شدن از سوی خداوند و عصمت، همان حکم پیامبران است. شیعه اثناعشریه بر آن است که عقل برای رساندن بشر به سعادت واقعی، محتاج نقل است و این احتیاج، بعثت پیامبران و نصب امامان را ایجاب می کند. (3)

بر خلاف اشاعره و معتزله که قائل به به کارگیری اجماع، شوری و... شده اند، امامیه در اثبات امامت، بر اساس نصوص و روایات اتفاق نظر دارند. امامیه معتقد است که تعیین امام به دو روش صورت می پذیرد:

1. نص از سوی خداوند یا پیامبر او صلی الله علیه و آله یا امامی که امامتش ثابت شده باشد.

2. ظهور معجزات از امام. (4)

البته در خصوص طریقت معجزه در تعیین امام، بین علمای امامیه اختلاف است. برخی آن را طریقی در عرض نص، برخی تأیید نص و برخی مربوط به موارد استثنا

ص: 25

1- الابانه عن اصول الديانه، ابوالحسن اشعری، صص 256 و 257.

2- اوائل المقالات، محمد بن نعمان (مفید)، ص 38.

3- اوائل المقالات، ص 44.

4- احقاق الحق و ازهاق الباطل، نورالله شوشتری، ج 2، صص 334-336.

می دانند. (1) تأکید بر سنت در سیره علی علیه السلام نیز به گونه ای است که برتری آن در مقابل دیگر روش ها همچون اجماع، شورا و... بارز و آشکار است. چنانچه در اعتراض گروهی از اعیان و اشراف همچون طلحه و زبیر به علی علیه السلام مبنی بر اینکه چرا در امور عامه با ما مشورت نمی کنی، حضرت فرمود: «چنان که اتفاقی رخ داد که حکمش در کتاب و سنت نبود و احتیاج به مشورت داشتم، با شما مشورت می کنم».

پس در اتفاقات پیش رو همچون موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، با وجود نص و وصایت، نوبت به شورا نمی رسد و تعیین امام، منحصرأً با نص و وصایت است. (2) جدای از اثبات اصل امامت و جانشینی که از طریق عقل ثابت می شود، اثنا عشریه، ائمه و جانشینان برحق را انتخاب شده و معرفی شده از سوی خدا می دانند و اصالتی برای روش هایی همچون اجماع و شورا قائل نیستند. همچنین استفاده ایشان از مباحث عقلی و جدلی در اثبات امامت، صرفاً قرینه و مؤیدی بر نصوص و روایات است.

(ب) التزام اسماعیلیه به نص در شناسایی ائمه

اسماعیلیه گروهی از شیعیان اند که در امامت شش امام نخست، همسو و هم نظر با شیعیان اثنا عشری هستند، ولی به جای امام موسی کاظم علیه السلام (امام هفتم اثنا عشریه)، اسماعیل و پس از او محمد بن اسماعیل را امام می دانند. (3) اسماعیلیه معتقدند پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام به امر الهی و با نص پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیات ایشان به عنوان امام برگزیده شد و امامت باید به صورت موروثی در نسل علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام ادامه یابد و جانشینی امام لاحق مبتنی بر نص امام سابق است. (4) بر پایه اعتقاد فرقه اسماعیلیه، بدون تصریح و نص خداوند متعال یا رسول خدا صلی الله علیه و آله یا امام منتخب ایشان،

ص: 26

-
- 1- کلام تطبیقی، علی ربانی گلپایگانی، ج 2، صص 224 و 226.
 - 2- مبانی حکومت اسلامی، جعفر سبحانی، ترجمه: داود الهامی، صص 215 و 216.
 - 3- تاویل الدعائم، قاضی نعمان مغربی، ج 1، ص 44؛ اربعه کتب اسماعیلیه، ابو فراس، ج 1، ص 106.
 - 4- ر. ک: دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ص 14.

امامت امام، امکان پذیر نیست. (1)

طبق نظر شیخ مفید «سبب توهم اسماعیلیه در امامت اسماعیل آن بود که مردم در زمان حیات اسماعیل، گمان کردند که امام صادق علیه السلام به سبب آنکه اسماعیل بزرگ ترین فرزند ایشان بود، به امامت او تصریح خواهد کرد»؛ حال آنکه خبر یا روایتی در این باره نرسیده و کسی از ناقلان اخبار طایفه شیعه، بر آن روایت اطلاع نیافته است. (2)

درباره امامت محمدبن اسماعیل نیز، گذشته از وجود اختلاف در شخص تصریح کننده به امامت وی (امام صادق علیه السلام یا جناب اسماعیل)، از هیچ یک از ایشان گفتاری بر امامت وی نقل نشده است. با این حال منابع اسماعیلی با بیانی کلی، گزارش کرده اند که امام صادق علیه السلام یا اسماعیل، بر امامت محمدبن اسماعیل تصریح کردند. اما در کجا، چگونه، در کدام مجلس، در حضور چه کسی و با نقل چه کسانی، روشن نیست. (3) به طور کلی روش اسماعیلیه همان روش شیعیان اثناعشریه است، ولی برخلاف اثناعشریه، اسماعیلیان در اثبات امامت امام هفتم، به نقل حدیث نپرداختند و از این تاریخ به بعد، از امامیه (اثناعشریه) جدا شدند.

ج) اهتمام زیدیه به نص در تشخیص امام

زیدیه گروهی از شیعیان اند که امامت به نص را صحیح می دانند و با اختلاف نظری که میانشان وجود داشته، در امامت علی و حسنین علیهم السلام، قائل به وجود نص خفی شده اند، ولی غیر از سه امام نخست، برای دیگر ائمه، نص مشهوری ندارند. (4) یحیی بن حمزه زیدی (از ائمه مشهور زیدی)، زیدیه را به دو گروه کلی صالحیه و غیرصالحیه

ص: 27

1- اسماعیلیه، تحقیق: گروه مذاهب اسلامی، ص 152.

2- الارشاد، محمد بن محمد مفید، ج 2، ص 209.

3- کنز الولد، ابراهیم بن حسین الحامدی، ص 211؛ اسماعیلیه، ص 165.

4- ر. ک: المعالم الدینیة فی العقائد الالهیه، یحیی بن حمزه زیدی، تحقیق: سید مختار محمد احمد حشاد، صص 131 و 144؛ عدّه الاساس فی شرح معانی الاساس، ابن صلاح شرفی، ج 2، ص 193؛ الامام الهادی یحیی بن الحسین بن القاسم الرسی والیا و فقیها و مجاهدا، شایف نعمان، صص 28-30.

تقسیم می کند که غیر از اثبات امامت علی و حسنین علیهم السلام از طریق نص، در اثبات امامت دیگران بر اساس انتخاب یا دعوت، اختلاف نظر دارند.

صالحیه طریق تعیین امام را نص و انتخاب اهل حل و عقد می دانستند؛ یعنی غیر از پذیرش نص بر امامت علی و حسنین علیهم السلام، در اثبات امامت دیگران، همانند اهل سنت، قائل به اختیار و انتخاب بودند. زیدیه (صالحیه) بر اصل شور که در شعار «الرّضا من آل محمّد» نمودار می شد، بسیار تأکید داشتند. از این رو در باور ایشان، پذیرش امت در تعیین امام نقش اساسی داشت. (1) ایشان امامت ابوبکر، عمر و عثمان را به این دلیل که مسلمانان صدر اسلام به امامت آنها گردن نهادند و آنها ترویج دین کردند، مجاز می دانند. (2) به عبارت دیگر زیدیه، امامت مفضول را با وجود قیام افضل به خاطر مصلحت و خاموش کردن آتش فتنه و... صحیح می دانند. (3)

غیرصالحیه، در بطلان طریق بودن اختیار و انتخاب در تعیین امام، استدلال می کنند که دلالتی از سوی شرع مبنی بر طریق بودن انتخاب و اختیار امت وارد نشده و اجماع مورد استناد اهل سنت، منشأ مشاجره و تفرقه در امت اسلامی است. پس نه تنها در مسئله بسیار خطیر امامت، بلکه در مسائل کم اهمیت تر نیز نمی توان اجماع را ملاک تعیین قرار داد. اینان طریق تعیین امام را نص و دعوت می دانند؛ به این نحو که معتقدند برای امامت حضرت علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام، نص خفی وجود دارد و امامت سایر امامان با دعوت اثبات می شود. مقصود از دعوت، فاصله گرفتن از ظالمان، امر به معروف و نهی از منکر نمودن، و دعوت به خویش است. (4) از دیدگاه این گروه، اگر شخصی که شایستگی امامت دارد، به خویش دعوت کند، به امر به معروف و نهی از منکر برخیزد و اجرای احکام اسلام را خواستار باشد، امامتش صحیح است.

ص: 28

1- ر. ک: الاحکام فی الحلال و الحرام، احمد بن سلیمان زیدی، ج 1، صص 36-41؛ اوایل المقالات، ص 39؛ انوار الملکوت، جمال الدّین حلّی، ص 207.

2- العده فی الاصول، محمد بن حسن طوسی، ص 513.

3- ر. ک: الملل و النحل، محمّد بن عبدالکریم شهرستانی، تخریج: محمّد بن فتح الله بدران، ج 1، ص 138.

4- المعالم الدینیة فی العقائد الالهیه، یحیی بن حمزه زیدی، ص 144.

د) انحصار کشف امام از طریق نص در برخی از فرقه های معتزلی

برخی از فرقه های معتزلی در ملاک قرار دادن مسئله نص، با امامیه همسو هستند؛ مثلاً طایفه نظامیه از معتزله، روش مصداق یابی در موضوع امامت را صرفاً بر اساس نص و تعیین می دانند و معتقدند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر حضرت علی علیه السلام در مسئله امامت تصریح کرد. (1) همچنین دیدگاه برخی از معتزلیان بغداد در بحث امامت، متناسب با شیعیان است؛ ولی کلام معتزلیان بصره، هم رأی اهل سنت است و تعیین مصداق امام از سوی آنان، یک امر انتخابی به حساب می آید. (2)

جمهور معتزله امامت را برای کسی که بر امامت وی نصی وجود ندارد، جایز می دانند. (3) به غیر از معتزله بغداد، بقیه بر آنند که عقل، بدون نیاز به سمع، می تواند علم مورد نیاز بشر را تأمین کند. (4) قاضی عبدالجبار معتزلی نیز طرق امامت را در نزد معتزله، بر اساس عقد و اختیار می داند. (5)

ه) روش تعیین امام در اندیشه اشاعره

ابوالحسن اشعری (مؤسس فرقه اشعری) در اثبات خلافت ابوبکر، به نص بر خلافت ابوبکر استناد می کند و مردم را معتقد به نص می داند؛ به گونه ای که در اعتقاد به نص رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله، در مسئله خلافت سه گروه اند. به این شرح که گروهی نص بر خلافت ابوبکر، گروهی نص بر امامت علی علیه السلام و گروهی نص بر عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله را نص صادر شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند؛ ولی چون با ابوبکر بیعت شد و بر امامت او اجماع صورت گرفت، پذیرش امامت او را واجب می داند. (6)

ص: 29

1- الملل و النحل، شهرستانی، ج 1، ص 59.

2- همان، ص 78.

3- اوایل المقالات، ص 40.

4- الملل و النحل، شهرستانی، ج 1، ص 44.

5- الملل و النحل، جعفر سبحانی، ج 3، ص 215.

6- الابانه عن اصول الديانه، صص 256 و 257.

قاضی ابوبکر باقلانی (از متکلمان معروف اشاعره) نیز قائل به استفاده از نص در موضوع امامت است. به عقیده وی، امامت باید به نص صورت پذیرد. ولی نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله را در موضوع خلافت (بر خلاف نصوص موضوعاتی همچون نماز، روزه، حج و... که در میان مسلمانان ظاهر و شایع است) ظاهر و شایع نمی داند و به همین دلیل، استفاده از نص را در حل موضوع خلافت باطل می داند. از آنجا که نصوص رسیده در باب امامت را از قبیل اخبار آحادی که راویان آنها ضعیف هستند به حساب آورده و آن را مخالف اجماع امت بر مسئله خلافت خلفای راشدین دانسته، در نهایت قائل به مسئله اختیار شده است.⁽¹⁾

ابن کثیر (از دیگر علمای اشعری مذهب) نیز عقیده اهل سنت را چنین تبیین می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله در موضوع خلافت، بر کسی تنصیب نفرمود. در نتیجه به دلیل نبود نصوص و روایات، خلافت را از طریق اجماع امت اثبات پذیر می دانند.⁽²⁾ مراد از اجماع امت، اجماع اهل حل و عقد (اهل شورا) است که بزرگان صحابه اند. آنها حتی معتقدند اثبات امامت به اجماع اهل حل و عقد، احتیاج ندارد، بلکه اعلام یک یا دو نفر از اهل حل و عقد در ثبوت امامت کافی است. به همین دلیل صحابه در مورد خلافت ابوبکر، به نظر عمر اکتفا کردند؛ همان طور که در مورد خلافت عثمان، به نظر عبدالرحمن بن عوف اکتفا کردند.⁽³⁾

البته برخی از اهل سنت در شیوه و چگونگی اجماع، نظر دیگری دارند و معتقدند که باید تمام اهل حل و عقد از شهرها جمع شوند و فردی را به عنوان امام برگزینند (که البته چنین اجماعی بر هیچ یک از خلفا صورت نپذیرفته است). برخی دیگر با این استدلال که بیعت ابوبکر از سوی پنج نفر (عمر، ابوعبیده جراح، اسیدبن حضیر،

ص: 30

1- الملل و النحل، شهرستانی، ج 1، صص 168 و 169.

2- البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، تحقیق: علی شیری، ج 5، ص 270.

3- المواقف، عضدالدین ایچی، ص 400.

بشیرین سعد و سالم مولا حذیفه) صورت گرفت و آن گاه مردم از آنها تبعیت کردند، گفته اند که پنج نفر کافی است؛ چنان که عثمان نیز با رضایت پنج نفر از اعضای شورای عمر به خلافت رسید. برخی دیگر گفته اند با یک نفر هم این امر محقق می شود؛ زیرا عباس به علی علیه السلام گفت: «دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم» (1).

آرای متکلمین بزرگ اشعری نشان می دهد که اهمیت نص در مسئله امامت و جانشینی، مورد تأیید اشاعره بوده است و در بحث نظری، قائل به اصالت نص هستند؛ ولی به عقیده آنها، نص معتبری در این موضوع از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله صادر نشده است و نصوص رسیده در این زمینه را از قبیل اخبار آحاد می دانند. این دیدگاه در نهایت، آنها را به پیروی از روش اجماع اهل حل و عقد (اهل شورا) کشانده است.

2. مقایسه روش نقلی (روایات) با روش های غیرنقلی

اشاره

پس از بیان میزان استفاده فرقه های اسلامی از روش نقلی (نصوص و روایات) و تکیه برخی از فرقه های بر روش های غیرنقلی (همچون عقل و اختیار، شورا و اجماع)، در ادامه به مقایسه ویژگی های روش نقلی با دیگر روش ها می پردازیم. روش نقلی در تعیین مصداق امام، نسبت به روش های غیرنقلی، ویژگی های مثبتی دارد و در مقابل بر روش های غیرنقلی اشکالاتی وارد است. به منظور تعیین سهم روش نقلی (نصوص و روایات) در مقابل روش های غیرنقلی (عقل و اختیار، شورا و اجماع)، برتری های روش نقلی - حدیثی و اشکالات دیگر روش ها را بررسی می کنیم.

البته ذکر این نکته لازم است که تمام فرقه های اسلامی، اصالت را با نقل می دانند. بدین معنا که هیچ فرقه ای مدعی نیست که حتی با وجود نقل معتبر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، می توان آن را کنار نهاد و به روش های دیگر متمسک شد؛ بلکه معتقدند که در صورت وجود نقل معتبر، نوبت به دیگر روش ها نمی رسد.

ص: 31

1- الاحکام السلطانیة والولایات الدینیة، ابو الحسن ماوردی، صص 6 و 7.

مدعای فرقه های اهل سنت چنین است که می گویند، نقل معتبر نداریم، نه آنکه بگویند روش نقلی را قبول نداریم. ولی مدعای شیعه چنین است که نصوص و روایات، به میزان کافی وجود دارد. در این پژوهش، ابتدا باید برتری نصوص و روایات (روش نقلی) از زوایای مختلف نسبت به روش های دیگر به خوبی بحث شود تا در فصل های بعدی، وجود این نصوص و دلالت تام آنها را بررسی کنیم. ابتدا برتری های روش نقلی - حدیثی و پس از آن اشکالات دیگر روش ها را ذکر می کنیم.

الف) برتری های روش نقلی

یک - روش نقلی و کاهش تفرقه در امت اسلام

در هر زمان، یک نفر عهده دار مسند امامت و خلافت است. پس در میان مدعیان این مسند و فرقه های طرفدار آنها، صرفاً یک فرقه بر حق است و سایر فرقه هایی که با فرقه ناجیه اختلاف دارند، در گمراهی هستند. متأسفانه تعدد فرقه ها و مذاهب اسلامی، نشانه انحراف جمعیت کثیری از مسلمانان، حداقل در برخی از مسائل مهم دین، از جمله انحراف در مسئله امامت است.

مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، به فرقه های فراوانی تقسیم شدند.⁽¹⁾ آراء و نظرات بسیار مختلف موجب شد که مسلمانان نتوانند در موضوع امامت بر شخص واحدی متفق شوند. از قرن اول به بعد، تعداد فرقه های اسلامی روز به روز بیشتر شد و این جریان با به وجود آمدن اهل حدیث، معتزله، اشاعره، زیدیه، اسماعیلیه و... گسترش یافت و اتحاد میان مسلمانان بسیار کم شد.

از جمله عوامل بسیار مؤثر در ایجاد انحراف و تفرقه مذکور، آراء و نظرات بسیار مختلفی

ص: 32

1- «تقسیم مسلمانان به 73 فرقه مشهور است. از پیامبر صلی الله علیه و آله، احادیثی مبنی بر پیش بینی ایشان در این زمینه وجود دارد. این احادیث به دلیل اسانید و طرق مختلف آنها از شیعه و سنی، قابل اعتمادند»؛ الملل و النحل، سبحانی، ج 1، ص 25.

بود که موجب می شد فرقه ها نتوانند برای هدایت و زعامت مسلمانان، بر شخص واحدی اتفاق نظر داشته باشند. اگر مسلمانان صدر اسلام در انتخاب امام به جای تمسک به روش های غیرنقلی، صرفاً به نصوص و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می کردند و امام و جانشین مورد نظر ایشان را اطاعت می کردند، اختلافات فراوان و فرقه های بی شماری که همدیگر را تکفیر می کنند، به وجود نمی آمد و عمل به نصوص و روایات مانع از ایجاد آن می شد.

دو - معنای واحد و تأویل ناپذیری نصوص امامت

اقتضای روش های غیرنقلی، تعدد آراء و نظرات است که این امر، فرقه های متفاوتی را به وجود می آورد. این در حالی است که از نصوص حدیثی در اکثر موارد (احادیثی که مشکل فقه الحدیثی ندارند و به ویژه آن نصوصی که در آنها اسم امامان به طور مشخص به عنوان امام آمده است) نمی توان بیش از یک معنی برداشت کرد و تعدد نظرات و اختلاف نظر را به دنبال ندارند.

از جمله تفاوت های بارز روش نقلی - حدیثی با دیگر روش ها، وضوح معنایی این روش است. احادیث و نصوص روایی، دارای معنای روشن هستند و در کشف مصداق خلفا و ائمه، دلالت تام دارند. برای مثال در حدیث ذیل،⁽¹⁾ اسامی چند تن از امامان اول ذکر شده است و نه نفر از فرزندان امام حسین علیه السلام به عنوان ائمه بعدی معرفی شده اند. شیخ صدوق = از علی بن حسین علیه السلام نقل می کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يابن مسعود ان علي بن ابيطالب عليه السلام امامكم بعدى و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنه الحسن امامكم بعده و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنه الحسين امامكم بعدى و خليفتى عليكم ثم تسعه من ولد الحسين واحد بعد واحد ائمتكم و خلفائى عليكم تاسعهم قائمهم.⁽²⁾

ص: 33

1- حدیث مذکور از منظر شیعه، نص در تعیین امام است؛ هر چند اهل سنت منکر چنین نصی هستند.

2- کمال الدین و تمام النعمه، ابن بابویه قمی، تصحیح: علی اکبر غفاری، ج 1، ص 261؛ کفایه الاثر فی النص علی الائمه، علی بن محمد خزّاز، تصحیح: عبداللطیف حسینی، صص 91 و 92؛ اثباه الهداه بالنصوص والمعجزات، ج 2، ص 47.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابن مسعود فرمودند: همانا علی بن ابی طالب علیه السلام پس از من امام شما و جانشین من بر شماست؛ پس از درگذشت علی، پسر علی (حسن) امام شما و جانشین من بر شماست؛ پس از درگذشت حسن، پسر علی (حسین) امام شما و جانشین من بر شماست؛ سپس نه نفر از نسل حسین، یکی پس از دیگری، امامان شما و جانشینان من بر شما هستند که نهمین آنها، قیام کننده آنهاست.

البته تأکید ما بر «روشنگری نص و اختلاف آن با دیگر روش ها»، به معنای تأویل ناپذیری نصوص تحت هیچ شرایطی یا عدم تأویل آنها از سوی فرقه های مخالف نیست، بلکه فرقه های مخالف در بسیاری از مواقع، سعی در تأویل نصوص و روایات دارند؛ به گونه ای که معنای نص و روایت را متناسب با عقاید خود تأویل می کنند. اما مطلب مورد نظر ما این است که میزان تأویل پذیری نصوص، بسیار کم و به ویژه بسیار کمتر از آیات قرآن است و با مقداری توجه در نصوص، حقیقت موضوع امامت و تأویل و تفسیر صحیح از ناصحیح، به خوبی مشخص می شود؛ زیرا نصوص از روشنی و وضوح بالایی برخوردارند و به همین دلیل شایسته است که در کشف ائمه برحق، از آنها استفاده شود.

اهمیت نصوص، در قابلیت اثبات گرایی بسیار قوی آنهاست و این مسئله که تعداد اندکی از مسلمانان (در فرقه های مختلف) بر رأی و نظر خود اصرار می ورزند و در صورت تعارض نظر خود با حقیقت، قصد تأویل حقیقت و تفسیر نادرست آن را دارند و حتی نصوص واضح و روشن را به شیوه ناصحیحی متناسب با اعتقاد و خواست خود تفسیر می کنند، مسئله دیگری است و البته نتیجه گیری عادلانه یا مغرضانه از نصوص و روایات، تشخیص پذیر است.

همچنین اکثر مسلمانان از شیعه و سنی، پذیرای نظر صحیح و مفاد نصوص و روایات هستند و تعداد افرادی که بی دلیل بر نظر خود اصرار می ورزند و تفسیر نادرستی از روایات را مطابق تأکید خود بر نظرشان ارائه می کنند، اندک است. ولی

نصوص روایی و احادیث رسیده در موضوع امامت (برای محقق بی طرف شیعه و سنی) منابع متقنی هستند که بسیار ساده تر از روش های دیگر، حقیقت را مشخص می سازند.

از آنجا که نص و روایت، وجوه مختلف معنایی ندارد و بر خلاف آیات قرآن، معمولاً نمی توان بیش از یک معنا از نص و روایت فهمید، با استفاده از نص و تأکید بر آن، مصداق یابی در موضوع امامت و خلافت، به درستی و دقت صورت می گیرد. بر خلاف آیات قرآنی و شیوه های برگرفته از عقل بشری همچون اجماع، شورا و...، استناد به نصوص و روایات، تعدد نظرات و ایجاد فرقه های مختلف را به دنبال ندارد و سردرگمی و اغتشاش میان مسلمانان را موجب نمی شود.

سه - روشنی نصوص و بی نیازی از ادله سایر فرقه ها

از دیگر تفاوت های بارز روش نقلی - حدیثی با دیگر روش ها، اطمینان بخش بودن این روش است. از آنجا که سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه روشنی و وضوح فراوان، تا حدود زیادی مشخص و مبرهن هستند، دلالت نصوص و روایات ایشان در معرفی جانشینان نیز از این وضعیت مستثنا نیست. مبرهن بودن نص و روایت ایشان بر جانشینی افراد، به قدری است که دیگر نیازی به بررسی و ابطال دلایل مخالفان و هواداران آنها نیست.

پس از استفاده از نصوص معتبر و روشنگر که در دلالت خود تام هستند و به خوبی مصادیق امامان را معرفی می کنند، حقیقت به روشنی بر جوینده حق، عرضه می شود؛ زیرا بر خلاف سایر روش ها، نتیجه به دست آمده از بررسی دقیق نصوص و روایات، یقین آور و قطعی است. پس با وجود در دست داشتن نصوص و روایات معتبر و روشن، دیگر نیازی به بررسی نظرات غیرنقلی و ادعاهای فرقه های دیگر، احساس نمی شود. به همین دلیل در روش نقلی - حدیثی، ظرف مدت زمان بسیار کمتری، حقیقت قطعی به کمک روشنگری نصوص و روایات کشف می شود. این در حالی است که نتیجه به دست آمده از شیوه های غیرنقلی، قطعی و یقین آور نیست. بدین معنا

که هیچ تضمینی وجود ندارد که فرد منتخب اجماع یا شورا، واقعاً شایسته ترین فرد برای جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

ب) اشکالات روش های غیر نقلی (اجماع، شورا و...)

اشاره

اشکالات فراوانی بر روش اجماع، شورا و دیگر روش های غیرنقلی وارد است که در ادامه به ذکر برخی از این اشکالات می پردازیم.

یک - لزوم ابطال حقانیت فرقه های مخالف در روش های غیر نقلی

بشر همواره در مورد بسیاری از امور بی اطلاع و نادان است. آگاهی از بسیاری از این مجهولات، اساساً از محدوده ادراک عقل بشری خارج است (نقص مطلق عقل بشری) و فهم بسیاری از مجهولات که برای عقل بشری فهم پذیر هستند، نیازمند گذشت زمان فراوان است (نقص نسبی عقل بشری).

عقل بشری همواره در معرض نقص مطلق و نقص نسبی قرار دارد و بعید نیست که در مصداق یابی ائمه و جانشینان برحق، به بیراهه برود. این نقص عقل و ادراک، تمام افراد (غیر از معصوم) را در بر می گیرد و با توسل به عقل چند نفر خبره (شورا) یا عقل گروه و جمعیت یا حتی عقل یک ملت (اجماع)، نمی توان از این نقص ایمن و مصون ماند.

روش های غیرنقلی (اجماع، انتخاب و شورا)، مؤید به نصوص و روایات یقین آور پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، بلکه دلایلی برگرفته از عقل بشری هستند و نتایج حاصل از به کارگیری این روش ها، همواره در معرض خطاهای ناشی از نقص نسبی و نقص مطلق دانش بشری هستند؛ پس یقین آور و اطمینان بخش نیستند. عقل در کشف بسیاری از مسائل، نیازمند دلیل و مدرک یقین آور است و چنان که در کشف پیامبران، نیازمند معجزه است، در شناسایی مصداق جانشین و خلیفه لایق هم نیازمند و محتاج تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله بر جانشینان شایسته مقام امامت و خلافت است.

پس عقل بشری به تنهایی (بدون استفاده از نصوص و روایات) و با ارائه روش های

اجماع، انتخاب و شورا، قدرت شناخت مصادیق امامت را ندارد. از سویی به خاطر قطعیت نداشتن نتیجه برآمده از روش های غیرنقلی، مقایسه ویژگی های ائمه تمام فرقه های اسلامی و ارزیابی و ابطال دلایل فرقه های مخالف، لازم می شود و از آنجا که تعداد فرقه های اسلامی بسیار فراوان است و علمای فرقه ها در اثبات حقانیت خود به یک دلیل بسنده نمی کنند، فحص و بررسی نظرات فرقه های مخالف و ابطال دلایل آنها، بسیار دشوار است و بعید نیست که جوینده حقیقت، فرصت لازم را برای شناخت مصادیق امامت نداشته باشد. با این وصف، روش های غیرنقلی نمی توانند به عنوان راه حل مناسبی در شناخت مصادیق ائمه به کار آیند.

دو - منصوص بودن اصول و احکام فروتر از امامت

امامت، جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و از ارکان عظیم دین اسلام است و از آنجا که احکامی با مرتبه پایین تر (همچون نماز و زکات) بدون نص ثابت نمی شوند، به طریق اولی امامت هم بدون نص و بر اساس انتخاب و اجماع مردم اثبات پذیر نیست. (1) بی گمان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امامت مسلمانان و اینکه پس از ایشان چه کسی شایستگی جانشینی را دارد، دستوراتی داده اند و بهترین روش در تعیین مصداق ائمه و جانشینان ایشان، تبعیت از دستورات ایشان در این زمینه است.

سه - شناختن معصوم

انسان معصوم در اندیشه و رفتار خود خطا و گناه نمی کند. به همین دلیل در صورت پیروی از او، جامعه به شکل صحیح هدایت می شود و در مسیر ناصحیح قرار نمی گیرد. از دیگر عوامل ضرورت معصوم بودن امام، نیاز جامعه به تفسیر دقیق آیات قرآن و روایات و ممانعت از ارائه تفاسیر ناصحیح است که باید از سوی فرد معصوم انجام پذیرد.

ص: 37

همچنین عاری بودن رهبر معصوم از خطا و اشتباه، اطمینان خاطری از صحت عملکرد او در قلوب مردم ایجاد می کند که حاصل آن، عزم و اراده قوی تر مردم در پیروی از دستورات رهبر معصوم است که در پی اجرای فرامین الهی است. پس امام باید معصوم و افضل از رعیت باشد.

اینکه در حدیث ثقلین، ائمه به عنوان ثقل دوم و همراه همیشگی قرآن و همچون قرآن، عامل همیشگی نجات از گمراهی معرفی شده اند، نشان دهنده این مسئله است که خود ائمه از ضلالت ناشی از خطا و گناه، مصون هستند(1) و در اثبات نقلی عصمت ائمه، احادیث فراوانی وارد شده است؛ از جمله: شیخ صدوق از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله نقل می کند:

حدثنا محمد بن علی ماجیلویہ و أحمد بن علی بن إبراهیم وابن تاتانہ جمیعاً عن علی عن أبيه عن محمد بن علی التمیمی قال حدثني سیدی علی بن موسی الرضا عليه السلام عن آباءه عن علي عليه السلام عن النبي صلی الله علیه و آله: «من سرَّه أن ينظر إلى القضيبي الياقوت الأحمري الذي غرسه الله عز وجل بيده ويكون متمسكاً به فليتولَّ علياً والأئمة من ولده فإنهم خيرُ الله عز وجل وصَفْوَتُهُ وَهُمْ الْمُعْصُومُونَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَخَطِيئَةٍ».(2)

هر کس خوشحال می شود که به شاخه یاقوت سرخ بنگرد که خداوند با دست خود کاشته و به او چنگ اندازد، باید علی و امامان از فرزندان او را دوست بدارد؛ چراکه آن ها بهترین خلق اند و برگزیده او و از هرگونه گناه و اشتباهی معصوم هستند.

خزار قمی در کفایه الاثر می نویسد:

أخبرنا القاضي المعافى بن زكريا قال حدثنا علي بن عتبة قال حدثني الحسين بن علوان عن أبي علي الخراساني عن معروف بن خربوذ عن أبي الطفيل عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «أنت الوصي... أنت الإمام ابوالأئمة الإحدى عشرة من صلبك أئمة مطهرون معصومون».(3)

ص: 38

1- شرح المقاصد فی علم الکلام، سعدالدین مسعود تفتازانی، ج 2، ص 303.

2- الأملی، ابن بابویه قمی، تحقیق و نشر: قسم الدراسات الاسلامیه - مؤسسه البعثه، ص 583.

3- کفایه الاثر فی النص علی الأئمة، ص 151.

ابوظفیل از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی، تو جانشین من هستی... تو امام و پدر یازده امام از نسل خودت هستی؛ تمام آنان، امامان پاک و معصوم هستند.

ولی امکان تشخیص عصمت و افضلیت امام برای عموم مردم وجود ندارد و در نتیجه تفویض تعیین امام به بندگان از سوی خداوند (دلیل اهل سنت در به کارگیری اجماع، شورا و...)، تکلیف بما لا یطاق است. عصمت و افضل بودن، هر دو از امور خفیه است؛ ولی قضاوت و حکم انسان ها بر اساس ظواهر است و انسان ها نمی توانند به باطن مدعی امامت که نشان دهنده حقیقت عصمت و افضلیت اوست، رسوخ کنند. (1)

پس با روش هایی مانند عقل و اختیار، اجماع و شورا که بر اساس قضاوت و حکم انسان های عادی صورت می پذیرند، نمی توان شایسته ترین شخص را که همان انسان معصوم و برتر است، برای خلافت و رهبری مسلمانان شناسایی کرد. بلکه جانشینان معصوم، باید از سوی خدا به مردم معرفی شوند؛ به همین دلیل از سوی خدا و از طریق روایات پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده اند. در فصل های بعد، برخی از روایات مذکور در منابع شیعه و اهل سنت را بررسی خواهیم کرد.

چهار - سست شدن بنیان های دینی

امامت، استمرار مقام رسالت در تبیین احکام، تفسیر قرآن و سنت و اداره جامعه بر اساس آموزه های دینی است. پس در صورت معصوم نبودن امام (با توجه به اهمیت و حساسیت فوق العاده مقام امامت)، اقدامات او به سوء مدیریت در رهبری جامعه اسلامی منجر می شود. از طرفی فرقه های غیرامامی که در کشف امام از روش های غیرنقلی پیروی کرده اند، هیچ گاه ادعای عصمت افراد منتخب را نداشته اند و غیر از خداوند و افرادی که خداوند، آنها را از مقام عصمت آگاه کرده است، هیچ کس علم به

ص: 39

عصمت دیگری ندارد. (1) پس پیروی از روش های غیرنقلی، منجر به امامت غیر معصوم می شود و امامت غیر معصوم، موجب سست شدن بنیان های دینی است. (2)

پنج - رها شدن امت از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله

مبنای اهل سنت در به کارگیری اجماع، انتخاب و شوری در اثبات امامت، چنین است که پیامبر صلی الله علیه و آله، امت خویش را در این امر مهم به حال خود رها کرده است. ولی سیره پیامبر صلی الله علیه و آله نشان می دهد که ایشان مردم را در امور مهم دین و جامعه رها نمی کرد و وظیفه آنان را در هر جایی معین می کرد. ایشان بر امت خود، از پدر مهربان تر بود و آنان را در کوچک ترین احکام، رهبری می فرمود. هرگاه تنها دو روز در مدینه حضور نداشت، یکی را به جای خویش می نشانند. حال چگونه ممکن است که مهم ترین امر، یعنی خلافت روی زمین را مهمل گذارد و مسلمانان را در این امر به حال خود رها کند و مردم را به طریق حق ارشاد نکند؟ (3)

اگر انتخاب خلیفه از سوی خدا نبود و در اختیار امت بود، پیامبر صلی الله علیه و آله این موضوع را به مردم گوشزد می کرد، در صورتی که از نظر برخی فرقه های اهل سنت، ایشان کمترین سخنی در این باره نگفته اند. آیا زعامت مسلمانان درجه کمتری نسبت به مکروهات و مستحبات دارد؟ (4) بدیهی است که ایشان برای هدایت و اداره امور مسلمانان و جلوگیری از اختلاف در امامت، جانشینان برحق خود را معرفی کرده اند و اساساً محال است که پیامبر صلی الله علیه و آله، امت خویش را بدون سرپرست رها کرده باشد. از این رو باید دنبال سخن پیامبر بود و با وجود دستورات ایشان، نوبت به دیگر روش ها نمی رسد.

برخی علمای اهل سنت (همچون باقلانی) نسبت به نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت و

ص: 40

1- کشف المراد، جمال الدین حلّی، ص 513.

2- کشف الغمه فی معرفه الأئمه، ص 513.

3- کشف المراد، صص 513 و 514.

4- مبانی حکومت اسلامی، ص 145.

خلافت علی علیه السلام، مشکوک بودند، ولی نص ابوبکر بر عمر را پذیرفته اند. همان گونه که ابوبکر این تشخیص را داشت که امت را بدون سرپرست رها نکند و تعیین جانشین کند، از پیامبر صلی الله علیه و آله که عقل کامل جهان خلقت بود نیز انتظار می رود که جامعه مسلمانان را بدون جانشین رها نکرده باشد.

بی شک پیامبر صلی الله علیه و آله نیز جانشین خود را تعیین کرد و بلیغ ترین سخن در رد این نظر که ایشان جانشینی تعیین نکرد، سخن ابن عباس است که می گریست و می گفت: «مصیبت بزرگ آن بود که بین رسول خدا و نوشتن آن مکتوب، فاصله ایجاد کرد». با این استدلال که پیامبر صلی الله علیه و آله در حال مرگ است، پس هذیان می گوید، از نوشتن مکتوب مورد نظر ایشان ممانعت شد. ولی در شرایطی مشابه بعد از گذشت دو سال، زمانی که ابوبکر در لحظات آخر حیات و در حال اغما، قدرت سخن گفتن نداشت، با نوشته ای از سوی عثمان، بدون اینکه کسی او را متهم به هذیان کند، عمر را به خلافت منصوب کرد.⁽¹⁾

مسئله ای که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست به رعایت آن وصیت کند، امورات جزئی و احکام و عبادات نبود؛ زیرا این مسائل از سوی ایشان بیان شده بود و اختلاف برانگیز نبود و خطر انحراف جدی در آنها بسیار اندک بود. مسئله ای که برای جامعه اسلامی بسیار حیاتی بود و با وجود اینکه در موقعیت های مختلف از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شده بود، تحت تأثیر خواسته های نامشروع برخی صحابه، می توانست مورد طمع قرار گیرد و بسیار اختلاف برانگیز باشد و به انحراف کشیده شود، مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ارائه مکتوبی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین علی علیه السلام، می توانست موجبات جانشینی برحق علی علیه السلام را تسهیل کند و از بروز اختلافات در زمینه خلافت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بکاهد.

پیدا است که رهبر مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر نبود که اگر چنین بود، عمر با نوشتن وصیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن نسبت به خلافت ابوبکر پیمان می گرفت، مخالفت نمی کرد؛

ص: 41

1- ر. ک: موسوعه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام فی الکتب و السنه و التاریخ، محمد ری شهری، ص 407؛ تاریخ یعقوبی، احمد بن اسحاق یعقوبی، ج 2، ص 158.

زیرا با وجود پیمانی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد خلافت ابوبکر، نیازی نبود که عمر درباره شایستگی ابوبکر برای خلافت با انصار به جدال پردازد، بلکه وصیتنامه، خود مانع از جدال بود.

به راستی موضع پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در اعلام جانشینی علی علیه السلام (1) و همچنین موضع ایشان در احادیث مهمی همچون حدیث ثقلین (2) در بیان شایستگی اهل بیت علیهم السلام برای جانشینی، پیوسته در ذهن عمر مجسم بود. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله گفت قصد دارد برای مسلمانان مطلبی بنویسد تا پس از آن گمراه نشوند، عمر به خوبی می دانست که این سخنان، همان سخنانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره خاندانش به صورت عام و درباره علی علیه السلام به گونه ای خاص گفته است. علت مخالفت عمر با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام را خود وی در زمان خلافتش ضمن گفت و گویی با ابن عباس، به شرح ذیل یادآور شد:

عمر: پسرعمویت را در چه حالی ترک گفتمی؟

ابن عباس: در حالتی از او جدا شدم که با هم سن و سال هایش بازی می کرد (گمان کرد که مقصود خلیفه، عبدالله جعفر است).

عمر: مقصودم او نیست، بلکه مقصودم بزرگ خانواده شما (علی بن ابی طالب) است.

ابن عباس: او را در حالی ترک گفتم که با سطل، درختان خرما را آبیاری می کرد... و قرآن می خواند.

عمر: خون یک آدم به گردنت اگر کتمان کنی. آیا چیزی از علاقه به خلافت در باطن او باقی است؟

ابن عباس: آری.

عمر: آیا او گمان دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را تعیین کرده است؟

ص: 42

1- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ترقیم: محمد فؤاد عبد الباقی ج 7، ص 74؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، شمس الدین ذهبی، تحقیق: علی محمد بجاوی، ج 14، ص 338.

2- سنن الترمذی، ابو عیسی ترمذی، تحقیق و تعلیق: ابراهیم عطوه، ج 5، ص 662.

ابن عباس: آری و من اضافه می کنم، از پدرم راجع به آنچه او ادعا دارد پرسیدم، (درباره تعیین شدن او به خلافت از سوی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) او گفت: راست گفته است.

عمر: آن گفتار نوعی ستایش والا از جانب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره علی بوده است، هیچ مدعایی را ثابت نمی کند و هیچ اشکالی را برطرف نمی سازد. البته پیامبر صلی الله علیه و آله تلاش می کرد تا در صورتی که ممکن باشد، او را به خلافت منصوب کند. به راستی که پیامبر در هنگام بیماریش خواست او را به نام، تعیین کند، اما من از باب دلسوزی و حفظ اسلام، از آن کار جلوگیری کردم.

نه، قسم به پروردگار این بنا (کعبه) که قریش هرگز بر خلافت علی متفق نمی شدند و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله او را به ولایت منصوب می کرد، هر آینه توده عرب، از همه جانب با او مخالفت می کردند. پس، پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که من از آنچه در دل اوست آگاهم، خودداری کرد و خدا نخواست چیزی را، جز تأیید آنچه رخ داده است. (1)

اینکه عمر انگیزه مخالفت خود را با وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت علی علیه السلام، دلسوزی و احتیاط خود در مورد اسلام بیان کرد، توجیه کننده رفتار او نیست. اشکال او در اینکه به خود اجازه داد از تحقق خواست و اراده پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت کند و به همین منظور مانع وصیت ایشان شود، به هیچ عنوان توجیه پذیر نیست.

بی شک مسئله مهم تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله از اهمیت بالایی برخوردار بود و از سوی ایشان علی علیه السلام برای جانشینی مشخص و معین شده بود. با وجود معرفی جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی ایشان (و در دست داشتن نصوص معتبر و روشننگر)، هیچ توجیهی برای انتخاب خلفا از طریق اجماع، شورا و دیگر روش های غیرنقلی باقی نمی ماند. برخی از روایات، دال بر خلافت اهل بیت علیهم السلام که در منابع اهل سنت به وفور نقل شده اند، در فصل دوم ذکر خواهد شد.

ص: 43

1- المراجعات، شرف الدین، ص 278؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج 3، ص 97.

علاوه بر اشکالات کلی که بر روش های غیرنقلی وارد شد، در نقد روش اجماع، باید افزود که حجیت اجماع مورد اختلاف است. طرفداران اجماع در اثبات روش اجماع به آیات 143 بقره، 110 آل عمران و 115 نساء استناد می کنند. ولی دلالت آیات قرآنی مذکور در اثبات حجیت اجماع صریح نیست و از سوی جمعی از صاحب نظران، تمسک به این آیات در اثبات حجیت اجماع، مورد نقدهای جدی قرار گرفته است.

شیخ طوسی استدلال طرفداران اجماع، مبنی بر اهل خیر و عادل بودن تمام اجماع کنندگان (صحابه) را نمی پذیرد؛ زیرا بسیاری از آنها عادل و برگزیده نبودند و نمی توان چنین جماعتی را عادل های برگزیده نامید. از طرفی این آیات دلالتی بر برخی از افراد نامعین جامعه ندارد و اگر مراد افراد معینی باشد، نمی توان آن را دلالتی بر اجماع امت به حساب آورد. اگر هم مراد، رأی صائب برخی از افراد باشد، در این صورت باید استدلال ما را به عنوان گروهی از مسلمانان بر ائمه علیهم السلام بپذیرند.

بی گمان این آیات اقتضای عموم مسلمانان (جدای غیرمستحقان) را ندارد و اگر اهل سنت چنین ادعایی کنند، قائل به اجماع عمومی شده اند و این عموم، اهل اعصار گذشته را هم در بر می گیرد. اما اگر اشکال کنند که چگونه اجماع اهل اعصار گذشته پذیرفته است، ولی اجماع اهل یک عصر پذیرفته نیست، جواب داده می شود: همان گونه که شما قائلید اجماع هر عصری پذیرفته است، ولی اجماع فرقه خاصی از آنها پذیرفته نیست. (1)

از سوی دیگر هیچ گاه در مسئله امامت و خلافت مسلمانان، اجماع واقع نشده است؛ زیرا جماعتی از بنی هاشم با ابوبکر موافق نبودند و با او بیعت نکردند و عده ای از بزرگان صحابه مانند سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، حذیفه، سعدبن عیل، اسامه بن زید و... خلافت ابوبکر را امضاء نکرده بودند. در واقع همه اهل مدینه هم بر خلافت ابوبکر، اجماع

نکردند، چه رسد که اجماع بر ابوبکر، برگرفته از اجماع همه مسلمین باشد. (1)

با توجه به وقوع نبیوستن اجماع، تکیه متکلمینی همچون باقلانی و اشعری بر وقوع اجماع بر ابوبکر، ادعایی بی دلیل است. با توجه به نکات ذکر شده، ثابت شد که اجماع امت، روش مناسبی برای تعیین امام و خلیفه مسلمانان نیست. ممکن است اشکال شود که عقل انسان، قدرت ادراک و تشخیص کیفیت برخی امور جزئی مانند نماز و روزه را ندارد، پس باید از طریق وحی بیان شوند؛ ولی بشر می تواند لزوم امامت را بفهمد و شخص امام را معین کند. پس قیاس بین احکام نماز و روزه با مسئله امامت، قیاس مع الفارق است، نه قیاس اولویت. در جواب به این سؤال توجه به این نکات لازم است:

اول - انسان معصومی همواره وجود دارد که جامعه در صورت پیروی از او بتواند به کمال برسد. وجود انسان معصوم، نتیجه لطف خداوند متعال است و نبود ایشان با لطف خداوند لطیف، سازگاری ندارد. چون لطف خدای متعال قطعی است، نتیجه آن یعنی وجود انسان معصوم هم قطعی است و این معنا برای عقل بشری فهم پذیر است.

چنان که قبلاً ذکر شد، از مهم ترین عوامل تحقق کمال واقعی، تحقق خلافت انسان معصوم در جامعه اسلامی است و با وجود انسان معصوم، مقام خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، باید در اختیار او قرار گیرد؛ زیرا عصمت او از خطا و گناه، عامل برتری او در هدایت و رهبری جامعه، نسبت به دیگر افراد است.

دوم - مسلمانان باید فرد معصوم را بشناسند تا بتوانند زعامت و رهبری جامعه را تسلیم ایشان کنند. اما عقل بشری، قدرت شناخت انسان معصوم را ندارد و این موضوع جدای از فهم لزوم وجود انسان معصوم است. یعنی انسان عاقل می فهمد که انسان معصومی همواره باید وجود داشته باشد و وجود دارد، اما قدرت تشخیص انسان معصوم را ندارد؛ پس باید انسان معصوم به او معرفی شود.

انسان، هم در تشخیص احکام نماز و روزه و هم در تشخیص فرد معصوم، ناتوان

ص: 45

1- جذبه ولایت، جمال الدین حلی، ترجمه: سید احمد حسینی، صص 192 و 193.

است؛ پس قیاس بین این دو مقوله، قیاس مع الفارق نیست. از سوی دیگر کیفیت رهبری جامعه اسلامی در ارتباط مستقیم با تعیین امام معصوم است و تعیین نکردن امام معصوم، تبعات فراوانی برای جامعه اسلامی به همراه دارد. از سوی دیگر تفسیر صحیح قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و فواید بی شمار آن برای جامعه اسلامی و بسیاری از مسائل مهم جامعه، در گرو تعیین امام معصوم و رهبری و مدیریت جامعه توسط ایشان است.

این مسائل نشان می دهد که تعیین جانشینی امام معصوم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، مسئله بسیار تأثیرگذاری است و اولویت بسیار بالاتری نسبت به تعیین احکام جزئی از سوی ایشان دارد. چنان که احکام جزئی از سوی ایشان تعیین شده است، بی گمان امام بعد هم از سوی ایشان مشخص و تعیین شده است.

هفت - اشکالات وارد بر روش شورا (اهل حل و عقد)

چنان که در قسمت های قبلی بحث شد، امام باید معصوم و افضل از رعیت باشد و امکان تشخیص عصمت و افضلیت امام از طریق روش هایی همچون اجماع و شورا برای عموم مردم وجود ندارد؛ زیرا عصمت و افضل بودن، هر دو از امور خفیه است، در حالی که انسان هایی که اجماع می کنند و شورا تشکیل می دهند، بر اساس ظواهر، قضاوت و حکم می کنند. پس نمی توانند به باطن مدعی امامت که نشان دهنده حقیقت عصمت و افضلیت اوست، رسوخ کنند و تقویض امر امامت به بندگان از سوی خداوند، تکلیف ما لایطاق است. (1)

پس تشخیص شخصی که معصوم است و شایستگی او بیش از دیگران است، از طریق اجماع و شورا ممکن نیست و این تشخیص نیازمند معرفی از سوی خداوند است و از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله، این معرفی انجام شده است و بر اساس آیات قرآن از جمله آیه (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (2) پیامبر صلی الله علیه و آله از روی هوا و هوس چیزی

ص: 46

1- انوار الملکوت، ص 208.

2- نجم: 3 و 4.

نمی گوید؛ پس گفتار ایشان در موارد مختلف از جمله معرفی جانشینان، وحی است که از جانب خدای متعال بر ایشان نازل شده است. به همین دلیل است که قرآن دستور به تبعیت از اوامر و پرهیز از نواهی مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله می دهد: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا). (1)

تعیین جانشینان از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله نشان دهنده تعیین این افراد از سوی خداوند است و با این وجود، اتخاذ روش شورا، اجماع و... در تعیین جانشینانی غیر از جانشینان معرفی شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، باطل و بی معناست. (2) برخی از روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در تعیین جانشینان پس از خود، در آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اشکال دیگری که بر نظر شورا وارد است، اینکه در پذیرش نظر شورا نیز اختلاف وجود دارد. برخی گفته اند مردم باید در مقابل کسی که از این راه انتخاب می شود، تسلیم باشند و برخی دیگر بر این اعتقاد بوده اند که شورا نامزد معرفی می کند و این امت است که در نهایت وی را می پذیرد یا فرد دیگری را به جای او به خلافت می رساند. اختلاف در تعداد افرادی که شورا را منعقد می کنند و همچنین تسلیم شدن یا نشدن مردم در برابر نامزد شورا، اختلاف برانگیز بودن روش شورا را به خوبی نشان می دهد. (3)

نکته مهم آن است که نظریه شورا و اهل حل و عقد در امر خلافت، تحقق عملی نیافته است. بر خلاف نظر مشهور اهل سنت، خلافت ابوبکر، با نظر و تأمل و مشورت اهل حل و عقد اثبات نشده است. چنان که خلیفه دوم، یعنی عمر بن خطاب در مورد خلافت ابوبکر گفت: «کانت بیعه ابی بکر فلتته وقی الله المسلمین شرّها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه». این سخن عمر، ادعای اثبات خلافت ابوبکر از سوی اهل حل و عقد را تکذیب می کند و

ص: 47

1- حشر: 7.

2- الانصاف فی النّص علی الائمه الاثنی عشر، سید هاشم بحرانی، ص 523.

3- مبانی حکومت اسلامی، صص 210-212.

نشان می دهد رساندن ابوبکر به منصب خلافت، امری ناگهانی و بدون تأمل و مشورت قبلی بوده است.⁽¹⁾

بیعت با ابوبکر، امری ناگهانی بود که خدا مسلمین را از شر آن حفظ کرد، پس هرکس که به چنین روشی بازگشت را بکشید.

از اشکالات دیگر این است: افرادی که مقام خلافت را در دست گرفتند، نه تنها خلافت علی علیه السلام را نپذیرفتند، بلکه با این که ایشان در تعیین خلیفه، جزو اهل حل و عقد باشد نیز مخالف بودند؛ زیرا علی علیه السلام حتی جزو افرادی نبود که ابوبکر را برای تصدی مقام خلافت مطرح کردند. در واقع ابوبکر و عمر که در سقیفه به دنبال در اختیار گرفتن مقام خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، بی توجه به غسل پیامبر صلی الله علیه و آله و بی توجه به جایگاه علی علیه السلام که بر خلاف آنها مشغول غسل پیامبر صلی الله علیه و آله بود⁽²⁾، خلیفه را انتخاب کردند.

این در حالی است که علی علیه السلام بیش از همه آنها اهل حل و عقد بود. شاهد ما در این ادعا این است که ابوبکر و اهل حل و عقد، به علم و تدبیر بی نظیر علی علیه السلام واقف بودند و شیعه و سنی هم اکنون نیز به این مسئله اذعان دارند. به اعتراف عمر، بسیاری از مشکلات لاینحل خلافت او با تدابیر علی علیه السلام حل می شدند؛ تا جایی که بیان کرد:

«لولا علی لهلك عمر»؛⁽³⁾ «اگر علی علیه السلام نبود عمر هلاک می شد».

محروم کردن علی علیه السلام از اینکه حداقل در تعیین خلیفه آینده نظر دهد، با وجود آگاهی و اعتراف آنها به علم و تدبیر بی نهایت ایشان اشکال دیگری است بر شورایی که

ص: 48

1- التعجب، ابوالفتح کراچکی، ص 54.

2- مطابق منابع تاریخی اهل سنت علی علیه السلام به غسل پیامبر صلی الله علیه و آله بدون حضور ابوبکر، عمر و عثمان مشغول بود. ر. ک: طبقات الكبرى، ابن سعد البغدادی، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ج 2، صص 212-216؛ وقعه صفین، نصر بن مزاحم، ج 1، ص 224. به هنگام مشغول بودن ایشان به غسل پیامبر صلی الله علیه و آله، با ابوبکر بیعت می شود. ر. ک: عقد الفرید، ابن عبد ربه اندلسی، ج 5، ص 12. طبق این منابع، دغدغه افراد مشخص است. ابوبکر و عمر و حاضران در سقیفه...، نه تنها بر خلاف نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در جانشینی علی علیه السلام، خودسرانه به تعیین جانشین پرداختند، بلکه در تعیین جانشین، حتی با علی علیه السلام مشورت هم نکردند.

3- تأویل مختلف الحدیث، ابن قتیبہ دینوری، ص 162.

بدون حضور علی علیه السلام صورت پذیرفت و بی توجهی به نبود علی علیه السلام در شورای سقیفه، به راحتی منجر به محروم کردن علی علیه السلام از مقام خلافت و نقش داشتن ایشان در تعیین خلیفه شد. با توجه به اشکالات مذکور، شور و مشورت اهل حل و عقد، نمی تواند روش مناسبی برای تشخیص خلیفه برحق باشد.

هشت - احادیث اهل سنت در زمینه امامت

با وجود تنصیب پیامبر صلی الله علیه و آله بر امامت فرد یا افرادی از جامعه مسلمانان، به کارگیری روش هایی همچون شورا، اجماع و... عمل باطلی محسوب می شود. به همین دلیل برخی از عالمان اهل سنت که از روش اجماع، شورا و انتخاب حمایت می کنند، ادعا می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله برای جانشینی خود کسی را معرفی نکرد.

در پاسخ باید گفت، جدای از احادیث معتبر کتب شیعی، حتی در کتب معتبر اهل سنت نیز احادیثی نقل شده است که نشانگر معرفی ائمه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤید نظر شیعه امامیه در موضوع امامت است. حدیث یوم الانذار، منزلت، ثقلین و غدیر از جمله این احادیث هستند که در منابع روایی اهل سنت به وفور نقل شده اند و در فصل بعد، پس از بیان برخی از نصوص و احادیث شیعه، به تفصیل به شرح و توضیح آنها خواهیم پرداخت.

روشنگری و صراحت احادیث و نصوص وارد شده و ذکر شدن بسیاری از آنها در منابع حدیثی اهل سنت، بیانگر سهولت و برتری روش نقلی - حدیثی نسبت به سایر روش هاست. با توجه به تعداد فراوان احادیث وارد شده در منابع امامیه و اهل سنت، ادعای باقلانی (متکلم اشعری) که نصوص رسیده در موضوع امامت را از قبیل اخبار آحاد قلمداد کرده است، پذیرفتنی نیست.

نُه - ناتمامی نظریه معرفی مصداق در روش نقلی قرآنی

امامت و ولایت مسلمانان در آیات قرآنی، مطرح شده است، ولی در هیچ یک از آیات، به صراحت مصداق امام بیان نشده است. پس در شناخت ائمه نمی توان از آیات قرآن به صورت مستقل و بدون استفاده از نصوص روایی بهره گرفت. مثلا آیه 55

سوره مائده در مورد ولایت بر مسلمانان است:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)

همانا ولی شما، خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنانی هستید که اقامه نماز می کنند و در حال رکوع، زکات می دهند.

مصدق این آیه حضرت علی علیه السلام است؛ ولی ظاهر آیه به تنهایی، بیانگر این مسئله نیست.

برخی علمای فرقه های مخالف، از جمله ابن کثیر دمشقی (بر خلاف دیگر علمای اهل سنت) به راحتی با غالب مفسران در بیان مصداق مورد نظر آیه مخالفت می کنند. ابن کثیر در مصداق یابی این آیه پس از بحثی نسبتاً مفصل، به جای علی علیه السلام، عباد بن صامت را مصداق آیه می داند. (1)

این گونه تفسیرها نشان می دهد که آیات مربوط به امامت، دلالت مستقلی را در معرفی مصادیق امامت ندارند و مجملات قرآنی در مقام بیان مصداق، نیازمند نصوص روایی هستند. از طرفی آیات قرآن، وجوه مختلفی را در معنی شامل می شوند؛ همان گونه که علی علیه السلام، قرآن را «حَمَلٌ ذُو وَجْهٍ» می داند. (2) بدیهی است که وجوه مختلف معنا، می تواند به گونه ای جدل برانگیز شود که حقیقت به روشنی بیان نشود.

بنابراین در کشف مصادیق امامت، نمی توان از روش نقلی قرآنی در مقام حجت و برهان یقینی استفاده کرد؛ زیرا مصادیق آیات قرآن به صراحت و وضوح بیان نشده اند و روش نقلی قرآنی، صرفاً می تواند به عنوان قرینه و مؤید روش نقلی - حدیثی (نصوص و روایات) استفاده شود (منظور ما از روش نقلی در این کتاب، صرفاً نصوص و احادیث مبرهن است، نه آیات قرآن).

ص: 50

1- تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر دمشقی، ج 3، ص 139.

2- الامامه ذلک الثابت الاسلامی المقدّس، جلال الصغیر، ص 267.

در بررسی و مقایسه ویژگی ها و شرایط روش های مختلف نقلی و غیرنقلی که فرقه های اسلامی برای کشف مصادیق ائمه و جانشینان برحق پیامبر صلی الله علیه و آله به کار گرفته اند، اثبات شد که نصوص و روایات، در تعیین جانشینان حقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله از وضوح معنایی و روشننگری بالایی برخوردارند و محققان منصف در داوری عادلانه به کمک مفاد نصوص و روایات، به راحتی جانشینان برحق را خواهند شناخت.

اشکالات روش های غیرنقلی (اجماع، انتخاب و شورا) و نتایج نامناسب اتخاذ این روش ها، از جمله مصون نماندن فکر بشر از خطا، لزوم صرف وقت فراوان در بررسی جدلی و یقین آور نبودن نتیجه برگرفته از این روش ها، ایجاد تفرقه و چنددستگی در امت اسلام، سردرگمی و اغتشاش مسلمانان، عجز از شناخت معصوم، عدم حجیت و وقوع اجماع، عدم ثبوت نظر اهل حل و عقد و سست شدن بنیان های دینی، نشان می دهد که به کارگیری روش های غیرنقلی در کشف مصادیق ائمه، راهگشا نیست.

همچنین روش نقلی قرآنی بدون بهره گیری از نصوص روایی، در کشف ائمه حقیقی راهگشا نیست. ولی روش نقلی - حدیثی و بهره گیری از نصوص روایی، مشکلات سایر روش ها را ندارد. با توجه به برداشت واحد از نص و تأویل ناپذیری احادیث مربوط به امامت خاصه، این احادیث جانشینان برحق را به روشنی معرفی می کنند.

آسیب شناسی روش های اجماع، شورا و انتخاب، و وجوه ترجیح روش نقلی - حدیثی بر روش های غیرنقلی، بیانگر این مهم است که تنها روشی که به صورت متقن و یقینی می تواند مصادیق خلفا را مشخص کند و حجت را بر مکلفان تمام نماید، روش نقلی - حدیثی و به کارگیری نصوص روایی رسیده در این موضوع است.

با ذکر برتری های روش نقلی بر دیگر روش ها و اثبات اشکالات وارد بر آنها، علاوه بر آگاهی و کسب معرفت در مورد این روش ها، اثبات می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله که عالم به این مسائل بوده اند، بی گمان خواستار به کارگیری روش نقلی (تنصیص بر جانشین بعد

از خود) بوده اند؛ نه اینکه در مورد جانشین پس از خود بی تفاوت باشند و از معرفی جانشین لایق خودداری کنند.

در واقع علم پیامبر صلی الله علیه و آله به مزایای روش نقلی و اشکالات دیگر روش های تشخیص خلیفه، عامل مهمی برای نیل ایشان در این جهت بود که در مورد خلافت و جانشینی خود، بی تفاوت نباشند و در این موضوع، بر کسی تنصیب نمایند. ایشان با علم به کاستی ها و مشکلات دیگر روش ها، هرگز حاضر نبود امت را به حال خود رها کند و با پرهیز از تنصیب بر جانشین خویش، امت اسلام را با مشکلات ناشی از به کارگیری دیگر روش ها مواجه سازد. در نتیجه بی گمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر جانشین پس از خود تنصیب نمود.

در این کتاب نیز تأکید ما در کشف مصادیق ائمه، بر روش نقلی - حدیثی است و در این راستا، مفاد برخی از احادیث دال بر موضوع خلافت، همچون حدیث ثقلین، منزلت و غدیر را از نظر می گذرانیم و سپس حدیث بسیار مهم «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» را بررسی می کنیم.

ص: 52

برتری روش نقلی و استفاده از نصوص روایی نسبت به دیگر روش های کشف امام و رهبر جامعه اسلامی در فصل قبل اثبات شد. تأکید عالمان امامیه در موضوع امامت بر نصوص روایی است و استفاده از مباحث عقلی و جدلی، صرفاً در جواب اشکالات عقلی - جدلی فرقه های مخالف و مؤیدی بر نصوص روایی است. ولی برخی از اهل سنت نصوص و روایات رسیده را متقن نمی دانند. به همین دلیل لازم است برخی از نصوص و روایات دال بر امامت و جانشینی ائمه را ذکر کنیم تا میزان اتقان و استحکام آن در دلالت بر جانشینی خلفای برحق، تا حدودی مشخص شود.

در این فصل ابتدا احادیث مهمی را از کتب شیعه نقل می کنیم و پس از بررسی وثاقت و سندیت آنها به ذکر احادیثی از کتب اهل سنت می پردازیم که عالمان امامیه این احادیث را مؤید جانشینی ائمه خود می دانند. در فصل های بعد به ذکر حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» در منابع مختلف شیعه و سنی می پردازیم.

به عقیده شیعه، نصوص و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام در بیان جانشینی ائمه بعد از خود، حقانیت امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام را اثبات می کند. احادیث و نصوص روایی فراوانی در بیان امامت اهل بیت علیهم السلام در منابع روایی شیعه ثبت شده است که بر چند نوع هستند و با شیوه های مختلف، هر کدام از آنها امامت ائمه را ذکر می کنند. به علت رعایت کردن اختصار در این کتاب، از هر نوع، حدیثی را مثال می زنیم تا کثرت این دسته از احادیث و میزان روشنگری آنها در موضوع امامت تا حدودی روشن شود.

الف) ذکر تعداد ائمه

دسته ای از احادیث بیانگر این مطلب هستند که ائمه و خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله، به تعداد نقبای بنی اسرائیل (دوازده نفر) هستند. (1) برای مثال:

حدثنا محمد بن وهبان بن محمد البصری قال حدثنا الحسين بن علی البزوفری عن عبدالله بن مسلمة قال اخبرنا عقبه بن مكرم قال حدثنا عبدالوهاب الثقفی عن یحیی بن سعید عن محمد بن یعقوب بن خالد عن ابی صالح السمان عن ابی هریره قال: خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: «معاشر الناس من اراد ان یحیی حیاتی ویموت میتی فلیتول علی بن ابی طالب ولیقتد بالائمه من بعده» فقیل: یا رسول الله فکم الائمہ من بعدک؟ فقال: عدد الأسباط. (2)

ای مردم! هر کس می خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد، ولایت علی بن

ص: 54

-
- 1- ر. ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 272؛ الجامع الصحیح المختصر، محمد بن اسماعیل بخاری، تحقیق: محمد زهیر، ج 9، ص 81؛ مسند، احمد بن حنبل، تحقیق: شعیب الارنوط - عادل مرشد، ج 6، ص 321؛ المعجم الکبیر، ابن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، ج 2، ص 301؛ سنن ابی داود سجستانی، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، ج 4، ص 107؛ الكتاب المقدس، صابر طعیمه، ص 25.
- 2- کفایه الاثر فی النص علی الائمہ، ص 86.

ابی طالب را پذیرد و از امامان بعد از او پیروی کند. گفته شد، ای رسول خدا! چند امام بعد از شما خواهد بود؟ فرمود: به تعداد اسباط.

طبق این دسته از احادیث، ائمه، دوازده نفر هستند و این عدد، مطابق تعداد ائمه فرقه امامیه است که به شیعیان دوازده امامی مشهورند.

ب) معرفی امام بعدی

گروهی از احادیث صرفاً به معرفی امام بعدی می پردازند. برای مثال حدیث ذیل در مورد معرفی جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام از سوی امام قبلی است که فرموده اند، او بهترین مردم است: «کنت عند ابي جعفر عليه السلام فاقبل جعفر عليه السلام فقال ابو جعفر عليه السلام: «هذا خير البريه او اخير»؛ (1)» «این فرد بهترین یا برترین است». لازم به ذکر است که کتاب کافی، دوازده باب به تعداد دوازده امام با عنوان «الاشاره و النص» دارد که احادیث بسیاری از این سنخ در این ابواب در بیان امامت دوازده امام فرقه اثنا عشریه ذکر شده است.

ج) در دست داشتن سلاح رسول الله صلی الله علیه و آله

برخی احادیث، داشتن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشانه امامت کسی می دانند که سلاح در دست اوست. این احادیث دلالت روشنی بر ائمه فرقه امامیه دارند. زیرا سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله در دست علی و یازده امام از نسل ایشان (ائمه امامیه علیهم السلام) بوده است. امام صادق علیه السلام در دست داشتن سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مانند در دست داشتن تابوت برای بنی اسرائیل، نشانه امامت می داند:

أَمَا مَثَلُ السَّلَاحِ فَيُنَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، كَانَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ أَيْ أَهْلَ بَيْتِ وَجْدِ التَّابُوتِ عَلَيَّ بِأَبْهَمِ أَوْ تَوَاتُ التَّبُوهِ، فَمَنْ صَارَ إِلَيْهِ السَّلَاحُ مِثْلًا أَوْ تَوَاتُ الْإِمَامَةِ. (2)

ص: 55

1- الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، ج 1، ص 306؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 5، ص 625؛ اثباه الهداه بالنصوص و المعجزات، ج 4، ص 129.

2- الکافی، ج 1، ص 590؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، محمد بن حسن صفار، تحقیق: محسن کوچه باغی، ج 1، ص 175؛ بحار الانوار، ج 13، ص 456؛ الوافی، محمد محسن فیض کاشانی، ج 2، ص 133.

مثل سلاح میان ما اهل بیت، مثل تابوت در میان بنی اسرائیل است. در بنی اسرائیل چنین بود که هر اهل بیتی که تابوت بر درشان یافت می شد، پیامبری به آنها داده می شد. پس کسی که سلاح به او برسد، امامت داده می شود.

(د) اشاره به آخرین امام (حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف)

بیشتر فرقه های اسلامی، فردی را به عنوان مهدی و امام موعود معرفی می کنند. به همین دلیل بررسی ویژگی های آخرین امام از منظر احادیث و مقایسه آن با افراد معرفی شده سایر فرقه ها، بسیار راهگشاست. سعیدبن جبیر می گوید:

قال عليّ بن الحسين سيّد العابدين عليه السلام: «القائم منّا تخفى ولادته على النَّاس حتّى يقولوا: لم يولد بعد، ليخرج حين يخرج وليس لاحد في عنقه بيعة»⁽¹⁾.

امام سجاد علیه السلام فرمود: ولادت قائم ما بر مردم پنهان است؛ تا حدی که می گویند، هنوز متولد نشده است تا وقتی که ظهور می کند، بیعت کسی بر گردش نباشد.

حدیث ذکر شده و احادیث مشابه آن، چگونگی ولادت حضرت قائم علیه السلام را بیان می کند که مخفی و پوشیده است و این وصف، تنها با ولادت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله از فرقه امامیه (اثنا عشریه) سنخیت دارد و ولادت افرادی که دیگر فرقه ها ادعای موعود بودن آنها را دارند، همچون اسماعیل و محمدبن اسماعیل - که اسماعیلیه ایشان را امام موعود می دانند - (2) یا موسی بن جعفر علیه السلام - که واقفیه ایشان را امام موعود می دانند -، بر دیگران مخفی نبود.

(ه) نام چند امام اول و نه نفر از نسل حسین علیه السلام

این دسته از احادیث، اسامی چند تن از امامان اول را ذکر می کنند و ائمه بعد از ایشان را نه نفر از فرزندان امام حسین علیهم السلام می دانند. از جمله اینکه شیخ صدوق = از

ص: 56

1- اعلام الوری باعلام الهدی، ص 428؛ بحار الانوار، ج 51، ص 135؛ تاریخ آل زراره، ابو غالب الزراری، ص 23.
2- برخی اسماعیلیان، امام موعود را اسماعیل، فرزند امام صادق علیه السلام می دانند و معتقدند اسماعیل، نمرده است و در کوه رضوی پنهان است و برخی هم علاوه بر امامت اسماعیل، به امامت محمد، فرزند اسماعیل معتقدند و باور دارند مهدی موعود، محمد بن اسماعیل است.

علی بن الحسین علیه السلام نقل می کند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله يابن مسعود أنّ عليّين ابیطالب عليه السلام امامكم بعدى و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنى الحسن امامكم بعده و خليفتى عليكم فاذا مضى فابنى الحسين امامكم بعده و خليفتى عليكم ثم تسعه من ولد الحسين واحد بعد واحد ائمتكم و خلفائى عليكم تاسعهم قائم أمتى....(1)

ای ابن مسعود همانا علی بن ابی طالب علیه السلام امام شما بعد از من و خلیفه من بر شماست هنگامی که درگذشت فرزندانم حسن علیه السلام امام شما بعد از او و خلیفه من بر شماست پس هنگامی که درگذشت فرزندانم حسین علیه السلام امام شما بعد از او و خلیفه من بر شماست. سپس نه نفر از فرزندان حسین یکی پس از دیگری امامان شما و خلفای من بر شما می باشند. نهمین آنان قیام کننده در میان اُمت من است.

همچنین در شرح الاخبار از حضرت علی علیه السلام در حدیثی راجع به این موضوع چنین نقل شده که علی و حسین و نه نفر از فرزندان حسین علیهم السلام، امامان برحق هستند.(2)

(و) ذکر نام دوازده امام

در این احادیث، نام دوازده نفر ذکر می شود و امامان مورد نظر شیعه، به روشنی با اسم معرفی می شوند. شیخ حر عاملی در «اثباه الهداه» چنین نقل می کند:

عن عبدالله بن عوفى عن النبى صلى الله عليه وآله فى حديث: أنّ ابراهيم رأى نوراً فاوحى الله اليه هذا نور محمد المصطفى ورأى نوراً آخر فقليل له: هذا نور على ناصر دينى فقال: الهى ارى نوراً ثالثاً يلى التورين قيل يا ابراهيم هذه فاطمه فقال: يا الهى ارى نورين يلىان الثلثه، قال يا ابراهيم هذان الحسن والحسين قال: الهى ارى تسعه انوار احدقوا بالخمسه قال يا

ص: 57

-
- 1- كمال الدين و تمام التعمه، ج 1، ص 261؛ ر. ك: الاحتجاج، ج 1، ص 69.
 - 2- كفايه الاثر فى النص على الائمه، ص 91؛ شرح الاخبار، قاضى نعمان مغربى، ص 350؛ كتاب سليم بن قيس الهلالي، محقق: محمد انصارى، ج 1، ص 175؛ الانصاف فى النص على الائمه الاثنى عشر:، سيد هاشم بحراني، مترجم و سيد هاشم رسولى، ص 248؛ اثباه الهداه بالنصوص و المعجزات، ج 2، ص 47؛ الامامه و التبصره من الحيره، ابن بابويه قمى، ص 111؛ ينييع المودّه لذوى القربى، سليمان بن ابراهيم قندوزى، ج 1، صص 291 و 346.

ابراهیم هؤلاء الاثمه من ولدهم قال: الهی و سیدی بم یعرفون؟ قال یا ابراهیم اولهم علی بن ابی طالب و الحسن و الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمّد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسی ولد جعفر و علی ولد موسی و محمّد ولد علی و علی ولد محمّد و الحسن ولد علی و محمّد ولد الحسن القائم المهدی. (1)

عبدالله بن عوفی در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: ابراهیم علیه السلام، نوری را مشاهده کرد؛ پس خداوند به او وحی کرد که این نور، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و ابراهیم نور دیگری را دید و بر او وحی شد که این نور، علی علیه السلام، یاری دهنده دین من است. پس ابراهیم علیه السلام عرضه داشت: خدایا نور سومی را می بینم که در پی این دو نور است. گفته شد: ای ابراهیم! این نور فاطمه علیها السلام است. پس ابراهیم گفت: خدایا دو نور را می بینم که در پی سه نور قبلی اند. گفته شد: ای ابراهیم! این دو نور حسن و حسین اند. ابراهیم گفت: خدایا نه نور دیگر را گرداگرد پنج نور نخست می بینم. گفته شد: ای ابراهیم! اینها نور نه امام از نسل پنج نفر نخست هستند.

ابراهیم گفت: ای معبود و سرور من! چگونه آنها را بشناسم؟ گفته شد: ای ابراهیم! اولین آنها علی بن ابی طالب است، سپس حسن، سپس حسین، سپس علی بن الحسین، سپس محمد فرزند علی، سپس جعفر فرزند محمد، سپس موسی فرزند جعفر، سپس علی فرزند موسی، سپس محمد فرزند علی، سپس علی فرزند محمد، سپس حسن علیه السلام فرزند علی، سپس محمد فرزند حسن علیه السلام که به قائم و مهدی مشهور است.

همچنین قندوزی در باب 76 «ینایع الموده»، احادیثی را نقل می کند که در بیان اسم ائمه دوازده گانه است. از مجاهد از ابن عباس نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرد یهودی که به او نعتل می گفتند، ائمه اطهار را به عنوان جانشینان خود معرفی کرد:

... فاخبرنی عن وصیّک من هو؟ فما من نبی الا وله وصی، و انّ نبینا موسی بن عمران

ص: 58

1- اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، محمّد بن حسین حرّ عاملی، ج 2، ص 417؛ الانصاف فی النص علی الاثمه الاثنی عشر علیهم السلام، صص 282 و 283؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمّدباقر مجلسی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، ج 6، صص 203-206؛ انوار الملکوت، ص 25.

اوصی یوشع بن نون. فقال صلى الله عليه وآله: انّ وصيّي علي بن ابي طالب وبعده سبطاي الحسن و الحسين تتلوه تسعه ائمه من صلب الحسين قال: يا محمد فسمّهم لي! قال: اذا مضى حسين فابنه عليّ فاذا مضى عليّ فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى فاذا مضى موسى فابنه علي فاذا مضى علي فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه علي فاذا مضى علي فابنه الحسن فاذا مضى الحسن فابنه الحجه محمد المهدي فهؤلاء اثني عشر. (1)

فرد يهودی به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله عرضه داشت که من را از جانشین خود باخبر ساز که چه کسی است؛ زیرا هر نبی، وصی دارد. نبی ما، موسی بن عمران علیه السلام، وصیت به جانشینی یوشع بن نون کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی شک جانشین من علی بن ابي طالب علیه السلام و بعد از او دو نوه من حسن و حسین علیهما السلام و پس از آنها، نه امام از نسل حسین، جانشینان من هستند.

یهودی گفت: ای محمد! آنها را برای من معرفی کن. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: پس از حسین پسرش علی، پس از علی پسرش محمد، پس از محمد پسرش جعفر، پس از جعفر پسرش موسی، پس از موسی پسرش علی، پس از علی پسرش محمد، پس از محمد پسرش علی، پس از علی پسرش حسن، پس از حسن پسرش حجت علیهم السلام که به محمد مهدی، مشهور است؛ پس ایشان دوازده نفرند.

چنان که مشهود است، در این دسته از احادیث، نه تنها بر عدد دوازده تصریح شده، بلکه اسامی دوازده خلیفه مورد نظر شیعه که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، به تفکیک نام برده شده است.

(ز) رد ائمه فرقه های دیگر

جدای از احادیثی که در امامت ائمه امامیه ذکر شده است، امامت بزرگان فرقه های مخالف در دسته دیگری از احادیث رد شده است. برای مثال حسن بن راشد در رد اسماعیل و تبری جستن امام صادق علیه السلام از او، چنین روایت کرده است:

ص: 59

1- ینابیع المودّه لذوی القربی، ج 3، صص 282، 283، 285 و 286.

حدَّثنا محمد بن موسى بن متوكل قال حدَّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران العسرى عن يعقوب بن زيد عن محمد بن ابى عمير عن الحسن بن راشد قال: سالت ابا عبدالله عليه السلام عن اسماعيل، فقال عاص لا يشبهنى ولا يشبه احداً من آبائى. (1)

از امام صادق عليه السلام درباره اسماعيل پرسيدم و ايشان فرمود: او عاصى است و شباهتى به من و هيچ يك از پدرانش ندارد.

اسماعيليه امامت امام صادق عليه السلام را قبول دارند و اين حديث، ديدگاه منفى امام صادق عليه السلام را در مورد اسماعيل (امام فرقه اسماعيليه) نشان مى دهد و امام نبودن اسماعيل را اثبات مى كند.

چنان كه ذكر شد، بر خلاف رويکرد اصلى اسماعيليه در ملاك دانستن نص در تعيين جانشين، از امامت اسماعيل به بعد، اسماعيليان نص را ملاك قرار ندادند. همچنين شيوه ولادت محمد بن اسماعيل كه او را امام قائم معرفى كرده اند، با مفاد حديثى كه مخفى بودن شيوه ولادت امام قائم را بيان كرده بود، سازگارى ندارد.

ح) بيان معجزات ائمه اطهار عليهم السلام

دسته ديگرى از احاديث با بيان معجزات ائمه اطهار عليهم السلام، امامت آنها را اثبات مى كنند. براى مثال مرحوم صدوق = مى فرمايد:

پدرم از حسن بن على و شاء روايت كرد كه گفت: من مسائل زيادى را به صورت يادداشت نوشته بودم و به همراه خود آنها را هميشه بر مى داشتم و قبل از اينكه به امامت على بن موسى عليه السلام قطع داشته باشم، آن يادداشت ها را به صورت كتابى در آورده بودم كه حاوى رواياتى از پدرانم و غير آنها بود.

مى خواستم او را بيازمايم و در مورد امامتش تحقيقى به عمل آورده باشم؛ لذا كتاب را با خود برداشته، در آستين پنهان كردم و به سوى منزل او روان شدم. دوست داشتم كه

ص: 60

1- كمال الدين و تمام النعمه، ج 1، ص 70؛ رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، نعمت الله جزائرى، ج 2، ص 210.

وقتی با حضرت تنها باشم، کتاب را به او بدهم و نظرخواهی کنم و بدانم تا چه حد قدرت علمی دارد. لذا در کناری نشستم و به فکر طلب اذن بودم، در حالی که جماعتی در حجره نشسته و با یکدیگر گفت و گو داشتند.

همین طور که به فکر چاره ای برای تشرف به حضورش بودم، ناگهان غلامی با کتابی که در دست داشت بیرون آمد و با صدای بلند گفت، حسن بن علی و شاء، پسر دختر الیاس بغدادی کیست؟ من برخاستم و گفتم: منم، چه می خواهی؟ گفت: من مأمور شده ام این کتاب را به تو بدهم.

من کتاب را گرفتم و بیرون شدم و در گوشه ای نشستم و آن را مطالعه کردم. به خدا سوگند مسائلی که خودم در یادداشت ها ثبت کرده بودم که پرسم، همه را عنوان کرده و پاسخ داده بود و از آن پس قطع پیدا کردم که او امام است و در نتیجه، مذهب وقف را رها کردم. (1)

بر اساس نظر شیعه، مفاد این حدیث و احادیث مشابه آن، امامت و مقام خلافت حقیقی علی بن موسی الرضا علیه السلام را ثابت می کند و ثبوت امامت ایشان، بطلان ادعای فرقه های غیرامامی را آشکار می سازد.

2. صحت احادیث مذکور

در نظر شیعه، مفاد احادیث مذکور و احادیث بسیاری که از این سنخ هستند - و به دلیل اختصار از ذکر آنها خودداری شد -، بدون جانبداری و تعصب، حقانیت فرقه امامیه را نشان می دهد. در مورد صحت سندی احادیث ذکر شده، دلایل مختلفی وجود دارد که دو مورد از آنها را ذکر می کنیم.

دلیل اول: بسیاری از احادیث و نصوص مذکور، در کتاب های معتبری همچون

ص: 61

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام، ترجمه: محمد تقی آقا نجفی، ص 555؛ احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 2، صص 334-336؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 4، ص 103؛ مناقب آل ابی طالب، ج 4، ص 341؛ اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج 4، ص 340.

اصول کافی، عیون اخبار الرضا و... ذکر شده اند و تعداد فراوانی از این احادیث، دارای سند قطعی و یقینی هستند. در نظر شیعه، این نصوص حقانیت ائمه شیعه را به صورت قانع کننده ای برای محققان موضوع امامت (غیر از معاندین و متعصبان)، اثبات می کنند و اختلاف نظر در موضوع امامت را رفع می سازند.

دلیل دوم: طبق نظر شیعیان، احادیث فراوانی از جمله حدیث ثقلین، حدیث منزلت، حدیث غدیر و... در کتب اهل سنت به وفور ذکر شده اند که از جهت معنی، هماهنگ با نصوص و روایات مذکور هستند که قرینه ای بر حقانیت روایات و نصوص مذکور است و هیچ دلیلی بر جعل این دسته از احادیث از سوی اهل سنت وجود ندارد.

حتی در اخبار تورات که مربوط به پیامبران قبل از اسلام است، شواهدی مانند دعای حضرت ابراهیم علیه السلام وجود دارد که عبارت «و اجعل منی اثنی عشر شریفاً» در آن ذکر شده است و مؤید این نصوص و تعداد ائمه امامیه است. (1) همچنین عبارت «و اما اسمعیل فقد سمعت لك فيه ها انا اباركه و اثمره و اكثره كثيراً جداً اثنی عشر رئیساً یلد و اجعله امةً كبریة» که در سفر اول تورات ذکر شده، (2) اشاره به دوازده امام دارد که صرفاً با ادعای شیعه اثنا عشریه سازگار است.

3. احادیث ناظر به امامت در کتب اهل سنت

جدای از احادیث معتبر کتب شیعی، در کتب معتبر اهل سنت نیز احادیثی نقل شده است که نشانگر معرفی ائمه از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤید نظر شیعه امامیه در موضوع امامت است. حدیث یوم الانذار، حدیث منزلت، حدیث ثقلین و حدیث غدیر، از جمله مهم ترین احادیثی هستند که در منابع اهل سنت ذکر شده و شیعه در اثبات مدعای خود در موضوع امامت به آنها استناد کرده است. با توجه به اهمیت این احادیث، لازم است در این بخش از کتاب، اشاره ای به وضعیت سندی و دلالتی آنها داشته باشیم.

طبق اعتقاد شیعیان، حدیث منزلت از جمله احادیثی است که وضوح معنایی بالایی

ص: 62

1- کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، جمال الدین حلی، ص 25.

2- الکتاب المقدس، ص 25.

دارد و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را در شأن و رتبه علی علیه السلام بیان فرموده و علمای شیعه از جمله سید مرتضی در اثبات حقانیت حضرت علی علیه السلام در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به آن استناد کرده اند. (1) حدیث منزلت از نظر سندی از روایاتی است که در کتب روایی شیعه و سنی ذکر شده است و بر اساس نظر شیعیان، از نظر دلالتی نیز بر افضلیت علی علیه السلام نسبت به تمام امت و همچنین جانشینی بلافصل او برای خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله دلالت روشن دارد.

انت مِّنِّي بِمَنْزِلِهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا تَبِيَّ بَعْدِي. (2)

جایگاه تو نسبت به من مانند جایگاه هارون علیه السلام به موسی است؛ جز اینکه بعد از من، پیامبری نیست.

این حدیث که غیر از جنگ تبوک در یوم المؤاخاه اول، یوم المؤاخاه دوم و... از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله بیان شد، در منابع مختلف اهل سنت از جمله کنز العمال، مجمع الزوائد ابوالحسن علی بن ابی بکر هیشمی، المعجم الکبیر طبرانی، درّ المنثور و... با مقداری کم و زیاد ذکر شده است.

وضوح معنایی این حدیث و احادیث مشابه آن بسیار بیشتر از وضوح معانی آیات قرآن است؛ زیرا آیات قرآن وجوه و معانی مختلفی را در بر می گیرند. حدیث مذکور و احادیث مشابه آن، مشکل مصداق یابی آیات را ندارند و مصداق مورد نظر آنها واضح و روشن است.

از جهت معنا و مفهوم، این حدیث، دو مطلب را در بر دارد:

الف) در این روایت نمی فرماید تو در آینده برادر، وصی، جانشین، وزیر، پشتیبان و تصدیق کننده من هستی، بلکه می فرماید اکنون نیز هستی.

ب) رسول گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید، چون بعد از من پیامبری نمی آید و دیگر حاجتی به نبوت نیست، تو بعد از من فقط پیامبر نیستی، ولی تمام شئون هارون علیه السلام را داری.

ص: 63

1- رسائل المرتضی، سیدمرتضی، ج 4، ص 76.

2- الجامع المسند الصحیح المختصر، بخاری، ج 9، ص 250 و ج 10، ص 502؛ الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 7، ص 119؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 640.

حال اگر پیامبر صلی الله علیه و آله نظرش تنها به عهد خود بود، باید می فرمود، الا اینکه تو الان پیامبر نیستی (چون هارون در عهد موسی پیامبر بود) و همین که فرمود بعد از من پیامبری نیست، یعنی تو بعد از من تمام شئون هارون علیه السلام را داری. در نظر شیعه اگر این حدیث را منصفانه بررسی کنیم و از پیش داوری ها و گرایشات فرقه ای به دور باشیم، از این حدیث استفاده می شود که علی علیه السلام، تمام مناصب هارون نسبت به موسی علیه السلام، به جز نبوت را داشت؛ زیرا لفظ حدیث عام است و استثناء جمله «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» نیز این عمومیت را تأکید می کند و هیچ گونه قید و شرطی در حدیث وجود ندارد که آن را تخصیص بزند.

طبق این حدیث، علی علیه السلام جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و با وجود او هیچ کس این شایستگی را نداشت. علی علیه السلام وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله، معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود، زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون ثابت کرده است؛ آنجا که از زبان موسی می گوید:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي) (طه: 29-32)

و از اهل بیت من، وزیری برای من قرار بده، هارون برادرم را (وزیر من قرار بده)، با وزارت هارون پشت من را محکم کن و او را در کار من شریک کن.

(قَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ) (اعراف: 142)

موسی به برادرش هارون فرمود: در قوم من، جانشین و خلیفه من باش و به اصلاح (امور) پرداز و از راه و روش مفسدان تبعیت نکن.

پس از بررسی حدیث منزلت و میزان دلالت آن بر صحت اعتقاد شیعه در امامت، لازم است اشاره ای به حدیث ثقلین داشته باشیم. حدیث ثقلین هم نقل های فراوانی در منابع اهل سنت دارد. از آن جمله است:

الف) پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله فرمود:

یا ایها الناس ائى تركت فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتى اهل بيتى. (1)

ای مردم! همانا من در میان شما چیزی را بر جا می گذارم که اگر بر آن تکیه کنید، گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت من که همان اهل بیت من هستند.

(ب) احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

ائى تارك فيكم خليفتين كتاب الله واهل بيتى و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض جميعاً. (2)

همانا من در میان شما دو جانشین بر جا می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم و این دو تا زمانی که در کنار حوض (کوثر) با هم بر من وارد شوند، از هم جدا نخواهند شد.

(ج) حاکم نیشابوری در کتاب مستدرک خود از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

ائى تارك فيكم الثقلين كتاب الله واهل بيتى و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض» و قال هذا حديث صحيح الاسناد على شرط الشيخين و لم يخرجاه. (3)

همانا من در میان شما دو چیز گرانبها بر جا می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم و این دو تا زمانی که در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند، از هم جدا نخواهند شد.

حاکم در آخر حدیث می افزاید: این حدیث بر اساس شروط حدیث بخاری و مسلم، دارای سند صحیح است؛ هر چند این دو نفر این حدیث را نقل نکرده اند. (4)

طبق اعتقاد شیعه به کمک حدیث ثقلین، جانشینان دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی شناسایی می شوند. طبق مفاد این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله گروهی را در مقام یکی از دو ثقلی که پس از خویش برای هدایت مسلمانان بر جای می گذارد، معرفی می کند و این افراد را در کنار قرآن (ثقل اکبر) قرار می دهد و می افزاید که این افراد و قرآن تا زمانی که در

ص: 65

1- سنن الترمذی، ابو عیسی ترمذی، ج 5، ص 662.

2- مسند احمد بن حنبل، ج 35، ص 512.

3- مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 160.

4- همان.

کنار حوض بر من وارد شوند، از همدیگر جدا نخواهند بود.

طبق این روایت، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، بهترین افراد برای مرجعیت دینی و حاکمیت اجتماعی هستند (در صورتی که طبق دیدگاه اهل سنت مرجعیت دینی را از حکومت جدا بدانیم، یا طبق دیدگاه شیعه هر دو را از ویژگی های امامت بدانیم)؛ زیرا بهترین ویژگی برای مرجع دینی و همچنین برای حاکمان اجتماعی این است که با قرآن باشند و بتوانند تشخیص خود را در امورات مختلف بر قرآن مبتنی سازند و بر مبنای قرآن فتوا دهند و بر مبنای قرآن عمل نمایند.

مطلب مهم این است که پیغمبر فرمود، این دو از هم جدا نمی شوند و چنگ زدن به هر دوی اینها اجتناب ناپذیر است و دیگر اینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود، اگر به این دو چنگ زنی، هرگز گمراه و بدبخت نمی شوید. مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله این است که به قرآن و عترت مراجعه کنید؛ زیرا در دنباله حدیث می فرماید: «تا وقتی که به این دو چنگ زنی، گمراه نمی شوید». پس مسئله رجوع مطرح است و پیغمبر عترت را در رجوع کردن، هموزن قرآن قرار داده است.

از آنجا که در این حدیث عترت و اهل بیت همتای جدانشدنی و همیشگی قرآن معرفی شده اند، وجوب تبعیت بی کم و کاست از قرآن، شامل اهل بیت نیز می شود و اختصاص این مقام به اهل بیت علیهم السلام، حکایت از اعلمیت، افضلیت و شایستگی انحصاری آنان برای احراز مقام خلافت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد. با اوصاف مذکور، مناسب ترین افراد در مصداق یابی خلفای دوازده گانه، ائمه شیعه هستند و با وجود اهل بیت علیهم السلام و بیان ویژگی های آنها از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، تفاسیر اهل سنت در معرفی خلفای اموی، عباسی، خلفای همزمان و... در مقام خلفای دوازده گانه رسول الله صلی الله علیه و آله، پذیرفتنی نیست. در فصل های بعد نظرات اهل سنت راجع به خلفای دوازده گانه به تفصیل بیان خواهد شد.

آیت الله میلانی به صورت مفصل در کتاب «محاضرات فی الاعتقادات» از تحریف حدیث ثقلین از سوی اهل سنت بحث می کنند. برخی علمای اهل سنت بر حدیث

ثقلین از جهاتی اشکال کرده اند که مهم ترین آنها به این شرح است: ابن جوزی در کتاب «العَلَلُ الْمُتَنَاهِيَةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْوَاهِيَةِ»، احادیثی را که به نظر او «ضعیف» و از نظر سند مخدوش هستند، درج کرده است. وی «حدیث ثقلین» را از جمله آن احادیث قرار داده و این حدیث شریف را با یک سند - فقط با یک سند! - نقل کرده و پس از آن در سلسله سند حدیث، خدشه کرده است. (1)

جای شگفتی است که ابن جوزی، در سند حدیثی مناقشه می کند که اعلام محدثین اهل سنت، به صراحت حکم به صحت سند آن داده اند. از همین رو عده زیادی از بزرگان محقق بعد از ابن جوزی، او را در این کار تخطئه کرده و عملش را مردود دانسته اند. اسامی برخی از کسانی که ابن جوزی را در مورد تضعیف سند حدیث ثقلین تخطئه کرده اند، به شرح ذیل است:

الف) سبط ابن جوزی (نواده دختری او) در کتاب «تذکره الخواص».

ب) حافظ سخاوی در کتاب «ارتقاء الغرف».

ج) حافظ سَمُهودی در کتاب «جواهر العقدين».

د) ابن حجر مکی در کتاب «الصواعق المحرقة».

ه) عبدالرئوف مناوی در کتاب «فیض القدير».

بخاری نیز در کتاب «التاریخ الصغیر» چنین می نویسد:

درباره روایتی که عبدالملک از عطیه از ابی سعید خُدَری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان «حدیث ثقلین» نقل شده است، احمدبن حنبل می گوید: این گونه احادیث که از کوفیین نقل شده است، از نظر متن ناشناخته است و پذیرفتنی نیست. (2)

در جواب این داوری بخاری، باید گفت، اولاً: نسبت این کلام (یعنی منکر شمردن حدیث ثقلین) به احمدبن حنبل غلط است؛ زیرا احمد خودش این حدیث شریف را

ص: 67

1- العَلَلُ الْمُتَنَاهِيَةُ فِي الْأَحَادِيثِ الْوَاهِيَةِ، عبدالرحمن ابن جوزی، تحقیق: ارشاد الحق الاثری، ج 1، صص 267 و 268.

2- التاریخ الصغیر، بخاری، تحقیق: محمود ابراهیم زاید، ج 1، ص 302.

در کتاب «المسند» و نیز کتاب «فضائل الصحابه» با اسناد زیادی از عده کثیری از صحابه نقل می کند. ثانیاً: از بخاری می خواهیم که مصدر این نقل احمد را به ما نشان دهد که احمد بن حنبل کجا و چه زمانی این حدیث را انکار کرده است؟

سومین راهکاری را که برخی از علما در تخطئه «حدیث ثقلین» به کار برده اند، تحریف این حدیث شریف است (البته تحریف به معنای نقصان). به این معنا که قسمتی از حدیث را که دلالت کامل حدیث ثقلین مبتنی بر آن است، حذف کرده اند. از کسانی که متمسک به این شیوه شده اند «مسلم بن حجاج»، صاحب کتاب «صحیح مسلم» از صحاح شش گانه و «خطیب بغدادی» در کتاب «تاریخ بغداد» هستند. خطیب در کتاب تاریخش بعد از ذکر سند، حدیث ثقلین را این گونه نقل می کند:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ وَارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا: الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ، سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَطَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ، فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ وَلَا تَضِلُّوا وَلَا تَبَدَّلُوا. (1)

به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم، به درستی که من قبل از شما از دنیا می روم و شما بر سر حوض کوثر بر من وارد می شوید و من هنگام ورودتان از دو گوهر گرانبها که بین شما به ودیعه گذاشته بودم، خواهم پرسید. خوب دقت کنید که چگونه حق مرا درباره آن دورعایت کرده اید. یکی از آن دو از موقعیتی مهم تر برخوردار بوده که آن کتاب خداوند متعال (قرآن کریم) است؛ ریسمانی که یک طرفش به دست حق تبارک و تعالی و طرف دیگرش در دست شماست، به آن چنگ بزنید و گمراه نشوید و آن را تبدیل نکنید.

این تمام عبارت خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد است و همان طور که ملاحظه می شود، با اینکه در صدر حدیث، از ثقلین نام برده شده، ولی در ذیل آن، از این دو گوهر گرانبها، فقط اسم یکی ذکر و از ذکر دیگری خودداری شده است.

ص: 68

جالب توجه اینکه همین حدیث، با همین سند که خطیب در کتابش آورده است، بدون کوچک ترین تفاوتی در تمامی رجال سند، در سایر مصادر اهل سنت موجود است و در ذیل آن، ثقل دیگر نیز اسم برده شده است. از جمله «ترمذی» در صفحه 68 «نوادیر الاصول»، حدیث شریف را با همین سند نقل کرده است و پس از عبارات مزبور، تتمه حدیث را این گونه ذکر می کند:

وَعَرَّتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَأَيُّ قَدْ بَنَانِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يُفْتَرَقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.

و عترت من که اهل بیت من هستند [که همان ثقل دیگر است که قرین قرآن کریم است]؛ پس به درستی که خدای آگاه از خفیات و دانای کارها به من خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند.

به احتمال قوی در ذکر نشدن آخر این حدیث شریف، تعمدی در کار نبوده و به اشتباه، آخر حدیث شریف در این کتاب از قلم افتاده است. (1)

طبق نظر شیعه، ذکر نکردن الفاظ «عترتی» و «اهل بیته» در حدیث تقلین که به امامت اهل بیت اشاره دارند، از دیگر راهکارهای تحریف این حدیث است. چنان که ذکر شد، الفاظ مذکور در کتب معتبر اهل سنت همچون سنن ترمذی، مسند احمد و مستدرک حاکم ذکر شده اند؛ با این وجود، جالب است که بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابن عبدالبر، تنها طرق خاصی از حدیث را با لفظ «کتاب الله و سنتی» نقل می کنند و دیگر طرق روایت را که شامل لفظ «عترتی اهل بیته» هستند، نقل نکرده اند. (2)

برخی از اهل سنت در برخورد با حدیث تقلین، روش معارضه با آن را به کار گرفته اند. آیت الله میلانی در نقد این رویکرد می فرماید:

البته از کار افتادن یک حدیث در اثر وجود معارضی که سنداً و دلالتاً همتا و همسنگ با آن حدیث باشد، امری است علی القاعده و مطابق صنعت و مورد قبول همه محققین

ص: 69

1- ر. ک: محاضرات فی الاعتقادات، ج 1، ص 343؛ الرسائل العشر فی الاحادیث الموضوعه فی کتب السنه، رساله دهم.

2- التمهید، ابن عبدالبر، تحقیق: مصطفی بن احمد علوی و محمد عبدالکبیر بکری، ج 24، ص 331.

است؛ ولی معارضه، فرع حجیت است. به این معنا که دو حدیث متعارض، از نظر سند و دلالت، باید تمام باشند و حجیت هر یک مسلم باشد تا نوبت به معارضه برسد؛ و الا اگر یکی صحیح باشد و دیگری غیر صحیح، نوبت به معارضه نمی رسد.

حال باید دید این افراد، چه اموری را معارض حدیث ثقلین قرار داده اند؟ مهم ترین چیزی که به عنوان معارض برای حدیث ثقلین مطرح شده، حدیث اقتدای به شیخین (ابوبکر و عمر) است. مضمون این حدیث (به زعم اهل خلاف که آن را به عنوان حدیث ذکر کرده اند) این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: به دو نفری (ابوبکر و عمر) که پس از من هستند، اقتدا کنید و چنین مدعی هستند که این حدیث، دلالت می کند بر وجوب اقتدا به شیخین و «حدیث ثقلین» دلالت می کند بر وجوب تمسک به قرآن و عترت؛ فلا محاله بین این دو تعارض برقرار است.

ادله فراوانی در مقام جواب به این ادعا ذکر شده که از مهم ترین آن ادله، ضعف سند این دلیل است و کبار اعلام جرح و تعدیل که مورد قبول عامه هستند، تصریح کرده اند که رجال سند این حدیث، تمامی مجروح و ضعیف بوده و عده ای از آنان تصریح به مجعولیت و کذب حدیث «اقتدا به شیخین» نموده اند. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر، ج 2، ص 56؛ صحیح ترمذی، ج 5، ص 572؛ الضعفاء الکبیر، تألیف ابوجعفر عقیلی، ج 4، ص 95؛ میزان الاعتدال، ج 1، صص 105، 141 و 142؛ لسان المیزان، ج 1، صص 188، 272 و ج 5، ص 237؛ تلخیص المستدرک، ج 3، ص 75؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 53؛ الدرّ التّضیّد من مجموعه الحفید، ص 97؛ اسنی المطالب فی احادیث مختلفه المراتب، ص 48؛ الفِصل فی الممل والنحل، ج 4، ص 88.

عجیب اینجاست که برای سر و صورت دادن به این حدیث، افرادی مانند «قاری» در کتاب «شرح الفقه الاکبر»، این حدیث را نقل کرده و مستند به صحیح بخاری و مسلم

می نمایند؛ حال آنکه هیچ یک از این دو، چنین حدیثی را نقل نکرده اند!⁽¹⁾

ص: 70

1- محاضرات فی الاعتقادات، آیت الله میلانی، ج 1، ص 343.

حدیث غدیر هم از دیگر احادیث مورد نظر شیعه است که در منابع اهل سنت، به وفور نقل شده است که در فصل پنجم آن را بررسی خواهیم کرد. به دلیل اختصار کتاب از ذکر دیگر احادیث دال بر امامت اهل بیت علیهم السلام، خودداری می‌کنیم و به بحث از حدیث «اثنا عشر خلیفه» می‌پردازیم.

بخاری در صحیح به سند خویش از جابر بن سمره، حدیثی را نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله، تعداد خلفای پس از خود را دوازده نفر اعلام کرده است: «یکون اثنا عشر امیراً فقال کلمه لم اسمعها فقال ابی اَنَّهُ قال: کَلِّمَ من قَرِیش» (1)؛ «دوازده امیر روی کار خواهند آمد. پیامبر سخن دیگری فرمود که آن را نشنیدم، پدرم گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده که تمام دوازده امیر از قریش هستند». مسلم نیز در صحیح خویش مشابه آن را آورده است: «انّ هذا الامر لا ینقضی حتّی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفه» (2)؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بی شک امر خلافت تا سپری شدن دوران دوازده خلیفه (ممتاز) به پایان نخواهد رسید». مباحث در مورد این حدیث شریف را در دو فصل بعدی ارائه خواهیم کرد.

نتیجه گیری

تعداد احادیث دال بر امامت خاصه در منابع معتبر شیعه به حدی است که منجر به تواتر معنوی می‌شود و از سوی دیگر، بسیاری از این احادیث در کتب صحاح اهل سنت نیز ذکر شده‌اند. با توجه به برداشت واحد از نص و تأویل ناپذیری احادیث مربوط به امامت خاصه، این احادیث حقانیت امامت و جانشینی ائمه شیعه را به روشنی اثبات می‌کنند و محققان منصف در داوری عادلانه به کمک مفاد نصوص و روایات، به راحتی ائمه برحق را خواهند شناخت. به نظر می‌رسد در مقام داوری، مفاد این احادیث برای فرقه‌های مختلف پذیرفتنی خواهد بود. این موضوع، ارجحیت استدلال نقلی - حدیثی را در کشف مصادیق حقیقی ائمه نشان می‌دهد.

ص: 71

-
- 1- الجامع المسند الصحیح المختصر، بخاری، ج 9، ص 81.
 - 2- الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 6، ص 3.

حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، از مهم ترین و مخاطره انگیزترین احادیث درباره امامت است که علاوه بر منابع شیعی، در منابع اهل سنت هم به وفور نقل شده است. نگارنده در این فصل پس از بیان اهمیت سندی این حدیث، ابتدا به ذکر عبارات های مختلف این حدیث و سلسله سندهای آن در منابع اهل سنت و ذکر درجه سندی عبارت «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» در منابع سنی می پردازد.

همچنین از آنجا که در برخی از نقل های اهل سنت، عبارات «كلهم تجتمع عليه الامه» و «كلهم من قریش» در آخر حدیث ذکر شده اند و بسیاری از تفاسیر اهل سنت (از حدیث اثنا عشر) بر مبنای این دو عبارت شکل گرفته اند، وضعیت سندی این دو عبارت را در ادامه بررسی می کنیم.

اسناد مختلف این حدیث در کتب مختلف اهل سنت به تعدادی از صحابه ختم می شود. علمای شیعه علاوه بر نقل اسناد اهل سنت، این حدیث و احادیث مشابه آن را در اسنادی که به دیگر صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله (از جمله عباس بن عبدالمطلب، ابوقتاده، ابوذر، سلمان، ابوسعید خدری، انس و دیگر صحابه) ختم می شود، در کتب

البته وضعیت و جایگاه سندی حدیث «بِکُونِ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» در منابع اهل سنت هم به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. پذیرفتن یا نپذیرفتن این روایت و دو عبارت آخر آن، آثار اعتقادی، سیاسی و فقهی فراوانی دارد و این مهم، ذهن را به تداعی این سؤالات سوق می دهد:

1. آیا حدیث اثنا عشر (که بر اساس نظر شیعه مؤید اعتقاد امامیه در موضوع امامت است)، در منابع اهل سنت دارای سند اطمینان آوری است یا نه؟

2. وضعیت و درجه سندی دو عبارت «کلهم تجتمع علیه الامه» و «کلهم من قریش» که مستمسک تفاسیر علمای سنی قرار گرفته اند، چگونه است؟

این حدیث در منابع مختلف و معتبر اهل سنت با اشکال و عبارات خاصی نقل شده و دارای اسناد مختلفی است. از جمله شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد، در تعلیق خود بر مسند احمد، این حدیث را به شرح ذیل اخراج کرده اند:

حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أَسَامَةَ، حَدَّثَنَا مُجَالِدٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السُّوَائِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِرًا عَلَى مَنْ نَاوَأَهُ، لَا يَصْدُرُهُ مُخَالِفٌ، وَلَا مُفَارِقٌ، حَتَّى يَمْضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (2)

جابر بن سمره گفته است که در حجه الوداع از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: همیشه این دین نفوذناپذیر، پا بر جا و غلبه کننده بر مخالفین خود است تا آن که دوازده خلیفه از امت من حکومت کنند. آن گاه سخنی فرمود که من نفهمیدم به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریش اند.

ص: 74

1- ر. ک: من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 180 و مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 1، صص 293-295؛ کفایه الاثر فی النص علی الائمه، ص 139؛ فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، ابن عقده کوفی، تحقیق: عبد الرزاق حرز الدین، صص 151 و 168 و دیگر منابع.

2- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، ص 409.

شعیب الأرثووط و عادل مرشد، اصل این حدیث را صحیح می دانند، ولی این اسناد را به خاطر ضعف مجالد، ضعیف می دانند و مابقی رجال آن، ثقات رجال شیخین (مسلم و بخاری) هستند. و آنان اضافه می کنند که طبرانی در حدیث شماره 1796 کتاب معجم الکبیر از طریق ابی أسامه حمادبن أسامه با این اسناد آن را اخراج کرده است و این حدیث را در احادیث شماره 1797، 1798، 1799، 1800 و 1801، از طرق گوناگون از عامر شعبی روایت کرده است.

مسلم نیز آن را به صورت تامّ و مختصر در حدیث شماره 1821-5 روایت کرده است. أبو القاسم بغوی در «الجعدیات» در حدیث شماره 2754، طبرانی در احادیث شماره 2063، 2067، 2068 و 2069 از طریق حصین بن عبدالرحمن، أبو القاسم بغوی در حدیث شماره 2754 و احادیث شماره 2061، 2062 و 2063 از طریق زیادبن علاقه آن را اخراج کرده اند.

ابوداود در حدیث شماره 4279، ابن ابی عاصم در «السنه»، حدیث شماره 1123 و در «الآحاد»، حدیث شماره 1449، طبرانی در احادیث شماره 1849-1852، بیهقی در «الدلائل» حدیث شماره 519/6-520 از طریق ابی خالد والد إسماعیل، طبرانی در حدیث شماره 1841 در معجم الکبیر، از طریق عبید الله بن قبطیه در حدیث شماره 863 در معجم الأوسط و در حدیث شماره 1883 معجم الکبیر از طریق المسیب بن رافع نقل کرده اند.

ترمذی در حدیث شماره 2223 از طریق ابی بکر بن ابی موسی، طبرانی از طریق یزیدبن عبدالرحمن الأودی در حدیث شماره 1801 در معجم الکبیر و در حدیث شماره 2060 از طریق نصر بن صالح، روایت کرده اند که هر نه نفرشان از طریق جابر ابن سمره حدیث را روایت کرده اند (اینکه هر نه نفر حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» را بدون استثناء از جابر نقل کرده اند، در صفحات پیش رو بررسی می شود).

از طریق داودبن ابی هند، از عامر شعبی در احادیث شماره 20879، 20927 و 21013 آمده است. از طریق ابن عون، از عامر شعبی در احادیث شماره 20926،

20939 و 20966 مسند احمد ذکر شده است. از طریق سماک در احادیث شماره 20836 و 20880، از طریق أسودبن سعید در حدیث شماره 20860، از طریق عبدالملک بن عمیر در حدیث شماره 20872 و از طریق ابی خالد والبی در حدیث شماره 21033 مسند آمده است که همگی آن را از جابر بن سمره نقل کرده اند. (1)

جالب است که در کتب مختلف، نقل های متفاوتی از این حدیث ذکر شده است. حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» در برخی از منابع حدیثی، شامل قیدهای متفاوتی است و با شرح های مختلفی روایت شده است که معنای حدیث را تغییر می دهند. شرح ها و تفاسیر اهل سنت از این حدیث در منابعشان این گونه نبوده که ذیل هر نقلی، تفاسیر مختلفی ارائه شود و هر نقلی، تفسیر مخصوص به خود را داشته باشد که با تفسیر دیگر نقل ها متفاوت باشد تا نگارنده، هر نقل خاص را با تفاسیر آن ذکر کند، بلکه علمای اهل سنت پس از ذکر تمام نقل ها یا برخی از آنها، نظر خود را ارائه کرده اند. آنها کلیت مفهوم دوازده جانشین را که در نقل های مختلف آمده، ملاک قرار داده اند و با ارائه دلایلی، حدیث را به پنج صورت شرح کرده اند.

به همین دلیل ما نیز ابتدا نقل های حدیث را با تفاوت هایشان ذکر می کنیم تا مفهوم مشترک تمام نقل ها که وجود دوازده خلیفه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است، با تفاوت هایی که در برخی نقل ها وجود دارد، مشخص شود و سپس به بیان تفاسیر پنج گانه اهل سنت از این مفهوم می پردازیم.

در ادامه، نقل های مختلف اهل سنت از این حدیث را با برخی از اسناد آن ذکر می کنیم. برخی از مهم ترین نقل های این حدیث که با اسناد مربوطه ذکر شده، به شرح ذیل است:

1. عبارت «يَكُونُ لِهَذِهِ الْأَمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در مسند ابویعلی آمده است:

ص: 76

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ثَعْلَبَةَ بْنِ سَوَاءٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ قَتَادَةَ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: «كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا». ثُمَّ هَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، قُلْتُ لِأَبِي: مَا الْكَلِمَةُ الَّتِي هَمَسَ لَهَا؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (1).

ابی یعلیٰ موصلی می گوید که محمد بن ثعلبه او را خبر داده که محمد بن سواء او را خبر داده که از سعید و سعید از قتاده و قتاده از شعبی و شعبی از جابر بن سمرة شنیده که جابر گفت: نزد پیامبر نشسته بودیم که فرمودند: «امت من دوازده جانشین دارد»، سپس رسول الله عبارتی را زمزمه فرمودند که آن را به درستی نشنیدم، به پدرم گفتم عبارتی که زمزمه کردند چه بود؟ پدرم گفت پیامبر گفته که «همه دوازده قیم و جانشین از طایفه قریش هستند».

2. عبارت «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در صحیح بخاری به سند ذیل آمده است:

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى، حَدَّثَنَا عُذْرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي: إِنَّهُ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (2).

از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: دوازده امیر خواهند بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنان از قریشند.

در مسند احمد، در حدیث شماره 20923 نیز آمده است:

حَدَّثَنَا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ مَاضِيًا حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا»، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ خَفِيَتْ عَلَيَّ، فَسَأَلْتُ عَنْهَا أَبِي، مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

ص: 77

1- مسند ابی یعلیٰ، احمد بن علی بن مثنیٰ، ج 1، ص 79.

2- الجامع المسند الصحیح المختصر، محمد بن اسماعیل بخاری، ج 9، ص 81.

سفیان از ابن عمیر نقل می کند که جابر گفته که پیامبر فرموده اند «امر خلافت زائل نمی شود مگر اینکه دوازده امیر (و خلیفه مورد نظر)، خلافت کنند؛ سپس پیامبر سخنی فرمودند که بر من مخفی ماند، راجع به آن کلام از پدرم پرسیدم که پیامبر چه فرمودند؟ پدرم گفت پیامبر فرمودند دوازده خلیفه همگی از قریش هستند.

در تعلیق این حدیث، شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد اضافه می کنند که اسناد آن به شرط شیخین صحیح است. مسلم در حدیث شماره 1821، جلد ششم آن را اخراج کرده و طبرانی در حدیث شماره 1875 از طریق سفیان بن عیینه، با همین اسناد آن را نقل کرده است. (1)

در سنن ترمذی به سند، «حَدَّثَنَا ابُو كُرَيْبٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الطَّنَافِيسِيِّ، عَنْ سِدِّ مَآكِبِنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ»؛ ترمذی می گوید که ابوکریب ما را خبر داد که عمر بن عبید او را با خبر ساخته که سماک بن حرب از جابر بن سمره از پیامبر صلی الله علیه و آله با همین لفظ ذکر شده است. از و سند آن را حسن صحیح می داند و از طریق دیگری این حدیث را از ابی بکر بن ابی موسی نقل می کند که آن را غریب می داند. (2) در مستخرج ابی عوانه، بخش «بیان عدد الخلفاء بعد رسول الله»، حدیث شماره 6981، با اسناد دیگری ذکر شده است. (3)

3. عبارت «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»

ابن حجر اسناد ذیل را برای این نقل از حدیث مورد نظر ذکر کرده است:

فِي الْإِمَارَةِ: ثنا الصَّغَانِيُّ، ثنا عَقْبَةُ بْنُ مُكْرَمٍ، ثنا مَجْبُوبُ بْنُ الْحَسَنِ. وَعَنْ ابْنِ الْجُنَيْدِ، ثنا الْأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، ثنا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، كِلَاهُمَا عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي هِنْدٍ. وَعَنْ أَحْمَدَ بْنَ يُونُسَ فَ السُّلَمِيِّ - بِإِتِّخَابِ أَبِي زَكَرِيَّا الْأَعْرَجِ -، ثنا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ رَزِينٍ، عَنْ سَدِّ قَيْانِ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَشْوَعٍ. وَعَنْ أَبِي قِلَابَةَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَلَّافُ،

ص: 78

1- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، ص 469؛ المعجم الكبير، ج 2، ص 301.

2- سنن الترمذی، ابو عیسی ترمذی، ج 4، ص 71؛ العرف الشذی شرح سنن الترمذی، محمد انور کشمیری هندی، ج 3، ص 418.

3- مستخرج ابی عوانه، یعقوب بن إسحاق ابی عوانه، ج 4، ص 370.

ثنا مُحَمَّدُ بْنُ سَوَاءٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي عَرُوبَةَ، عَنْ قَتَادَةَ. وَعَنْ يُونُسَ بْنِ مُسْلِمٍ، ثنا دَاوُدُ بْنُ مَنصُورِ الْقَاضِي، ثنا وَهَيْبٌ، عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، أُرْبَعَتْهُمْ عَنْ الشَّعْبِيِّ، عَنْهُ، بِهِ - إِلَّا - أَنَّ ابْنَ عَوْنٍ أَدْرَجَهُ - . وَعَنْ أَحْمَدَ بْنَ يُونُسَ الشُّلَمِيِّ، ثنا يَحْيَى بْنُ يَحْيَى، ثنا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيَّاشٍ، عَنْ أَبِي الْأَسَدِ هَبِ جَعْفَرِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ الْعَوَّامِ، عَنْ الْمُسَدِّ بْنِ رَافِعٍ. وَعَنْ مُطَيَّنٍ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ الْوَلِيدِ، ثنا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى بْنِ طَلْحَةَ، عَنْ مَعْبُدِ بْنِ خَالِدٍ. وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ دَاوُدَ، ثنا شَهَابُ بْنُ عَبَّادٍ، ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ حَمِيدٍ. وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ النَّفِيلِيِّ، ثنا دُحَيْمٌ، ثنا مَرْوَانُ بْنُ مَعَاوِيَةَ، كِلَاهُمَا عَنْ إِسْمَاعِيلِ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ. وَعَنْ يُونُسَ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ خَلْفِ بْنِ تَمِيمٍ، ثنا زَائِدَةَ. وَعَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ، ثنا أَحْمَدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ الْمُؤَصِّلِي، ثنا عَبَّازٌ، كِلَاهُمَا عَنْ حُصَيْنٍ.

وَعَنْ الْغَزِّيِّ، عَنِ الْفَرِيَّابِيِّ، عَنْ سُفْيَانَ - هُوَ الثَّوْرِيُّ - . وَعَنْ يُونُسَ بْنِ حَبِيبٍ، ثنا ابودَاوُدَ، ثنا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، كِلَاهُمَا عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ. وَعَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّفَّارِ، ثنا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ، ثنا إِسْحَاقُ الْأَزْرُقِيُّ، ثنا زَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ. وَعَنْ مُوسَى بْنِ سُفْيَانَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَهْمٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي قَيْسٍ. وَعَنْ أَبِي زُرَّعَةَ الرَّازِيِّ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو الْقَوَارِيرِيِّ. وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَرِيفٍ، ثنا أَبِي، كِلَاهُمَا عَنْ عَمْرِو بْنِ عُبَيْدٍ، ثلَاثَتُهُمْ عَنْ سَيِّدِ مَآكِبِنِ حَرْبٍ. وَعَنْ أَبِي زُرَّعَةَ الرَّازِيِّ، ثنا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو، ثنا عَمْرِو بْنُ عُبَيْدٍ، ثنا أَبِي، عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي مُوسَى. وَعَنْ أَبِي زُرَّعَةَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ سَابِقٍ، ثنا عَمْرِو بْنُ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ فَرَاتِ الْقَزَّازِ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَبَّادٍ. وَعَنْ أَبِي زُرَّعَةَ الرَّازِيِّ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نُمَيْرٍ، ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِكٍ، سَمِعْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، وَزِيَادَ بْنَ عِلَاقَةَ. وَعَنْ يَحْيَى بْنِ شَاذَانَ الْجَوْهَرِيِّ، ثنا عَلِيُّ بْنُ الْجَعْدِ. وَعَنْ أَحْمَدَ بْنَ يَحْيَى السَّابِرِيِّ، ثنا بُكَيْرُ بْنُ جَعْفَرِ الْجُرْجَانِيِّ، كِلَاهُمَا عَنْ أَبِي حَيْثَمَةَ زُهَيْرِ بْنِ مَعَاوِيَةَ، عَنْ سَيِّدِ مَآكِبِنِ حَرْبٍ، وَزِيَادِ بْنِ عِلَاقَةَ، وَحُصَيْنٍ، كُلُّهُمْ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، بِهِ.

- وَأَدْرَجَ بُكَيْرُ بْنُ جَعْفَرٍ أَيْضًا قَوْلَ أَبِيهِ - وَفِي رِوَايَةِ عَمْرِو بْنِ أَبِي قَيْسٍ، عَنْ سِمَاكِ: (فَرَعَمَ الْقَوْمُ) بَدَلًا: (فَسَأَلْتُ أَبِي). وَعَنْ الصَّغَانِيِّ، ثنا عَلِيُّ بْنُ بَحْرٍ. وَعَنْ ابْنِ الْجُنَيْدِ الدَّقَاقِ، ثنا يَحْيَى بْنُ عَمِلَانَ، كِلَاهُمَا عَنْ حَاتِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ.

قَالَ أَحْمَدُ: ثنا هَاشِمٌ، ثنا زُهَيْرٌ، ثنا زِيَادُ بْنُ حَيْثَمَةَ، عَنِ الْأَسْوَدِيِّ بْنِ سَعِيدِ الْأَهْمَدِيِّ، عَنْهُ، بِهِ. بِالْفَتْحِ: «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ...» الْحَدِيثُ. (1)

در کتاب الآحاد والمثانی، در حدیث شماره 1448 نیز به سند ذیل آمده است:

حَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ، نا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، عَنْ سَمَاكِ بْنِ حَرْبٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً» ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا. فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (2)

ما را هدبه از حماد از سماک از جابر بن سمره خبر داد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «عزت اسلام زائل نمی شود تا پایان دوازده خلیفه (مورد نظر)» سپس پیامبر کلمه ای فرمودند که آن را نفهمیدم؛ به پدرم گفتم پیامبر چه گفتند؟ پدرم گفت پیامبر گفتند که تمام دوازده خلیفه از قریش هستند.

بغوی در شرح السنه، حدیث شماره 4236، پس از نقل حدیث، آن را صحیح دانسته است. (3)

4. عبارت «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در صحیح مسلم، حدیث شماره 10-1822 به سند ذیل آمده است:

حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَاتِمٌ وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ، عَنِ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غَلَامِي نَافِعٍ، أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيَّ، سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجْمِ الْأَسْلَمِيِّ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ، أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (4)

ص: 80

1- إتحاف المهره بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، ابن حجر عسقلاني، تحقيق: مركز خدمة السنه والسیره، ج 3، صص 75-77.

2- الآحاد والمثانی، ابن ابی عاصم شیبانی، ج 3، ص 126.

3- شرح السنه، أبو محمد بغوی، ج 15، ص 31.

4- الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 6، ص 4.

سعد بن ابی وقاص گفته است: به جابر بن سمره نوشتیم که مرا خبر ده به چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ای. برایم نوشت: در روز جمعه، شبی که اسلمی رجم شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: همیشه دین قائم است تا قیام قیامت تا این که دوازده خلیفه بر شما حکومت کنند که همه آنان از قریشند.

در سنن ابی داود نیز به سند ذیل آمده است:

حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ، حَدَّثَنَا مَرْوَانُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ»، فَسَمِعْتُ كَلِمًا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ أَفْهَمْهُ، قُلْتُ لِأَبِي: مَا يَقُولُ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (1).

جابر بن سمره گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: همیشه این دین پا برجاست تا دوازده خلیفه بر شما حکومت کند. همه آنان مورد اتفاق و اجماع امت اند. آن گاه سخنی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که نفهمیدم چه بود. از پدرم پرسیدم، چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود: همه آنان از قریش اند.

از نظر آلبانی کل حدیث به غیر از عبارت «تجتمع علیه الأمة»، صحیح است.

همچنین در اتحاف المهره به نقل از مسند احمد به اسناد ذیل آمده است:

فَقَالَ: ثنا حماد بن خالد، ثنا ابن أبي ذئب، عن المهاجر بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن جابر، به. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ - قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَسَمِعْتُهُ أَنَا مِنْهُ -، ثنا حاتم بن إسماعيل، عن المهاجر، عن عامر، قال: كتبت إلى جابر بن سمره مع غلامي، فكتب إلي، فذكر نحوه، وأوله: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم جمعه، عشيته رجم الأسلمي: «لا يزال الدين قائمًا حتى يكون اثنا عشر خليفَةً مِنْ قُرَيْشٍ، ثُمَّ يَخْرُجُ كَذَّابُونَ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ... الْحَدِيثُ»، فَذَكَرَهُ (2).

ص: 81

1- سنن ابی داود، سجستانی، ج 4، ص 106.

2- اتحاف المهره بالفوائد المبتكرة من أطراف العشرة، ج 3، صص 75-77.

عامر گفته است: به جابر بن سمره نوشتم (درباره آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است برایم بنویسد). پس در پاسخم مثل آن را نوشت و اول نامه این بود: در روز جمعه همان شبی که اسلمی رجم شد از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پیوسته این دین پا بر جا است تا این که دوازده خلیفه از قریش حکومت کنند. پس از آن دروغ گویان در آستانه روز قیامت خروج می کنند.

در حدیث شماره 33861 کنز العمال به لفظ «لن يزال هذا الدين قائماً إلى اثني عشر من قریش، فإذا هلكوا ماجت الأرض بأهلها (ابن النجار - عن أنس)»⁽¹⁾ و به همین لفظ در مشکاه المصابیح آمده است و از جهت سندی، آن را متفق علیه می داند.⁽²⁾

سیوطی در حدیث شماره 18861 جامع الاحادیث به لفظ: «لن يزال الدين قائماً إلى اثني عشر من قریش فإذا هلكوا ماجت الأرض بأهلها (ابن النجار عن أنس)»، «برپایی دین زائل نمی شود تا پایان (خلافت) دوازده خلیفه از قریش، پس از آن دوازده خلیفه، زمین اهل خود را فرو خواهد برد». حدیث را نقل کرده است⁽³⁾ و در سمط النجوم در حدیث شماره 9873 چنین آمده است:

لَا يَزَالُ أَمْرُ أُمَّتِي قَائِمًا حَتَّى يَمُضِيَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلَّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ زَادَ ابُودَاوُدُ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ قُرَيْشٌ فَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَعْلَمُ مَاذَا قَالَ لَمْ يَكُنِ الْهَرَجُ. ⁽⁴⁾

دین در امت من زائل نخواهد شد مگر اینکه دوره خلافت دوازده خلیفه قریشی (مورد نظر) به پایان رسد؛ ابوداود در آخر این حدیث این مطلب را افزوده که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل بازگشتند قریش به خدمت ایشان رسیدند و پرسیدند که پس از خلافت 12 خلیفه (مورد نظر) چه خواهد شد؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند که پس از آن هرج خواهد بود.

ص: 82

1- كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين متقی هندی، تحقیق: بکری حیانی - صفوه السقا، ج 12، صص 32-34.

2- مشکاه المصابیح، ولی الدین عمری تبریزی، تحقیق: ناصرالدین آلبانی، ج 3، ص 1687.

3- جامع الأحادیث (یشتمل علی جمع الجوامع للسیوطی و الجامع الأزهر و كنوز الحقائق للمناوی، والفتح الكبير للنبهانی)، جلال الدین سیوطی، ج 18، ص 66.

4- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، عبدالملک عصامی مکی، تحقیق: عادل أحمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج 2، ص 419.

5. عبارت «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَىٰ ائْتِي عَشْرِ خَلِيفَةٍ»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در صحیح مسلم حدیث شماره 9-1821 آمده است:

حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْضَمِيُّ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُمَانَ النَّوْفَلِيُّ، وَاللَّفْظُ لَهُ، حَدَّثَنَا أَزْهَرُ، حَدَّثَنَا ابْنُ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: انْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَعِيَ أَبِي، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيعًا إِلَىٰ ائْتِي عَشْرِ خَلِيفَةٍ»، فَقَالَ كَلِمَةً صَمَّيْنَاهَا النَّاسُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

از جابر نقل شده که می گوید با پدرم خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شدیم. از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «دین اسلام همچنان عزیز و منیع باقی خواهد ماند تا خلافت دوازده خلیفه پایان یابد»؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله عبارت دیگری فرمودند که مردم مانع شدند که آن عبارت را بشنوم؛ پس به پدرم گفتم پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمودند؛ گفت: همه دوازده خلیفه از قریش هستند.

محمد فؤاد عبدالباقی در شرح حدیث اضافه می کند: «صَمَّيْنَاهَا» به معنای «أَصْمَوْنِي عَنْهَا»؛ «کثرت کلام مردم مرا از شنیدن مابقی حدیث واداشت». وی می افزاید در المصباح گفته شده است که فعل ثلاثی آن به صورت متعدی به کار نمی رود. (1) ابن الأثیر نیز در نهایت الحدیث چنین معنا کرده است:

أَصَمَّيْنَاهَا النَّاسُ أَي شَغَلُونِي عَنْ سَمَاعِهَا، فَكَانَتْهُمْ جَعَلُونِي أَصَمًّا. (2)

مردم مانع شنیدن من شدند؛ یعنی من را از شنیدن حدیث مشغول ساختند کانه من را ناشنوا ساختند.

ص: 83

1- المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، أبو العباس حموی، ج 1، ص 347.

2- النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر جزری، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، ج 3، صص 53 و 54؛ الجامع الصحیح، ج 6، ص 3.

حَدَّثَنَا بَهْزٌ، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، حَدَّثَنَا سِمَاكٌ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ، يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً» فَقَالَ كَلِمَةً خَفِيَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

جابر بن سمره گفته است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پیوسته اسلام شکست ناپذیر خواهد ماند تا این که دوازده خلیفه، حکومت کنند. سپس سخنی آهسته فرمود که آن را نفهمیدم. از پدرم پرسیدم چه فرمود؟ پدرم گفت: می فرماید: همه آنان از قریش اند.

در تعلیق مسند، حدیث مورد نظر را صحیح دانسته اند و این حدیث در شماره های 20951 و 21020 مسند تکرار شده است. طیالسی در حدیث شماره 767 و 1278، مسلم در حدیث شماره 7-1821، ابن ابی عاصم در حدیث شماره 1448 «الآحاد و المثنی»، ابن حبان در حدیث شماره 6662 و طبرانی در حدیث شماره 1964 از طرقی توسط حماد بن سلمه، با این اسناد نقل کرده اند. (1) طبرانی در حدیث شماره 20880 می افزاید: «پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را در عرفات ذکر فرمود». (2)

در سنن ابی داود به سند آن آمده است:

حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، حَدَّثَنَا وَهَيْبٌ، حَدَّثَنَا دَاوُدُ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: فَكَبَّرَ النَّاسُ وَضَجُّوا، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً خَفِيَةً، قُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتِ، مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

جابر بن سمره گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: این دین دائماً نفوذ ناپذیر است تا دوازده خلیفه بیاید. جابر گفته است در اینجا مردم تکبیر گفته و ضجه زدند. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله سخن آهسته ای فرمود: از پدرم پرسیدم پدرجان، پیامبر چه فرمود؟ گفت پیامبر فرمود: همه آنان از قریش اند.

ص: 84

1- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، ص 427.

2- همان، ص 449.

3- سنن ابی داود، ج 4، ص 107.

همچنین در حدیث شماره 6662 الاحسان فی تقریب الصحیح (1)، در حدیث شماره 3844 اتحاف المهره (2) و در الکفایه خطیب (3) و حدیث شماره 4075 مشکاه المصابیح به همین لفظ ذکر شده و حدیث را مُتَّقَّ عَلَیْهِ دانسته (4) و در حدیث شماره 376 سلسله الأحادیث (5) و در سمط النجوم و همچنین فصل سوم کتاب صواعق المحرقة به نقل از صحیحین با لفظ اخیر، حدیث را از عبدالله ابن أحمد بن حنبل نقل می کنند و سند آن را صحیح می دانند. (6)

در معرفه الصحابه به سند «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، ثنا يُونُسُ، ثنا ابوداؤد، ثنا حماد بن سلمة، عن سماكين حرب»، آمده است که از جابر بن سمره شنیدم که می گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله در حالی که خطبه می خواند، شنیدم که گفت:

«إِنَّ الْإِسْلَامَ لَا يَزَالُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً»، ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» رَوَاهُ زُهَيْرٌ، وَزَكَرِيَّا بْنُ أَبِي زَائِدَةَ، وَالنَّاسُ كُلُّهُمْ عَنْ سِمَاكِ وَرَوَاهُ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عَمِيرٍ، وَالشَّعْبِيُّ، وَزِيَادُ بْنُ عِلَاقَةَ، وَحُصَيْنٌ، وَأَبُو بَكْرٍ وَمُوسَى كُلُّهُمْ، عَنْ جَابِرِ نَحْوَهُ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَأَلْتُ أَبِي، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: سَأَلْتُ الْقَوْمَ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَسَأَلْتُ غَيْرِي. (7)

همانا اسلام عزیز خواهد ماند تا زمانی که دوران دوازده خلیفه (ممتاز) سپری شود. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نکته ای فرمودند که من متوجه آن نشدم؛ از پدرم پرسیدم پیامبر صلی الله علیه و آله چه فرمودند؟ گفت پیامبر فرموده که 12 خلیفه همگی از قریش هستند. این حدیث را زهیر و ذکریا و دیگران از سماک و همچنین مانند این حدیث را عبدالملک و شعبی و

ص: 85

-
- 1- الإحسان فی تقریب صحیح ابن حبان، ابن حبان دارمی، ج 15، ص 44.
 - 2- إتحاف المهره بالفوائد المبتکره من أطراف العشره، ج 3، ص 77.
 - 3- الکفایه فی علم الروایه، خطیب بغدادی، ج 1، ص 73.
 - 4- مشکاه المصابیح، ج 3، ص 1687.
 - 5- سلسله الأحادیث الصحیحه وشیء من فقهها وفوائدها، ناصر الدین آلبانی، ج 1، ص 719.
 - 6- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیثمی، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي، ج 1، ص 53.
 - 7- معرفه الصحابه، ابونعیم اصبهانی، ج 3، ص 1412.

زیاد و حصین و ابوبکر و موسی از جابر نقل کرده اند. در نقل برخی آمده که راوی اصلی عبارت آخر حدیث را از پدرش پرسیده و برخی می گویند راوی اصلی، آخر حدیث را از قوم حاضر پرسیده و برخی از ناقلین می گویند که راوی اصلی، آخر حدیث را از شخص دیگری پرسیده است.

حدیث مورد نظر در جامع الاحادیث به لفظ «لن یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً ظاهراً علی من ناواه حتی یملک اثنا عشر کلهم من قریش» (1) ذکر شده است.

6. عبارت «لَا یَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِیًا مَا وَلِیَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در صحیح مسلم حدیث شماره 6-1821 آمده است:

حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ، حَدَّثَنَا سَدْفِيَانُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَدْمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا»، ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَلِمَةٍ خَفِيَّةٍ عَلَيَّ، فَسَأَلْتُ أَبِي: مَاذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ» (2).

جابر بن سمره گفته است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: پیوسته امر مردم گذرا است تا آن که دوازده مرد متولی آنان گردند. آن گاه تکلم به کلمه ای کرد که بر من مخفی شد. از پدرم سؤال کردم که رسول خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود. گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریش اند.

در مشکاه المصابیح نیز به همین لفظ آمده است (3). همین عبارت در سمط النجوم ذکر شده است (4) و آلبانی در سلسله الاحادیث الصحیحه، سند حدیث را بر شرط شیخین صحیح می داند (5) و هروی قاری در مرقاه المفاتیح آن را متفق علیه دانسته است (6).

ص: 86

- 1- جامع الأحادیث (ویشتمل علی جمع الجوامع للسيوطی والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوی، والفتح الكبير للنبهانی)، ج 17، صص 150 و 151.
- 2- الجامع الصحیح، ج 6، ص 3.
- 3- مشکاه المصابیح، ج 3، ص 1687.
- 4- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418.
- 5- سلسله الأحادیث الصحیحه وشیء من فقہها وفوائدها، ج 1، ص 719.
- 6- مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، علی بن محمد هروی قاری، ج 9، ص 3864.

7. عبارت «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ صَالِحًا»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در مستخرج ابی عوانه باب «بیان عدد الخلفاء»، حدیث شماره 6981 آمده است:

حَدَّثَنَا ابُو الْعَبَّاسِ الْعَزَّيُّ، قَالَ: ثنا الْفَرِيَّابِيُّ، قَالَ: ثنا سَمِيَانُ، عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ صَالِحًا حَتَّىٰ يَكُونَ اثْنَا عَشَرَ أَمِيرًا كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ. (1)

پیامبر فرمود: امر (دین) مردم همواره صالح است تا زمانی که دوازده امیر قریشی هستند.

این حدیث در سمط النجوم نیز با لفظ «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ صَالِحًا» ذکر شده است. (2)

8. عبارت «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِرًا عَلَىٰ مِنْ نَاوَاهُ»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در حدیث شماره 20814 مسند احمد آمده است:

حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ أَسَامَةَ، حَدَّثَنَا مُجَالِدٌ، عَنْ عَامِرٍ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ السُّوَّائِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَقُولُ فِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَنْ يَزَالَ ظَاهِرًا عَلَىٰ مَنْ نَاوَاهُ، لَا يَصْدُرُهُ مُخَالِفٌ، وَلَا مُفَارِقٌ، حَتَّىٰ يَمُضِيَ مِنْ أُمَّتِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (3)

جابر بن سمره گفته است در حجه الوداع از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: همیشه این دین نفوذناپذیر، پا بر جا و غلبه کننده بر مخالفین خود است تا آن که دوازده خلیفه از امت من حکومت کند. آن گاه سخنی فرمود که من نفهمیدم. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت. فرمود: همه آنان از قریش اند.

ص: 87

1- مستخرج ابی عوانه، ج 4، ص 370.

2- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418.

3- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، صص 409 و 410.

همچنین به این لفظ در کنز العمال نقل شده است. (1)

محمود محمد خلیل هم در حدیث شماره 2119 از ابی خالد الوالی، از جابر بن سمره، از رسول الله صلی الله علیه و آله با لفظ زیر حدیث را نقل می کند: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ مُوَاتِيًا، أَوْ مُفَارِبًا، حَتَّى يَقُومَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (2)

9. عبارت «اثنا عشر عدّة نقباء بني إسرائيل»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در مسند احمد به سند و لفظ ذیل نقل شده است:

حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنِ الْمُجَالِدِ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، وَهُوَ يُقْرَأُ الْقُرْآنَ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، هَلْ سَأَلْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَمْ تَمْلِكُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مِنْ خَلِيفَةٍ؟ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ: مَا سَأَلَنِي عَنْهَا أَحَدٌ مِمَّنْ قَدِمْتُ الْعِرَاقَ قَبْلَكَ، ثُمَّ قَالَ: نَعَمْ، وَلَقَدْ سَأَلْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «اثْنَا عَشَرَ، كَعِدَّةِ نِقَبَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ». (3)

مسروق می گوید: نزد عبدالله بن مسعود در حالی که قرآن می خواند، نشسته بودیم که مردی از او پرسید، ای ابا عبدالرحمن آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد اینکه این امت را چند خلیفه است، پرسیده اید؟ عبدالله گفت: از زمانی که در عراق اقامت گرفتم، کسی پیش از تو از من در مورد آن نپرسیده بود؛ سپس گفت: بله، در این مورد از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدیم و فرمود: دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل.

شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد در پاورقی مسند احمد اضافه کرده اند، به خاطر ضعف مجالد (ابن سعید همدانی) این سند ضعیف است. حافظ در التقریب، او را تضعیف کرده است؛ ولی در الفتح، 212/13، سند حدیث را حسن دانسته است و مابقی

ص: 88

1- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج 12، ص 32.

2- المسند الجامع، محمود محمد خلیل، ج 3، ص 387.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 321.

رجالش، از رجال ثقات شیخین هستند. بزّاز در حدیث شماره 1586 «زوائد»، ابویعلی در احادیث شماره 5031، 5322 و 5323 و حاکم در 501/4، از طرق گوناگون از حمادبن زید با این اسناد حدیث را نقل کرده اند.

همچنین بزّاز در زوائد، حدیث شماره 1587 و شاشی، حدیث شماره 408، از دو طریق از مجالد آن را نقل کرده اند. بزّاز گفته است: «برای این حدیث از عبدالله، سندی نیکوتر از این نداریم؛ چرا که نزد اهل علم در مورد مجالد بحث شده است». هیشمی در المجمع، 190/5 به نقل حدیث پرداخته و گفته است: «أحمد و ابویعلی و بزّاز به نقل این حدیث پرداخته اند و مجالدبن سعید در سند آن وجود دارد که نسائی او را توثیق کرده و جمهور او را تضعیف کرده اند و مابقی رجال سند، از ثقات هستند».⁽¹⁾

در سلسله الاحادیث الصّحیحه پس از ذکر سند و متن گذشته، اضافه می کند:

مجالد، ابن سعید است و در التقریب آمده که مجالد قوی نیست و در آخر عمر، شخصیت و وثاقت او تغییر کرده است و معروف است که شعبی حدیث را از جابر بن سمره نقل کرده و چنانچه گذشت، ابن عون و ابن ابی هند آن را از شعبی نقل کرده اند و همچنین احمد آن را از مجالد نقل کرده است و ترسیده که این روایت از اشتباهات او باشد و خدا دانایتر است.⁽²⁾

در مستدرک به سند آمده است: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ صَالِحِ بْنِ هَانِيَةَ، ثنا الْحُسَيْنُ بْنُ الْفَضْلِ، ثنا عَفَّانُ، ثنا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ»، متن قبل را نقل کرده و اضافه کرده که: «لَا يَسَعُنِي التَّسَامُحُ فِي هَذَا الْكِتَابِ عَنِ الرَّوَّايَةِ عَنْ مُجَالِدٍ وَأَقْرَانِهِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ».⁽³⁾ یعنی «در روایت از مجالد و امثال او در این کتاب تسامح نمی کنم» و در تعلیق آن اضافه می کند که ذهبی در مورد مجالد ساکت مانده است.

عبدالمحسن عبادالبدر در کتاب «عقیده اهل السنه والأثر فی المهدي المنتظر»،

ص: 89

1- مسند، احمد بن حنبل، ج 6، صص 321 و 322.

2- سلسله الأحادیث الصّحیحه و شیء من فقهها وفوائدها، ج 1، ص 719.

3- مستدرک علی الصّحیحین، ج 4، ص 546.

حدیث را در این وجه غریب، ولی اصل آن را در صحیحین موجود می‌داند. (1) ولی عصامی مکی در سمط النجوم، سند حدیث را حسن می‌داند. (2) جالب این است که عبارات و قیده‌های دیگری در نقل‌های مختلف حدیث مورد نظر که سند آنها به جابر ابن سمره برمی‌گردد، وجود دارد، ولی چنان که مشهود است، در این روایت از حدیث مورد نظر که به عبدالله ابن مسعود برمی‌گردد، غیر از بیان تعداد این خلفا، خبری از عبارات و قیود اضافی نیست.

10. عبارت «اِثْنَاعَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ»

حدیث مورد نظر به صورت عبارت پیش گفته در برخی از منابع ذکر شده است. از جمله در الفتن به سند ذیل آمده است:

حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَلِيمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ حُنَيْنٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، قَالَ: أَخَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ قَيْسٍ قَوْلَ: «يَا عَامِرُ بْنُ وَاثِلَةَ اِثْنَاعَشَرَ خَلِيفَةً مِنْ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ، ثُمَّ التَّقْفُ وَالنَّقَافُ، لَنْ يَجْتَمِعَ أَمْرُ النَّاسِ عَلَى إِمَامٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»

دوازده خلیفه از بنی کعب بن لوی خواهند بود، سپس تقف و نقاف (قتل و قتال) خواهد بود مردم بر امامی اجماع نمی‌کنند تا اینکه قیامت برپا می‌شود.

به سند و متن ذیل نیز ذکر شده است:

حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، عَنِ ابْنِ لَهَيْعَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ مُهَاجِرٍ، قَالَ: أَخْبَرَنِي طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفٍ، قَالَ: سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ، وَنَحْنُ عِنْدَهُ نَقْرُ مِنْ قُرَيْشٍ كُلُّنَا مِنْ بَنِي كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ، فَقَالَ: «سَيَكُونُ مِنْكُمْ يَا بَنِي كَعْبِ اِثْنَاعَشَرَ خَلِيفَةً». (3)

عبدالله بن عمر گفته است: ما عده ای از قریش همه از بنی کعب بن لوی، نزد او بودیم. پس فرمود؟ بزودی از شما بنی کعب دوازده نفر خلیفه خواهند شد.

ص: 90

1- عقیده أهل السنه والأثر فی المهدی المنتظر، عبد المحسن العباد البدر، ج 1، ص 147.

2- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418.

3- الفتن، أبو عبدالله خزاعی مروزی، تحقیق: سمیر امین الزهیری، ج 1، صص 95 و 96.

همچنین تویجری از عبدالله بن عمرو بن عاص، حدیث را چنین نقل می‌کند: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا ملك اثنا عشر من بني كعب بن لؤي، كان النقف والنقاف إلى يوم القيامة». و اضافه می‌کند که طبرانی در الأوسط با اسناد ضعیف، حدیث را ذکر کرده است. (1) ترمذی نیز در جامعه به حدیث اشاره کرده است. ابن حجر در فتح الباری آورده است:

نقف یعنی: كسر الهامه عن الدماغ. النقف والنقاف کنایه از قتل و قتال است و در بعضی از طرق حدیث جابر بن سمره، عبارت «ثم یكون الهرج» مؤید آن است.

در النهایه و لسان العرب نیز به همین معنی آمده است. (2) ابن حجر می‌افزاید، حافظ (صاحب نهایه) آن را با ثناء مُثَلَّثَه به جای نون، ضبط کرده و آن را به بسیار کوشیدن با دشمنان تفسیر کرده است؛ لکن چنین معنایی را در لغت برای آن نیافتیم، بلکه معنای آن زیرکی و هوشمندی است. (3)

نتیجه گیری

با توجه به اسناد ارائه شده در کتب اهل سنت و اینکه در طبقات مختلف، افراد فراوانی حدیث را نقل کرده اند و اینکه در میان صحابه نیز چند نفر از جمله ابن مسعود، انس، عون بن ابی جحیفه و عبدالله بن عمرو بن العاص به ذکر حدیث پرداخته اند و همچنین اسناد فراوانی که توسط ابن حجر و امثال او برای روایات و نقل های متنوع حدیث مطرح شد، به این نتیجه می‌رسیم که اصل حدیث مورد نظر، از درجه شهرت برخوردار است. در نتیجه می‌توان ادعا کرد که اصل حدیث (بدون عبارات و قیدهایی که در برخی از نقل ها به همراه اصل حدیث نقل شده اند) در میان منابع روایی اهل سنت از تواتر معنوی برخوردار است و علمای اهل سنت، سند حدیث را قبول دارند.

ص: 91

-
- 1- إتحاف الجماعه بما جاء فی الفتن والملاحم وأشرط الساعه، حمود بن عبدالله تویجری، ج 1، ص 207.
 - 2- النهایه فی غریب الحدیث والأثر، ابن اثیر، ج 5، ص 102؛ لسان العرب، ابن منظور، ج 9، ص 339.
 - 3- فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج 13، ص 213؛ تحفه الأحوذی بشرح جامع ترمذی، أبوالعلا مبارکفوری، ج 6، صص 391-397.

مثلاً ترمذی سند حدیث را حسن کالصحیح می داند. (1)

عصامی مکی در ذیل حدیث شماره 9873، سند حدیث را حسن می داند. (2) در حدیث شماره 4075 در کتاب مشکاه المصابیح، این حدیث به عنوان یک حدیث مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ معرفی شده است. (3) ابن حجر هیتمی و عصامی مکی با لفظ «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيْزًا» این حدیث را نقل می کنند و سند آن را صحیح می دانند. (4)

با توجه به اختلاف آخر احادیث در برخی نقل های کتب مختلف، معلوم می شود اصل این حدیث که خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله را دوازده نفر می داند، صحیح است و اشتراک اکثر نقل ها در این قسمت از حدیث است که خلفا و جانشینان را دوازده نفر معرفی می کند؛ ولی سایر ملحقات و عباراتی که در برخی از منابع به این مطلب اضافه شده اند، از جهت سند، حکم دیگری دارند. این دسته از ملحقات و عبارات، از اعتبار صحت در حدیث، برخوردار نیستند؛ زیرا ملحقات و عبارات اضافه شده در بسیاری از نقل ها وجود ندارند و عبارت های متفاوتی هستند که در هر روایتی از روایت های موجود، صرفاً یکی از آنها ذکر شده است و مابقی این عبارات مغفول مانده اند.

عبارت «كلهم تجتمع عليه الامه» در نقل های سایر صحابه (غیر از جابر بن سمره) همچون ابن مسعود، انس، عبدالله بن عمرو بن العاص و عبدالله بن عمر، ذکر نشده است و تنها برخی از نقل های روایت جابر بن سمره و عبدالله بن عمرو بن العاص، در برگزیده عبارت مورد نظر هستند.

در واقع در نقلی از این حدیث که سند آن به عبدالله بن مسعود برمی گردد، هیچ عبارت و قیدی به جز تعداد این افراد که دوازده نفرند، وجود ندارد. در نقل انس و

ص: 92

1- سنن الترمذی، ابو عیسی ترمذی، ج 4، ص 501.

2- سمط النجوم العوالی فی انباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418.

3- مشکاه المصابیح، ج 3، ص 1687.

4- الصّواعق المحرقة علی أهل الرّفص و الضّلال والزّندقه، ج 1، ص 53؛ سمط النجوم العوالی فی انباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418.

عبدالله بن عمرو بن العاص هم، جز قرشی بودن این دوازده خلیفه، عبارت دیگری بیان نشده است و صرفاً در برخی از نقل های عبدالله بن عمرو بن العاص، عبارت «کلهم تجتمع علیه الامه» ذکر شده است.

از طرفی در دیگر سلسله اسناد حدیث مورد نظر هم که به جابر بن سمره برمی گردد، هر بار قید خاصی در دنباله حدیث ذکر شده است و قیدها با هم متفاوت هستند که نشان دهنده افزودن قیدهایی به حدیث مورد نظر از سوی جابر یا سایر راویان این روایت است. روشن است که تمام عبارات و قیود اضافه شده در نقل جابر بن سمره از این حدیث، نمی تواند از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، بلکه تخلیصی است که از جانب راویان حدیث صورت گرفته است.

عباراتی همچون «کلهم تجتمع علیه الامه» و «کلهم من قریش» در اکثر نقل های روایت مذکور وجود ندارند. در این نقل ها، سند روایت مورد نظر به سایر صحابه از جمله ابن مسعود، انس، عون بن ابی جحیفه و عبدالله بن عمرو بن العاص (به استثنای جابر بن سمره)، منتهی می شود و برخلاف روایاتی که به جابر بن سمره منتهی می شود، عبارات و قیدهایی مذکور، در اکثر این روایات وجود ندارند.

از طرفی این عبارات و قیدها صرفاً در برخی از نقل های روایت جابر بن سمره ذکر شده اند و در سایر نقل های این روایت هم که با اسناد دیگری به جابر بن سمره منتهی می شود، وجود ندارند. برخلاف اصل این روایت، به نظر می رسد که این عبارات و قیدها به اصل روایت اضافه شده اند و از درجه شهرت برخوردار نیستند؛ زیرا هر بار یکی از این قیدها در حدیث جابر ذکر شده است و دیگر قیدها ذکر نشده اند و در برخی موارد هم هیچ قیدی به همراه روایت نیامده است.

با این وصف نمی توان آنها را از لحاظ درجه اعتبار، صحیح و از احادیث مشهور به حساب آورد و به احتمال قوی از سوی جابر یا راویانی که حدیث را از جابر نقل کرده اند، به اصل حدیث افزوده شده است. نتیجه مذکور صرفاً برگرفته از چگونگی نقل این حدیث در منابع اهل سنت است و چنان که گذشت، احادیث و اسناد ارائه شده در این فصل، از منابع اهل

تسنن ذکر شد و نتیجه مذکور با توجه به روایات ذکر شده در منابع آنهاست.

احادیث ذکر شده در منابع شیعی هم مؤید همین نتیجه است. با در نظر گرفتن روایات شیعی، نتیجه پیش گفته، یعنی شهرت و بلکه تواتر اصل حدیث و جعلی بودن عبارات «کلهم تجتمع علیه الامه» و «کلهم من قریش» در آخر برخی از نقل های این حدیث، تأیید می شود.

علمای شیعه اسناد مختلف این حدیث را که در کتب مختلف اهل سنت به تعدادی از صحابه ختم می شود، نقل کرده اند و احادیث مشخص کننده خلفای دوازده گانه، از جمله همین حدیث را در اسنادی که به دیگر صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله (از جمله عباس بن عبدالمطلب، ابوقتاده، ابوذر، سلمان، ابوسعید خدری و دیگر صحابه) ختم می شود، در کتب حدیثی خویش ذکر کرده اند.⁽¹⁾

لازم به ذکر است که تعداد روایات شیعه در مورد جانشینان دوازده گانه، به قدری فراوان است که به حد تواتر می رسد و قید «کلهم من قریش» صرفاً در نقل های اندکی ذکر شده و قید «کلهم تجتمع علیه الامه» در احادیث دارای سلسله اسناد راویان شیعی، نقل نشده است که مؤید نتیجه مذکور می باشد. البته بحث از اسناد این دو عبارت در منابع شیعی، صرفاً در مقام یک مؤید بیان شد و چنان که ملاحظه گردید، اسناد روایات اهل سنت به خوبی بیانگر اضافه شدن این دو قید به اصل روایت است.

ص: 94

1- ر. ک: من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 180؛ مناقب آل ابی طالب:، صص 293-295؛ کفایه الاثر فی النّص علی الائمه، ص 139؛ فضائل امیر المومنین علیه السلام، صص 151 و 168 و دیگر منابع.

در این فصل دلالت حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» را بررسی و شرح های متفاوت اهل سنت را نقل می کنیم. در نهایت بر اساس اسناد و متون متفاوت حدیث مورد نظر در منابع اهل سنت و شرح های آنها، اشکالات سندی و دلالتی نظرات علمای اهل سنت را بر اساس اسناد و متون ارائه شده در منابع خود آنها، تبیین می کنیم.

برخلاف نظر شیعه، شرح ها و تفاسیر علمای اهل سنت از این حدیث، ناظر به خلافت خلفای اهل سنت است. راه حل مناسب در این بحث، ارائه نظرات مختلف و نقد و ارزیابی آنهاست. نگارنده پس از بررسی اعتبار سندی این حدیث در منابع شیعه و اهل سنت و اثبات صحت سندی اصل حدیث (جدای از ملحقات آن) که در فصل قبل صورت پذیرفت، در این فصل پس از بیان شروح و تفاسیر متفاوت اهل سنت، به بیان اشکالات نظرات علمای سنی بر اساس اسناد و متون ارائه شده در منابع آنها می پردازد.

لازم به ذکر است، نظرات و شرح هایی که در ادامه راجع به این حدیث بیان خواهیم کرد، همگی (به غیر از نظر آخر) متعلق به اهل سنت و علمای برجسته این فرقه است و

نقل قول‌ها و نقدها و اشکالاتی که بر نظرات علمای اهل سنت صورت می‌پذیرد، بر مبنای اظهاراتی است که در کتب خویش بیان کرده‌اند که ما در جای خود به این منابع ارجاع داده‌ایم.

با در نظر گرفتن اهمیت این حدیث، مسئله اصلی این فصل، بررسی شرح‌های ارائه شده از سوی اهل سنت و شیعه بر این حدیث است.

شیعیان معتقدند به کمک حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، حقانیت شیعیان در مسئله امامت بر برخی از غیرمسلمانان ثابت شده است. از جمله ابن کثیر و ابن تیمیّه اعتراف کرده‌اند که مفاد حدیث خلافت، در کتب یهودیان آمده است و به واسطه توجه دانششان به این حدیث از سوی شیعیان، بسیاری از آنها شیعه شده‌اند.⁽¹⁾

این دسته از علمای سنی با ارائه احتمالات و دلایلی، منظور و مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث موردنظر را افرادی غیر از امامان دوازده‌گانه شیعه، می‌دانند. نظرات و دیدگاه‌های علمای اهل سنت را که بیانگر مصادیق موردنظر آنها از حدیث موردنظر است، به صورت تفکیک شده به شرح ذیل می‌آوریم:

1. نظر اول اهل سنت (خلفای اثنا عشر اموی)

اشاره

تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» به خلفای اموی، بر طرفدارترین تفسیر از این حدیث در میان اهل سنت است. از آنجا که شروح علمای اهل سنت مبنی بر اموی بودن خلفای اثنا عشر، تفاوت‌هایی با هم دارند، این نظرات را در دو دسته کلی قرار می‌دهیم.

الف) تفسیر حدیث به خلفای اموی

اشاره

امویان و طرفدارانشان همواره ادعا کرده‌اند که خلافت باید در میان قریش باشد. آنها ادعا می‌کنند، بنی امیه که از قریش هستند، خلفای اثنا عشرند. بدرالدین عینی، شارح صحیح بخاری، از معاویه نقل می‌کند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «این امر

ص: 96

1- تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 66؛ منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، أحمد ابن تیمیّه، ج 8، ص 242.

(خلافت) در قریش است». و در شرح سخن معاویه می افزاید که مردم و بزرگان عرب در جاهلیت، تابع قریش بودند و خلافت در دست قریش بود و همواره تا آخر دنیا، مادامی که دو نفر باقی باشند، خلافت در دست قریش است و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند محقق شده است؛ چون از زمان ایشان تاکنون، خلافت در دست قریش باقی مانده است و هرچند افراد دیگری برخی از سرزمین ها را در دست گرفتند، ولی آنها معترف بودند که خلافت، متعلق به قریش است. بنابراین اسم خلافت (برای قریش) باقی است ولو فقط اسم باشد.

غیتابی عینی در جواب اشکال کرمانی که می گوید، «پس چرا در زمان ما، خلافت در دست قریش نیست؟»، جواب می دهد که در سرزمین های عرب و همچنین در مصر، خلیفه از قریش است. (1) در نظر سایر علمای اهل سنت همچون نووی و ابن تیمیه هم، این روایت به زمان خلفای اموی اشاره می کند. (2)

ابن جوزی احتمال اول در معنای حدیث «اثنا عشر خلیفه» را از قول خطابی و خودش، اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به بعد از ایشان و اصحابشان می داند. به این معنا که گویی پیامبر صلی الله علیه و آله با این حدیث به مدت ولایت بنی امیه اشاره کرده اند. طبق این تعبیر از نظر ابن جوزی، اولین خلفا، یزیدبن معاویه است؛ سپس فرزندش معاویه بن یزید، سپس عبدالملک و سپس ولید، سپس سلیمان، سپس عمر بن عبدالعزیز، سپس یزیدبن عبدالملک، سپس هشام بن عبدالملک، سپس ولید بن یزید، سپس یزیدبن الولیدبن عبدالملک، سپس ابراهیم بن الولید، سپس مروان بن محمد. پس این افراد دوازده خلیفه برحق هستند. سپس خلافت از دست آنها خارج و به بنی عباس انتقال داده شد.

از نظر ابن جوزی، ابن زبیر و مروان بن حکم، جزو خلفای دوازده گانه محسوب

ص: 97

1- عمده القاری شرح صحیح البخاری، بدر الدین عینی، ج 16، ص 75.

2- المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، محی الدین نووی، ج 12، ص 201؛ منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، صص 238-243.

نمی شوند؛ زیرا ابن زبیر از جمله صحابه است و دوازده خلیفه مورد نظر، افرادی غیر از صحابه هستند. همچنین از آنجا که بعد از بیعت با ابن زبیر و درحالی که ابن زبیر از مروان اولی بود، با مروان بیعت شد، مروان غاصب خلافت محسوب می شود و او نیز نمی تواند جزو دوازده خلیفه باشد.

در حدیثی آمده است:

اسلام تا 35 یا 36 یا 37 سال باقی است و پس از آن اگر [خلفا] هلاک شدند، [مسلمانان] راه هلاک شدگان را می روند و اگر دینشان برای آنها باقی ماند، هفتاد سال برای آنها باقی می ماند. در ادامه از حضرت پرسیدند: آیا هفتاد سال غیر از سی سال اول است؟ فرمود: بله.

ابن جوزی حدیث پیش گفته را مؤید شرح خویش بر حدیث «اثنا عشر خلیفه» می داند. او اضافه می کند که کشته شدن عثمان یا خروج طلحه و زبیر بر خلیفه وقت یا جنگ صفین در سال های 35-37 ه. ق، بر استقامت حکومت اسلامی خللی وارد کرد و با روی کار آمدن بنی امیه، برای هفتاد سال استقامت (دین) حفظ شد. ابن جوزی مراد از دین در «یَقْمُ لَهُمْ دِينَهُمْ» را مُلک می داند و در اثبات مدعای خویش، استدلال می کند که در قرآن، ملک به معنای دین آمده است: (مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ) (1)

از بیعت (صلح) امام حسن علیه السلام با معاویه و ملک بنی امیه تا وهن و انتقال آن به بنی عباس، تقریباً هفتاد سال گذشت. ابن جوزی در ادامه مدعی است خلافت بنی امیه، موجب هفتاد سال استقامت و استحکام در حکومت اسلام شده؛ پس خلفای دوازده گانه هم باید از بنی امیه باشند. (2) ابن جوزی سه وجه را در تفسیر این حدیث بیان کرده، ولی به نظر می رسد این وجه را در شرح حدیث «اثنا عشر خلیفه» بر دو وجه دیگر خویش ترجیح داده است.

ص: 98

1- یوسف: 76.

2- کشف المشکل من حدیث الصحیحین، عبد الرحمن ابن جوزی، تحقیق: علی حسین البواب، ج 1، صص 449-452.

اما ابن حجر عسقلانی (برخلاف نظر ابن جوزی) در توضیح حدیث «تدور رحی الاسلام خمس و ثلاثین او...» می گوید: «این حدیث ربطی به خلفای اثناعشر در حدیث «اثناعشر خلیفه» ندارد و معنای این حدیث بیانگر اتمام عمر صحابه در مدت هفتاد سال است».⁽¹⁾

ابن حجر عسقلانی و برخی از علمای اهل سنت از جمله بدرالدین عینی و صدیقی عظیم آبادی، بر این باورند که بر فرض اینکه در حدیث «تدور رحی الاسلام خمس و ثلاثین او...» به خلفای دوازده گانه اشاره شده باشد و آن را ناظر به حدیث «اثناعشر خلیفه» بدانیم، اولی این است که حدیث «اثناعشر خلیفه» را حمل بر خلفایی کنیم که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، بلافاصله خلیفه شدند. در این صورت از خلافت ابوبکر تا عمر بن عبدالعزیز، چهارده نفر خلیفه خواهند بود که خلافت معاویه بن یزید و مروان بن حکم پذیرفته نیست؛ زیرا خلافتشان به طول نیانجامیده است.

ابن حجر در این قول (که دومین احتمال او در کشف مصادیق خلفای اثناعشر است و از بیان او معلوم است که چندان به این قول معتقد نیست)، ابن زبیر و حسن علیه السلام را جزو خلفای دوازده گانه محسوب کرده و از نظر او، بر همه خلفا، غیر از حسن علیه السلام و ابن زبیر، اجماع صورت پذیرفته است. ابوحاتم بن حبان نیز همین نظر را دارد با این تفاوت که معاویه بن یزید و مروان بن حکم را جزو خلفای دوازده گانه برمی شمارد و حسن علیه السلام و ابن زبیر را جزو آنها نمی داند.

طبق این نظر، وفات عمر بن عبدالعزیز که آخرین خلفای دوازده گانه است، در سال 101 ه. ق بود که پس از گذشت هفتاد سال از سال سی ام هجری رخ داد و پس از او، اوضاع متغیر شد و قرن اول که بهترین قرنها بود، به پایان رسید.⁽²⁾

ص: 99

1- فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، ج 13، صص 313 و 314.

2- عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج 24، ص 281؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، صدیقی عظیم آبادی، ج 11، ص 244؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، صص 214 و 215.

یک - قطعیت نداشتن قرشی بودن در احادیث

قطعیت قرشی بودن خلفای اثناعشر در احادیث، در آن حد که معاویه به آن استناد کرده است، اثبات پذیر نیست؛ چنان که در قسمت های بعدی این کتاب، قطعیت نداشتن این موضوع را در روایات نشان خواهیم داد.

دو - ارتباط قرشی بودن و اموی بودن

به فرض قبول قرشی بودن خلفای اثناعشر، اموی بودن آنها نیازمند اثبات است. به صرف اینکه بنی امیه از قریش هستند، نمی توان آنها را خلفای اثناعشر موردنظر محسوب کرد؛ زیرا غیر از بنی امیه، علی و حسن علیهما السلام و بسیاری از خلفا، از جمله عباسیان هم از قریش اند. پس ادعای معاویه و برخی از علمای هوادار او (همانند ابن جوزی) مبنی بر تفسیر خلفای اثناعشر قرشی به خلفای اثناعشر اموی، نیازمند اثبات و ذکر دلیل موجه است.

سه - بدگویی از علی علیه السلام

برخلاف تعداد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله که تاکنون از پنجاه نفر گذشته است، ایشان در حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، خلفای پس از خود را دوازده نفر معرفی می کند؛ زیرا اگر سایرین را خلیفه خود می دانست، لااقل در کلام خویش به این افراد نیز اشاره ای می کرد و اشاره نکردن ایشان به دیگران، به این معناست که اگر کسانی خارج از این دوازده نفر، خلافت را در دست گیرند، خلیفه برحق ایشان نخواهند بود.

در این حدیث هیچ قیدی مبنی بر خلافت غیر از دوازده نفر وجود ندارد و اگر به چنین قید مهمی نیاز بود، پیامبر صلی الله علیه و آله متذکر می شد؛ به ویژه که حدیث مورد نظر در مقام بیان است و در مواردی که امکان سوء برداشت هست و اگر قیدهای موضوع بیان نشود، احتمال انحراف فکری و عقیدتی وجود دارد، ایشان به آن قیود تصریح می فرماید.

امامیه، ائمه اطهار علیهم السلام را خلفای اثناعشر می دانند و اهل سنت نیز دوازده خلیفه از خلفای

مورد اجماع قرار گرفته یا خلفای سده نخستین (که به نظر آنها اجماع و خلافت در سده نخست، عامل برتری و امتیاز این خلفا از دیگر خلفاست) را خلفای اثناعشر می دانند.

جدای از بحث لزوم معصوم بودن خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله که مدعای شیعه است، بدیهی است افرادی که شایستگی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و در دست گرفتن زمام امور دینی و دنیوی مسلمانان را دارند و پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «اثناعشر خلیفه»، آنها را خلیفه خویش دانسته و خلافت ایشان را از دیگر خلفا ممتاز نموده، حداقل باید از جهت علمی و عملی از جمله افراد سرآمد جامعه باشند و از انجام منکرات فاحشی که عامه مسلمانان ممکن است مرتکب شوند، پرهیز و خودداری کنند؛ وگرنه شایستگی جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را ندارند و نمی توان آنها را خلفای ممتاز ایشان در حدیث مورد بحث به حساب آورد؛ چون علی علیه السلام نه تنها از نظر شیعه خلیفه برحق پس از پیامبر صلی الله علیه و آله است، بلکه از نظر قاطبه اهل سنت هم از خلفا و بلکه از خلفای راشدین به حساب آمده است.

با این مقدمه به بررسی رفتار خلفای بنی امیه و بدگویی آنها از علی علیه السلام می پردازیم. در نظر شیعه، بدگویی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که ابن تیمیه و عاصمی حنبلی به عنوان اشکال خلفای بنی امیه ذکر کرده اند و به راحتی از کنار آن گذشته اند و آن را قابل اغماض و چشم پوشی می دانند، اشکالی است که به راحتی نمی توان آن را نادیده انگاشت؛ زیرا دستور به سب و لعن خلیفه ای همچون امیرالمؤمنین علی علیه السلام که آیات بزرگی همچون 207 بقره، 57 مائده و... در شأن ایشان نازل شده است و خداوند نبی خویش را به استعانت گرفتن از ایشان در روز مباحله امر کرده (1) و حتی از نظر علمای اهل سنت، از جمله برترین خلفا و از خلفای راشدین به شمار می آید، عیب و ایرادی بزرگ است.

اگر دستوردهنده به این سب و لعن، شخص خلیفه باشد، عیب و ایرادی به مراتب بزرگ تر خواهد بود؛ زیرا خلیفه، نفر اول حکومت اسلامی است و الگوی سایر افراد

ص: 101

1- کشف الحق و نهج الصدق، حسن بن یوسف حلّی، تعلیق: شیخ عین الله حسنی ارموی، ص 310.

است. پس هنگامی که خلفای اموی در دشمنی خود با علی علیه السلام، دستور به سب و لعن چنان خلیفه بزرگی می دهند، باید از عامه مردم انتظار اعمال و رفتارهایی به مراتب بدتر از آن را در حق ایشان و ائمه از نسل ایشان داشت. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله (مطابق منابع روایی اهل سنت) دشمنان علی علیه السلام را منافق خواند. (1)

طبق نظر شیعه برخلاف برخی شروح اهل سنت، بنی امیه نمی توانند دوازده خلیفه برحق باشند. بغض و عداوت آنها نسبت به علی علیه السلام، موجب لعن ایشان از سوی بنی امیه بر منبرها شده است. این عمل امویان در حالی صورت پذیرفته که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، هر کس بغض علی علیه السلام را در دل داشته باشد، خداوند او را به مرگ جاهلی می میراند: «أَلَا مَنْ أَحَبَّكَ حُفَّ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ وَحُوسِبَ بِعَمَلِهِ فِي الْإِسْلَامِ». (2)

طبق مفاد ظاهری این احادیث، خلفای اموی منافق بوده و به مرگ جاهلی مرده اند. بدیهی است با داشتن این عیب بزرگ، نمی توان منظور پیامبر صلی الله علیه و آله را از دوازده خلیفه ای که آنها را جانشینان خود می داند، معاویه و سایر خلفای اموی به حساب آورد؛ زیرا چنین افرادی شایستگی نداشتند که الگوی مردم قرار گیرند و به خاطر چنین خصلت زشتی، مقام خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله، زینده معاویه و دیگر خلفای بنی امیه نبود، چه رسد که آنها را دوازده خلیفه ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب کنیم.

از این جهت طبق منابع و کتب اهل سنت، اشکالات دیگری بر معاویه و دیگر خلفای اموی وارد است. از جمله اینکه بر اساس نقل ابن ابی الحدید از مدائنی و ابوالفرج و دیگر منابع اهل سنت، مسموم کردن امام حسن علیه السلام، قتل حجر بن عدی و یاران او و بسیاری از صحابه، به دست معاویه صورت گرفت.

قتل امام حسین علیه السلام و اهل بیت ایشان، به زنجیر کشیدن زنان ایشان، انهدام و سوزاندن کعبه و مباح دانستن جان و مال و ناموس مسلمانان مدینه (در واقعه حره)

ص: 102

1- سنن النسائی بشرح السيوطی و حاشیه السندی، احمد بن شعيب نسائی، ج 8، ص 490.

2- المعجم الاوسط، سليمان بن أحمد طبرانی، تحقیق: طارق بن عوض الله و عبد المحسن بن إبراهيم الحسينی، ج 8، ص 40.

به دست فرزندش یزید صورت گرفت. (1) این در حالی است که در منابع اهل سنت و شیعه، به وفور نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام فرمود: «من با کسی که با شما در جنگ باشد در جنگم و در آشتی با کسی هستم که با شما در آشتی باشد». (2)

چهار - هَرَج در حکومت بنی امیه

ابن حجر عسقلانی مراد از هرج در عبارت «ثُمَّ يَكُونُ الْهَرْجُ» را که طبق برخی از نقل های حدیث «اثنا عشر خلیفه»، پس از خلافت خلفای دوازده گانه رخ می دهد، قتل های فراوانی می داند که به واسطه فتنه ها در اواخر حکومت بنی امیه رواج یافته بود (3) ولی باید توجه داشت که قتل های فراوان در اواخر حکومت بنی امیه نبود، بلکه درست در اواسط سلطنت بنی امیه و به هنگام اوج سلطنت آنها رخ داد که نشانگر این مهم است که نه تنها سلطنت امویان حکومت خلفای دوازده گانه مورد بحث نیست، بلکه بنی امیه برخلاف دوازده خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله سلطنت کرده اند.

چنان که در زمان سلطنت عبدالملک و حاکم سفاک دست نشانده او (حجاج بن یوسف ثقفی) بیشترین خون ها ریخته شد. به نقل از علمای شهیر اهل سنت از جمله سیوطی، تعداد بی شماری از صحابه و تابعین (جدای از دیگر مسلمان ها) به دست عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف به قتل رسیدند. (4) از مسلمات تاریخی، این نکته است که امویان بسیار با قساوت و عنف با مسلمانان رفتار می کردند و همین مسئله از مهم ترین دلایل سقوط سلطنت آنها بود. (5)

ص: 103

-
- 1- المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج 5، ص 343؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 128؛ الاخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری؛ کشف الحق و نهج الصّدق، ص 311.
 - 2- تاریخ دمشق، ج 14، ص 157؛ اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج 3، ص 7.
 - 3- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 214.
 - 4- تاریخ الخلفاء، ص 190؛ الحجاج سیف الامویین فی العراق، محمّد بحر العلوم، صص 43-46.
 - 5- تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ج 1، ص 411.

ثانیاً بر بسیاری از افرادی که ابن حجر عسقلانی در لیست دوم خود نام برده، از جمله یزید و ابن زبیر، اشکالات فراوانی وارد است. برخلاف ابن حجر عسقلانی، برخی علمای اهل سنت از جمله صدیقی عظیم آبادی در رد ابن زبیر استدلال می کنند که طبق حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله، تسلط ابن زبیر بر حرم و سپر قرار دادن آن در مقابل سپاه یزید که به تخریب و سوزاندن کعبه در سال 64 هجری منجر شد، مصیبتی از مصیبت های امت پیامبر صلی الله علیه و آله است و خلیفه دوم (عمر) در جواب درخواست ابن زبیر مبنی بر شرکت در جهاد و خروج از مدینه، به خاطر جلوگیری از فساد ابن زبیر علیه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، از خارج شدن ابن زبیر از مدینه ممانعت به عمل آورد. (1)

پنج - تغییر سنت های رسول الله صلی الله علیه و آله

با توجه به جنگ صفین و نتیجه شوم آن که موجب تغییر خلافت به سلطنت از سوی معاویه شد و مقارن شدن آن با زمان پیش بینی شده در حدیث «تدور رحی الاسلام»، معنای این حدیث می تواند چنین باشد که دین مردم در موعد مقرر، حفظ نشد؛ زیرا در آن زمان عامل حفظ دین که خلافت صحیح بود، به سلطنت تبدیل شد و تغییر و استحاله مذکور در این حدیث، در عالم اسلام رخ داد.

شروع سلطنت در زمان معاویه بود که بر خلیفه وقت، امیر مؤمنان علی علیه السلام طغیان کرد و با مقارن شدن زمان مورد نظر در حدیث «تدور رحی الاسلام» با تغییر خلافت به سلطنت از سوی معاویه، می توان ادعا کرد که صدمه احتمال داده شده در این حدیث، همان تغییر خلافت به سلطنت بود که از سوی امویان بر اسلام تحمیل شد (در قسمت های بعدی، باب کردن شیوه سلطنتی حکومت از سوی امویان را از زبان بزرگان اهل سنت ذکر خواهیم کرد).

پس برخلاف نظر ابن حجر عسقلانی و صدیقی عظیم آبادی، سلطنت بنی امیه نه تنها

ص: 104

عامل بقای دین مردم نبود، بلکه عامل مهمی در تغییر سنت های رسول الله صلی الله علیه و آله بود. خواب پیامبر صلی الله علیه و آله که بوزینه ها را در خواب می بینند و بیان شجره ملعونه در قرآن که برخی مفسران مراد از آن را بنی امیه می دانند (1) نیز این معنا را تأیید می کند: «افرادی که سلطنت می کنند، بر جایگاه ایشان تکیه می زنند و مقام خلافت بر جامعه مسلمانان را غصب می کنند».

شش - خلفای اموی و حدیث «تدور رحی الاسلام»

اشکال دیگر تفسیر ابن جوزی و این دسته از علمای اهل سنت که حدیث «تدور رحی الاسلام» را مستمسک تفسیر خویش از حدیث «اثنا عشر خلیفه» قرار داده اند، این است که حدیث «اثنا عشر خلیفه» با حدیث «تدور رحی الاسلام» ارتباطی ندارد.

حتی ابن حجر عسقلانی محاوله ابن جوزی در جمع حدیث «اثنا عشر خلیفه» با حدیث «تدور رحی الاسلام» را تکلف بارز و آشکار می داند و همچنین تفسیری که از سوی خطابی (2) و سپس خطیب (3) صورت گرفت را بعید و دور از نظر می شمارد. وی اضافه می کند که طبق ظاهر حدیث، منظور از عبارت «تَدْوُرُ رَحَى الْإِسْلَامِ» دوام در استقامتی است که از بعثت نبوی شروع شد و با قتل عمر در ذی حجه سال 24 هجری

ص: 105

1- رک: تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین نیشابوری، تحقیق: زکریا عمیران، ج 4، ص 362؛ التحرير و التئور، ابن عاشور، ج 15، ص 148.

2- احمد بن محمد بن ابراهیم بن خطّاب بُسْتی، محدّث، فقیه و لغت شناس مشهور قرن چهارم و متوفای 388 ه. ق است. او کتاب أعلام الحدیث (نخستین شرح بر صحیح بخاری) را نگاشت و در کتاب إصلاح غلط المحدثین و دو شرح خود بر صحیح بخاری و سنن ابوداود نیز به تصحیح اشتباهات راویان احادیث پرداخت. بسیاری همچون ابوعبید هروی، بیهقی و زمخشری در آثار خود از غریب الحدیث خطابی نقل قول کرده اند.

3- احمد بن علی بن ثابت، معروف به خطیب بغدادی، مورخ و حدیث شناس مشهور قرن پنجم و متوفای 463 ه. ق است. شرح حال نویسان در شرح حال خطیب بغدادی بر علم فراوان او، به ویژه در حدیث، تأکید کرده اند. در اثر مشهورش «تاریخ بغداد»، شرح حال بیش از 7800 تن از علما و شخصیت ها را نوشته و علاوه بر اساتید افراد، بر درستی حدیث هایشان نیز نظر داده است.

پایان یافت که با اضافه کردن دوازده سال و شش ماه از شروع بعثت در رمضان، در مجموع 35 سال و 6 ماه می شود که مدت زمان مورد اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله است.

چنان که ابن حجر گفت: حدیث «تدور رحی الاسلام» ربطی به بحث خلفای دوازده گانه ندارد و نمی توان آن را مؤیدی بر اموی بودن خلفای اثناعشر در حدیث «اثناعشر خلیفه» دانست؛ بلکه در نقد سلاطین اموی است.

حدیث «تدور رحی الاسلام» نه تنها در تأیید بنی امیه نیست، بلکه تغییر شیوه خلافت خلفای نخستین به سلطنت و پادشاهی از سوی معاویه را نشان می دهد که با قرار گرفتن حکومت در دست امویان در صفین، سنگ آسیاب خلافت در جای خویش مستقر نماند و از خلافت به پادشاهی تنزل یافت.

صدمه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث پیش بینی کرده بود، روی کار آمدن امویان بود که سلطنت و پادشاهی را در اسلام بنا نهادند و این صدمه بر عالم اسلام وارد شد. برخلاف نظر ابن جوزی، حدیث «تدور رحی الاسلام»، نمی تواند بیانگر اموی بودن خلفای اثناعشر ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، بلکه به شدت جایگاه خلفای اموی را تضعیف می کند.

هفت - سلطنت بنی امیه و حدیث سفینه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله

صحابه ای به نام سفینه، حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند. مفاد این حدیث نیز نظر علمای اهل سنت را در مورد اینکه خلفای دوازده گانه یا بیشتر آنها از خلفای اموی هستند، رد می کند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خلافت پس از من سی سال است و پس از آن پادشاهی و ملک خواهد بود». در روایت دیگر آمده است: «سپس خداوند ملکش را در هر جا بخواهد قرار می دهد». لازم به ذکر است که آلبانی در تعلیق سنن ابی داود، سند حدیث را صحیح می داند (1) و بیهقی هم در المدخل از سفینه، حدیثی را اخراج کرده که در شرح حدیث، سفینه معتقد است معاویه اولین ملوک است. (2) و خلیفه به حساب نیامده است.

ص: 106

1- سنن ابی داود، سجستانی، ج 4، ص 211.

2- المدخل إلى السنن الكبرى، ص 116.

نووی شارح صحیح مسلم هم بر اساس حدیث دیگری، حکومت پس از سی سال نخست را پادشاهی خوانده است. (1) همان مقداری را که سه خلیفه اهل سنت در پی اجرای دستورات و شیوه حکومتی رسول الله صلی الله علیه و آله بودند، متأسفانه این روند در سلطنت امویان تداوم نیافت. مناوی در شرح حدیث سفینه می افزاید:

علت اینکه معاویه و خلفای اموی خلیفه به حساب نیامده اند، این است که مقام خلافت، شایسته خلیفه ای است که عامل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد و مخالفان سنت، ملوک هستند؛ هر چند که خلیفه خوانده شوند.

در ادامه حدیث سفینه، سعید بن جهمان به سفینه، صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله می گوید: «بنی امیه گمان می کنند که خلافت در میان آنها واقع شده است». سفینه جواب می دهد: «فرزندان چشم آبی دروغ می گویند، بلکه آنها پادشاهانی از بدترین پادشاهان هستند». (2)

طبق مفاد حدیث سفینه که در منابع اهل سنت وارد شده است، اهل سنت در شرح این حدیث اذعان دارند که در زمان حکومت بنی امیه، خلافت به ملک و پادشاهی تغییر یافت. (3) زین العراقی هم اعتراف می کند که اجماع امت بر یزید بن معاویه صورت نگرفت و شرف الحق صدیقی هم یزید بن معاویه را جزو خلفای اثنا عشر نمی داند و علت آن را سوء سیرت یزید و... بیان می کند. (4)

بدیهی است میان پادشاهی با خلافت، آن هم خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله، تفاوت فراوانی است و کسانی که خوی پادشاهی دارند، نمی توانند خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله باشند. احادیث دیگری در ذم خلفای نخستین در منابع حدیثی اهل سنت ذکر شده است. از جمله

ص: 107

1- المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج 12، ص 201.

2- سنن ترمذی، ج 4، ص 503؛ فیض القدير شرح الجامع الصغیر، عبدالرئوف المناوی، ج 3، ص 509؛ مصنف ابن ابی شیبہ، تحقیق: محمد عوامه، ج 19، ص 595.

3- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 213.

4- عون المعبود شرح سنن أبی داود، ج 11، ص 246؛ مبلغ الأرب فی فخر العرب، ابن حجر هیتمی، باب الثالث، فصل قبائل لها فضائل، قسم الاولی قریش.

نورالدین هیشمی در کتاب مجمع الزوائد از کعب بن عجره (صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله) نقل می کند:

خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال: إنها ستكون عليكم أمراء من بعدى يعظون بالحكمة على منابر فإذا نزلوا اختلست منهم وقلوبهم أتن من الجيف. رواه الطبرانی ورجاله ثقات. (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به زودی پس از من خلفایی بر شما حکومت می کنند که در کلامشان بر منابر، اندرزهای حکیمانه است، ولی پس از پایین آمدن از منبر، نسبت به گفتار خویش اهمال می ورزند و قلوب آنها بدبوتر از مردار است.

لازم به ذکر است که هیشمی سند حدیث را صحیح می داند. همچنین از ابن عمر نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سيكون بعدى عليكم أمراء يأمرونكم بما لا- يفعلون فمن صدقهم بكذبهم وأعانهم على ظلمهم فليس منى ولست منه و لن يرد عليّ الحوض. (2)

به زودی پس از من خلفایی بر شما حکومت می کنند که شما را امر به کارهایی می کنند که خود به آن عمل نمی کنند. پس هر کس آنها را در دروغی که می گویند تصدیق کند و آنها را بر ظلمی که می کنند یاری رساند، از من نیست و من از او نیستم و در کنار حوض بر من وارد نمی شود.

عبارات مذکور در این احادیث (ستکون علیکم - سیکون بعدی) و اینکه احادیث مذکور راجع به خلفایی است که بر صحابه ای همچون کعب بن عجره خلافت خواهند کرد، اثبات می کند که خلفای مذموم در این احادیث، خلفایی هستند که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و قبل از اینکه زمانی طولانی از رحلت ایشان سپری شود، خلافت را در دست خواهند گرفت. این وصف مطابق با زمان خلافت خلفای نخستین (ابوبکر، عمر

ص: 108

1- مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ابوالحسن علی بن ابی بکر هیشمی، تحقیق: حسام الدین القدسی، ج 5، ص 238.

2- همان، ص 247.

و عثمان) و خلفای بنی امیه است که اولین دسته از سلاطین هستند.

پس سه خلیفه نخست جزو خلفای مذموم در این حدیث به شمار می آیند. سه خلیفه نخست، انتخاب شده خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند، بلکه با عملکردی ظالمانه، خلیفه منتخب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را کنار زدند و اولین کسانی بودند که منصب و مقام خلافت را در اسلام غصب کردند. در واقع سلطنت موروثی بنی امیه هم تداوم انحراف بزرگی بود که ابتدا با خلافت غاصبانه سه خلیفه نخست، در دنیای اسلام شروع شد.

غصب مقام خلافت اسلامی از سوی سه خلیفه نخست، با حق محوری و رعایت عدالت در تضاد است و سه خلیفه نخست در این موضوع حیاتی، خلاف عدالت عمل کردند؛ هرچند در کلام خود، دیگران را به عدالت محوری و حق گستری دعوت کرده باشند.

تفاوت فراوانی میان حکومت علی علیه السلام، با حکومت سه خلیفه نخست وجود دارد. در اصل پذیرش خلافت، علی علیه السلام خلافت را در اختیار گرفت، چون انتخاب شده خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای این امر بود و احادیث مختلف در اثبات جانشینی ایشان از سوی خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شد. از سوی دیگر از مفاد برخی احادیث، رویکرد حق مداری مطلق علی علیه السلام روشن می شود. مثلاً در حدیث «الحق مع علی و علی مع الحق یدور حیثما دار» پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می فرماید که «حق با علی است و علی با حق است و هر جا که حق باشد، علی در آنجاست». این حدیث در منابع روایی اهل سنت، مانند مسند ابی یعلی موصلی نقل شده است و ابن ابی بکر هیشمی بعد از نقل این روایت می گوید: «رواه ابویعلی و رجاله ثقات»؛⁽¹⁾ «این روایت را ابویعلی نقل کرده و راویان آن مورد اعتماد هستند».

مفاد این حدیث روشن کننده این مهم است که علی علیه السلام، قرین حق است و این

ص: 109

1- احقاق الحق و ازهاق الباطل، ج 5، ص 625؛ مناقب امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن المغازلی، تحقیق: ابو عبدالرحمن التركي، ص 170؛ مسند ابی یعلی، احمد بن علی بن المثنی، تحقیق: حسین سلیم اسد، ج 2، ص 318؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 4، ص 97 و ج 7، صص 235 و 236.

صفت، با ظلم کردن و عالم بی عمل بودن که وصف خلفای مذمت شده در دو حدیث پیش گفته است، در تضاد است؛ زیرا کسی که قرین حق باشد، ظلم نمی کند، همواره به دنبال رعایت حق دیگران است و حقایق و اصولی که دیگران را به انجام دادن آن امر می کند، خود نیز انجام می دهد.

ب) تفسیر حدیث به خلفای راشدین و خلفای اموی مورد اجماع امت

اشاره

قاضی عیاض، ابن حجر هیثمی و ابن حجر عسقلانی با تکیه بر دلیل دیگری (اجماع امت)، خلفای راشدین و برخی از خلفای بنی امیه را مصداق دوازده خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله می دانند. هرچند این دسته از علمای اهل سنت، نظرات و احتمالات دیگری را هم در تفسیر این حدیث ارائه کرده اند، ولی این تفسیر از تفاسیر مهم آنهاست. به ویژه ابن حجر عسقلانی بر این تفسیر تأکید دارد و آن را بر دیگر تفسیرش از حدیث «اثنا عشر خلیفه» ترجیح داده است. (1)

قاضی عیاض در شرح حدیث اثنا عشر می گوید:

گویا مراد از این حدیث و احادیث مشابهش، این است که این افراد در زمان عزت خلافت، قوت و استقامت اسلام خلیفه شده اند و خلفای اثنا عشر، کسانی هستند که بر آنها اجماع شده است و این وصف در کسانی که مردم بر آنها اجماع کرده اند تا پایان یافتن حکومت بنی امیه و استیصال بنی امیه، وجود داشته است. (2)

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در تأیید نظر قاضی عیاض گفته است:

این سخن قاضی نیکوترین و برترین سخنی است که در مورد این حدیث گفته شده است؛ به خاطر تأیید شدن آن با گفته پیامبر صلی الله علیه و آله که در برخی از طرق صحیح آمده

ص: 110

1- لازم به ذکر است، نظر دوم قاضی عیاض، ابن حجر عسقلانی و ابن حجر هیثمی که مورد تأکید ابن حجر هیثمی است، وجود دوازده خلیفه صالح، بدون لزوم توالی خلافت آنان است که این نظر هم به تفصیل، ذیل عنوان «نظر سوم علمای اهل سنت» مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت.

2- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 215.

«كُلَّهُمْ يَجْتَمِعُ عَلَيْهِ النَّاسُ» و منظور از اجتماع، گردن نهادن مردم بر بیعت با آنهاست و کسانی که مردم بر آنها اجماع کردند، خلفای سه گانه و سپس علی علیه السلام است تا اینکه امر حکمین در صفین واقع شد. سپس در آن روز معاویه خلیفه نامیده شد و در زمان صلح با حسن علیه السلام بر او اجماع کردند.

سپس به هنگام مرگ یزید و بعد از قتل ابن زبیر، اختلاف شد که بر عبدالملک اجماع کنند و سپس بر ولید، سپس سلیمان، سپس یزید و سپس هشام، اجماع کردند و مابین سلیمان و یزید، بر عمر بن عبدالعزیز اجماع شد. پس این افراد، هفت نفر هستند که بعد از خلفای راشدین بر سر کار آمدند و نفر دوازدهم، ولید بن یزید بن عبدالملک است که به هنگام مرگ عمویش هشام، بر او اجماع کردند.

آن گاه بر وی قیام کردند و او را به قتل رساندند و بعد از آن به خاطر فتنه هایی که مابین باقیمانده بنی امیه رخ داد، اجماع مردم بر خلافت کسی صورت نگرفت و در زمان عباسیان هم، اجماع مردم بر خلافت کسی صورت نگرفت؛ زیرا مغرب اقصی از دست آنها خارج شد و در زمان عباسیان، مروان بن اندلس غلبه کردند؛ تا جایی که در زمان بنی عباس، مروان را به عنوان خلیفه می شناختند و کار تا جایی پیش رفت که از خلافت عباسیان، جز نامی باقی نماند. (1)

افرادی که طبق نظر نخست ابن حجر عسقلانی، اجماع امت بر آنها واقع شد و به همین دلیل آنها را خلفای دوازده گانه می داند، از این قرارند: ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان، ولید، سلیمان، یزید (و مابین سلیمان و یزید، عمر بن عبدالعزیز قرار گرفته)، هشام و ولید بن یزید بن عبدالملک. (2)

ص: 111

-
- 1- الصّواعق المحرقة علی أهل الرّفص و الصّدّال و الرّندقه، ابن حجر هیتمی، ج 1، ص 53؛ المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج 12، ص 201؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج 13، ص 214.
 - 2- فتح الباری شرح صحیح بخاری، ج 13، صص 214 و 215.

به نظر بیهقی نیز ولیدبن یزیدبن عبدالملک، آخرین خلیفه خلفای اثناعشر است. (1) ابن تیمیه و عاصمی حنبلی نیز به غیر از ولیدبن یزیدبن عبدالملک، همین افراد را خلفای دوازده گانه می دانند. عاصمی در تأیید اینکه خلفای اثناعشر از بنی امیه اند، می گوید: «بنی امیه جز بدگویی از علی علیه السلام و تأخیر نماز از وقتش، اشکال دیگری نداشتند». (2) صدیقی عظیم آبادی نیز همین افراد را نام می برد، با این تفاوت که عمر بن عبدالعزیز را جزو آنها می داند و یزید را از خلفای اثناعشر نمی داند. (3)

نقد و بررسی

یک - عدم مداخلت اجماع امت در خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله

مسئله ای که طرفداران بنی امیه برای القای نظرات خویش بسیار بر آن تأکید می کنند، خلافت حقیقی جامعه است که برای مدت زمان طولانی در اختیار آنها بود. آنها در اثبات خلافت حقیقی، مسئله اجماع امت را مطرح می کنند و استدلال می کنند که افرادی که مردم با آنها بیعت کرده اند، خلفای مورد نظر رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و آنهايي که مورد اجماع امت نبودند و با برخی از مسلمانان سرکش در جنگ بودند، جزو این دوازده نفر نیستند.

ولی نبود اجماع بر رهبر جامعه و در جنگ بودن یا نبودن او با دیگران، ملاک مناسبی برای تعیین جانشینان برحق پیامبر صلی الله علیه و آله نیست. اشکالاتی که بر روش اجماع در فصل نخست این کتاب وارد شد نیز مؤید این مسئله است که استناد به اجماع امت بر خلفای راشدین و خلفای اموی، نمی تواند ملاک و شاخص صحیحی برای تشخیص خلفای دوازده گانه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله باشد.

ص: 112

1- دلائل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشریعه، ج 6، ص 520.

2- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، ص 238؛ آل رسول الله و أولیاءه، محمد بن عبدالرحمن عاصمی حنبلی، ج

1، ص 69؛ أبوبکر الصدیق أفضل الصحابه وأحقهم بالخلافه، محمد بن عبد الرحمن عاصمی حنبلی، ج 1، ص 111.

3- عون المعبود شرح سنن أبی داود، ج 11، ص 246.

چنان که ذکر شد، استدلال بیشتر عالمان سنی که اکثر دوازده خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله را خلفایی از بنی امیه می دانند، این است که به ادعای آنها، پیامبر صلی الله علیه و آله در دنباله حدیث فرمود، بر این دوازده خلیفه، اجماع امت واقع می شود و علمای اهل سنت مدعی بودند که بر این دسته از خلفای اموی، اجماع شده است.

در نقد این نظر باید گفت عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» که مستمسک این دسته از علمای اهل سنت قرار گرفته، از نظر سندی وضعیت مطلوبی ندارد و بر خلاف اصل حدیث که صحیح بودن آن ثابت شد، از درجه صحت برخوردار نیست؛ پس نمی توان به کمک این عبارت، دوازده خلیفه مورد نظر را شناخت.

چنان که در فصل سوم، اسناد روایت «اثنا عشر خلیفه» را ذکر کردیم، عبارت «كلهم تجتمع علیه الامه» در روایات رسیده از صحابه از جمله ابن مسعود و انس، وجود ندارد و در برخی از روایات رسیده از عبدالله بن عمرو بن العاص هم وجود ندارد (از جمله روایاتی که خزاعی مروزی و تویجری از عبدالله بن عمرو بن العاص ذکر کرده اند) و صرفاً در برخی از نقل های روایت جابر بن سمره، ذکر شده و حتی در سایر نقل های جابر بن سمره نیز (از جمله روایت بخاری و موصلی از جابر بن سمره) این قید وجود ندارد. با توجه به اسنادی که ذکر کردیم، نتیجه می گیریم که عبارت «كلهم تجتمع علیه الامه» برخلاف اصل حدیث، از درجه شهرت برخوردار نیست.

این قید در سنن ابی داود آمده است و طبرانی هم در معجم کبیر آن را به سند ذیل نقل کرده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ يُوسُفَ، وَحَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، ثنا شِهَابُ بْنُ عَبَّادٍ، قَالَ: ثنا إِبرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ، عَنِ ابْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَأْتِيَ يَوْمَ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» قَالَ إِسْمَاعِيلُ: أَظُنُّ ظَنًّا أَنَّ أَبِي قَالَ: «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ». (1)

ص: 113

جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «دین اسلام تا زمانی که دوازده خلیفه قیام کنند، بر پا خواهد بود؛ اسماعیل اضافه می کند که به گمانم که پدرم گفت «امت اسلام بر هر کدام از دوازده خلیفه اجماع می کنند».

لازم به ذکر است، در هر دو سند ابی داود و طبرانی، اسماعیل و پدرش ابی خالد و جابر بن سمره قرار دارند و از عبارت و لفظ اسماعیل در حدیث طبرانی معلوم است که عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» را با شک و گمان به حدیث می افزاید، نه با یقین. از نظر آلبانی هم کل حدیث به غیر از عبارت «تجتمع علیه الأمة» صحیح است (1) صدیقی عظیم آبادی هم (که خود از طرفداران اموی بودن خلفای اثناعشر است) در این مورد به نظر آلبانی استناد می کند و می گوید، آلبانی کل حدیث را به غیر از قسمت آخر آن، صحیح می داند و می گوید: «صحیح دون قوله تجتمع علیه الأمة» (2).

آلبانی در کتاب سلسله الاحادیث الصحیحه، سند روایت را ضعیف می داند و اضافه می کند که رجال آن، غیر از ابی خالد، ثقه هستند. ذهبی می گوید: «از ابی خالد کسی به جز فرزندش به نقل حدیث نپرداخته است». هر چند ترمذی حدیث را صحیح دانسته و در التقریب، او را فردی مقبول یعنی، لَیِّنُ الْحَدِيثِ دانسته است، ولی حدیث از نظر عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» مفرد است و حدیث به طرق دیگری که گذشت، در صحیح مسلم، ترمذی و مسند احمد (107/5) نقل شده است (3).

پس جدای از اینکه اسماعیل در روایت طبرانی (برخلاف روایت ابی داود) با شک و گمان، عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» را از پدرش نقل کرده است، عبارت مورد نظر مفرد و تنها ناقل آن، ابی خالدی است که تنها پسرش از او نقل حدیث کرده و در بهترین حالت، او را فردی لین الحدیث می دانند. با این اوصاف، عبارت مورد نظر از نظر سندی

ص: 114

1- سنن ابی داود، سجستانی، ج 4، ص 106.

2- عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 244.

3- سلسله الأحادیث الصحیحه و شیء من فقهها و فوائدھا، ج 1، ص 719.

پذیرفتنی نیست. با این اوصاف، نتیجه چنین می شود که عبارت «کلهم تجتمع علیه الامه» (که مستمسک علمای طرفدار بنی امیه در تفسیر این حدیث است)، سند مطمئنی ندارد.

سه - عدم وقوع اجماع امت بر خلفای مورد نظر

علاوه بر اشکالات گذشته از جهت عملی هم اساساً اجماعی بر خلفای راشدین و خلفای اموی واقع نشده است. در مورد اجماع بر خلافت ابوبکر اشکال وارد است؛ زیرا چند تن از صحابه با ابوبکر بیعت نکردند و ابوبکر در زمان خلافت خود، با اصحاب رده (که گروهی از مسلمانان بودند) در جنگ بود. همچنین اجماع امت بر خلافت علی و حسن علیهما السلام، معاویه، یزید، ابن زبیر، مروان بن حکم و... هم صورت پذیرفت؛ زیرا مسلمانان شام از زمان خلافت علی علیه السلام تا پس از شهادتش، تحت بیعت ایشان درنیامدند و معاویه زیر بار بیعت با حسن علیه السلام هم نرفت.

اجماع بر معاویه نیز محقق نشد و صلح امام حسن علیه السلام با او به معنای بیعت با خلافت او نبود و معاویه شرایط صلح را نقض کرد. از طرفی ابن زبیر تا بعد از مرگ یزید زنده ماند، اما یزید هیچ گاه نتوانست از امام حسین علیه السلام و ابن زبیر بیعت بگیرد.

عبارت ابن حجر راجع به صورت پذیرفتن خلافت امام حسین علیه السلام که می گوید: «بر یزیدبن معاویه اجماع کردند و امر خلافت برای حسین علیه السلام صورت پذیرفت، بلکه قبل از آن کشته شد»، اثبات کننده عدم اجماع بر بیعت با یزید است؛ زیرا کشته شدن امام حسین علیه السلام بیانگر بیعت نکردن ایشان با یزید است. حتی بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، عبدالله بن زبیر تا پایان خلافت یزید با او بیعت نکرد. زین العراقی نیز اعتراف می کند که اجماع امت بر یزیدبن معاویه صورت نگرفت. (1)

همچنین طبق نظر علمای اهل تسنن، اهل عراق تا زمان غلبه بر کوفه، و مروانیان برای همیشه، از بیعت با ابن زبیر امتناع ورزیدند و بر مروان هم اجماع صورت نگرفت.

ص: 115

1- مبلغ الأرب فی فخر العرب، الباب الثالث، فصل قبائل لها فضائل، قسم الاولی قریش.

اهل سنت، معاویه بن یزید و مروان بن حکم را به عنوان خلیفه قبول ندارند؛ هرچند زمام امور را در دست گرفتند و از دیدگاه برخی علمای آنها، همچون ابن جوزی، مروان بن حکم غاصب خلافت بود. (1)

چهار - اشکالات لیست خلفای مجمع علیه

بر نظر ابن حجر عسقلانی در لیستی که نام خلفای مجمع علیه را ذکر می کند (که در واقع برگرفته از نظریه اجماع امت بر خلفای راشدین و خلفای اموی است)، اشکالات دیگری هم وارد است؛ از جمله اینکه:

اولاً: در لیست ابن حجر عسقلانی نام تعداد زیادی از خلفایی وجود دارد که اجماع امت بر آنها واقع نشد؛ از جمله علی علیه السلام، یزید، عبدالملک بن مروان، ولید بن یزید بن عبدالملک و...

ثانیاً: نظر ابن حجر عسقلانی مبنی بر اینکه قید «كُلُّهُمْ» در عبارت «كُلُّهُمْ تَجْتَمِعُ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ» یک قید غالبی است و اجماع بر اکثر خلفای اثناعشر صورت گرفته، (2) پذیرفتنی نیست؛ زیرا در عبارت «كلهم تجتمع علیه الامه» که مورد استناد او و دیگر علمای طرفدار بنی امیه قرار گرفته است، عبارت «كُلُّهُمْ» آمده، نه عباراتی مانند «اکثرهم» یا «اغلبهم». بر خلاف نظر ابن حجر عسقلانی، دلیلی ندارد که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله، اکثر خلفای مورد نظر باشد؛ ولی به جای استفاده از عبارات متناسب با معنا، در حدیث مورد نظر از عبارت «كُلُّهُمْ» که معنای دیگری دارد استفاده کنند.

ثالثاً: خلفای دوازده گانه که ابن حجر عسقلانی در این لیست نام می برد، پشت سر هم و به صورت متوالی خلیفه نشده اند و مابین آنها اشخاص دیگری زمام امور مسلمانان را در دست گرفته اند. لازم به ذکر است که این حالت نیز، اشکالات خاص خود را دارد که در نقد نظر سوم علمای اهل سنت، به صورت مشروح بیان خواهد شد.

ص: 116

1- کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ج 1، ص 449.

2- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 214.

بدیهی است خلفای ممتاز شده رسول الله صلی الله علیه و آله، کسانی هستند که از شیوه رهبری و هدایت ایشان پیروی می کنند و به علت پیروی از شیوه رهبری و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای وحدت رویه متناسبی در رهبری جامعه مسلمانان هستند. در نتیجه با وجود وحدت رویه و شیوه حکومتی واحد، باید خلفای اثناعشر، مؤید هم باشند، نه اینکه خلافت همدیگر را قبول نداشته باشند.

ولی خلفایی که این دسته از علمای اهل سنت نام می برند، نه تنها وحدت رویه نداشتند، بلکه مورد تأیید همدیگر نیز نبودند. چنان که عمر بر ابوبکر، عثمان و علی علیه السلام اشکال کرد. (1) همچنین علی علیه السلام (که در نظر اهل سنت از خلفای راشدین است) خلافت شیخین و عثمان را قبول نداشت و درخواست عبدالرحمن بن عوف را در پذیرش خلافت پس از عمر نپذیرفت. (2) حضرت علی علیه السلام در خطبه شمشقیه، خلافت سه خلیفه نخست را ناپجا دانست و بر این باور بود که آنان از بیت المال مسلمانان سوءاستفاده کردند. (3)

جنگ بین علی علیه السلام و معاویه در صفین نیز نشان می دهد که بر خلاف تفسیر مورد بحث، این دو نفر نمی توانند هر دو جزو دوازده خلیفه ممتاز پیامبر صلی الله علیه و آله باشند. از طرفی اهل سنت لا اقل علی علیه السلام را به عنوان خلیفه چهارم (و از جمله خلفای راشدین) قبول دارند و شمشیر کشیدن معاویه در مقابل خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله که مسلمانان او را به عنوان خلیفه پذیرفته اند، قابل جمع شدن با محسوب کردن معاویه به عنوان یکی از

ص: 117

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 158.

2- نپذیرفتن عمل به سیره شیخین از سوی علی علیه السلام و همچنین اعتراض ایشان، به ظاهرسازی و جانبداری عبد الرحمن ابن عوف از عثمان و تلاش برای محروم کردن علی علیه السلام از امر خلافت در روز شورا، در منابع مختلف ذکر شده است. ر. ک: عقد الفرید، ج 5، ص 32؛ الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 445؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 3، ص 297؛ معالم المدرستین، مرتضی عسکری، ج 1، ص 145.

3- نهج البلاغه، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، گردآوری: سید رضی، صص 59 و 60؛ پیام های امام امیر المؤمنین، ناصر مکارم شیرازی، ج 1-2، صص 344 و 345.

خلفای دوازده گانه نیست.

لازم به ذکر است ابن عباس، ابن مسعود و دیگر صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، احادیثی را در نکوهش شدید کسانی (همچون معاویه) نقل می کنند که از جماعت مسلمانان فاصله می گیرند. ابن مسعود نقل می کند: «من فارق الجماعة فقتلوه»؛ (1) «هر کس از جماعت [مسلمانان] جدا شد، او را بکشید».

با توجه به اشکالات کلی که بر نظریه ابن حجر عسقلانی به عنوان یکی از مدافعان اصلی نظریه اجماع امت بر خلفای اثناعشر (که اکثر آنها خلفای اموی بودند) وارد شد، به نظر می آید منظور پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، خلفای مورد نظر ابن حجر و... نیست. لازم به ذکر است، اشکالاتی که در قسمت قبل بر امویان وارد شد، بر این نظر هم وارد است؛ زیرا بیشتر خلفای اثناعشر نامبرده در این نظر هم از بنی امیه هستند.

2. نظر دوم علمای اهل سنت (خلفای اموی و عباسی)

اشاره

برخی از علمای اهل سنت حدیثی را از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل می کنند و بر اساس این حدیث، خلفای دوازده گانه را از بنی امیه و بنی عباس می دانند. حدیث مورد نظر به شرح ذیل است:

تویجری حدیث را از عقبه بن اوس از عبدالله بن عمرو بن العاص نقل می کند و نعیم بن حماد هم در کتاب «الفتن» آن را از عبدالله بن عمرو نقل کرده که می گوید:

در روز یرموک در برخی از کتب این اسامی را یافتیم و در ضمن سخنش این اسامی را نام می برد: ابوبکر صدیق، عمر، عثمان، ملک ارض مقدس و فرزندش (معاویه و یزید)، سفاح، منصور، جابر، امین، سلام، امیر عصب و مردی از قحطان.

آزهری هم این حدیث را نقل کرده و ابن منظور در لسان العرب آن را از آزهری نقل کرده است؛ سپس از قول آزهری گفته است: «این حدیث عجیبی است و اسناد آن

ص: 118

1- الفقیه و المتفقه، خطیب بغدادی، تحقیق: ابوعبدالرحمن عادل الغرازی، ج 1، ص 416.

صحیح است» (1). طبق اسامی نامبرده در این حدیث، برخی از خلفای دوازده گانه از بنی امیه و برخی دیگر از بنی عباس اند.

نقد‌های وارد بر نظر دوّم اهل سنت

الف) شایسته نبودن بنی امیه و بنی عباس

اشکالاتی که بر بنی امیه وارد بود و در نقد خلفای بنی امیه ذکر کردیم و همچنین اشکالاتی که علمای اهل سنت در شایسته نبودن بنی عباس نسبت به خلفای اموی، بر بنی عباس وارد ساختند (که برخی از آنها ذکر شد)، بر این نظر هم وارد است. پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، شأن و منزلت والای این دوازده خلیفه را اثبات کرد. بدیهی است که خلفای اموی و عباسی که مورد اشکال علمای اهل سنت قرار گرفتند، نمی توانند خلفای مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث باشند.

ب) متوالی نبودن خلفای نامبرده

این دسته از خلفای اموی و عباسی، پشت سرهم خلیفه نشدند، پس اشکالات وارد بر نظر سوم علمای اهل سنت (یعنی متوالی نبودن خلفای دوازده گانه که در قسمت بعد ذکر خواهد شد)، بر این نظر هم وارد است.

3. نظر سوم علمای اهل سنت (دوازده خلیفه صالح، بدون لزوم توالی خلافت آنان)

اشاره

برخی علمای اهل سنت از جمله سیوطی، سخاوی، توربشتی، ابن کثیر، عباد بدر، ابن حجر هیثمی و...، معنای حدیث را بشارت به وجود دوازده خلیفه صالح و اقامه کننده حق می دانند؛ با این توضیح که توالی این خلفا و تتابع و پشت سر هم بودن خلافت آنها را یکی پس از دیگری لازم نمی دانند. ابن حجر عسقلانی نیز (علاوه بر شرح نخست خود از حدیث «اثنا عشر خلیفه» که قائل به دوازده خلیفه مورد اجماع بود و آن نظر را احتمال برتر

ص: 119

1- إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراف الساعة، ج 1، ص 207.

در تفسیر این حدیث می دانست)، در احتمال دومی که در تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» ارائه می کند، با نظر این دسته از علمای اهل سنت، هم رأی شده است.

برخی از علمای مذکور، علاوه بر شرح حدیث «اثنا عشر خلیفه»، برخی از مصادیق مورد نظر خود را نیز نام می برند. برای مثال سیوطی، هشت تن از خلفای دوازده گانه را ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام، معاویه، عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز می داند و احتمال می دهد که المهتدی و الظاهر که به نظر او از خلفای عباسی عادل هستند، از خلفای دوازده گانه اند. وی در بیان نام دو نفر باقیمانده می افزاید: «دو نفر دیگر باقی مانده اند که مهدی از اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از آنهاست» و نفر دوم را مسکوت گذاشته و از او نام نمی برد.

بدین ترتیب علامه ای همچون سیوطی، تنها توانسته به گمان خود، نام یازده نفر از خلفای دوازده گانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را - آن هم بر اساس حدس و گمان - مشخص کند. (1)

ابن حجر هیثمی، ابن کثیر، عباد بدر و ابن حجر عسقلانی، برخی از مصادیق مورد نظر خود را بر اساس این شرح از حدیث، به این ترتیب نام می برند:

چهار نفر از خلفای اثنا عشر به ترتیب عبارت اند از خلفای راشدین، یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السلام؛ و عمر بن عبدالعزیز بدون شک از آنهاست و برخی از بنی عباس از آنها می باشند و قیامت برپا نمی شود، مگر اینکه ولایت آنها صورت پذیرد و ظاهراً مهدی بشارت داده شده در احادیث نیز از جمله این خلفاست. (2)

کشمیری هندی، معاویه و مستعصم را به این افراد می افزاید (3) و غیتابی عینی نیز در

ص: 120

1- رک: الحاوی للفتاوی، جلال الدین سیوطی، ج 2، ص 102؛ التماس السعد فی الوفاء بالوعد، شمس الدین أبوالخیر سخاوی، تحقیق: عبدالله بن عبد الواحد الخمیس، ج 1، ص 51؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 245؛ دوازده جانشین، غلامحسین زینلی، ص 47؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 212.

2- عقیده أهل السنه والأثر فی المهتدی المنتظر، ج 1، ص 147؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 65؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 212.

3- العرف الشّدی شرح سنن التّرمذی، ج 3، ص 419.

شرح صحیح بخاری، مهتدی عباسی را به آنها می‌افزاید. (1) برخی از افراد نامبرده در این شرح و تفسیر، اساساً امکان توالی ندارند و در ذکر اسامی خلفای اثنا عشر، پس از علی علیه السلام، عمر بن عبدالعزیز را به عنوان خلیفه بعدی معرفی می‌کنند؛ در حالی که عمر بن عبدالعزیز پس از شهادت علی علیه السلام به دنیا آمد.

از میان علمای اهل سنتی که این شرح را در تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» ارائه داده اند، ابن حجر هیثمی به میزان بیشتری به دفاع از این نظر پرداخته است. ابن حجر هیثمی از قول علامه قونوی، وقوع منکرات قرن هفتم در مصر و شام را دلیلی بر متوالی نبودن خلفای دوازده گانه و تأیید این نظر می‌داند. به این معنی که چون مصر و شام، سرزمین های مقدس و مساجد زمین هستند، در زمان خلافت خلفای مورد نظر، در آنها منکرات رخ نخواهد داد. پس وقوع منکرات قرن هفتم در مصر و شام نشان می‌دهد که قرن هفتم، خالی از خلافت دوازده خلیفه مورد نظر بوده است. به همین خاطر، خلافت این دسته از خلفا، پی در پی نبوده است. همچنین سه حدیث ذیل را در اثبات مدعای خود ذکر می‌کند:

1. تكون النبوه فيكم ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها الله إذا شاء أن يرفعها ثم تكون ملكاً عاضاً فيكون ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون ملكاً جبرياً فتكون ما شاء الله أن تكون، ثم يرفعها إذا شاء أن يرفعها، ثم تكون خلافة على منهاج النبوه، ثم سكت. (2)

نبوت در میان شما تا زمانی که خدا بخواهد، خواهد بود و زمانی که بخواهد، آن را از میان شما برمی‌دارد. سپس ملوک عاض (پادشاهانی که در زمان آنها بر مردم عسف و ظلم وارد می‌شود) تا زمانی که خدا بخواهد، خواهند بود و زمانی که بخواهد، آنها را از میان شما برمی‌دارد. سپس ملوک ستمگر تا زمانی که خدا بخواهد، خواهند بود و

ص: 121

1- عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج 16، ص 74.

2- ر. ک: مبلغ الأرب فی فخر العرب، الباب الثالث، فصل قبائل لها فضائل، قسم الاولى قریش.

زمانی که بخواهد، آنها را از میان شما برمی دارد. سپس خلافت به شیوه نبوت خواهد بود، سپس سکوت فرمودند.

2. لا یلبث الجور بعدی إلا قليلاً حتى یطلع، فکلما طلع من الجور شیء، ذهب من العدل مثله، حتی یولد فی الجور من لا یعرف غیره، ثم یأتی الله تبارک وتعالی بالعدل، فکلما جاء من العدل شیء ذهب من الجور مثله.

بعد از من طولی نمی کشد که جور به وجود می آید؛ پس هر وقت مقداری از جور به وجود آید، مقداری از عدل از بین می رود تا اینکه در زمان جور، افرادی به دنیا می آیند که غیر از جور، چیز دیگری نمی شناسند. سپس خداوند تبارک و تعالی عدل را می آورد (مستقر می سازد)؛ پس هر وقت مقداری از عدل به وجود آید، مقداری از جور از بین می رود.

همچنین او حدیث «خلافه النبوه ثلاثون سنه ثم یكون ملكاً» را دلیل دیگری بر متوالی نبودن خلفای دوازده گانه می داند و مدعی می شود که چهار خلیفه اول، جزو خلفای دوازده گانه اند و میان آنها با سایر خلفای دوازده گانه، برخی از خلفای اموی قرار گرفته اند. (1)

3. أخبرنا به ابو منصور عبدالرحمن بن محمد القزازی قال: أخبرنا ابو بكر أحمد بن علي بن ثابت قال: أخبرنا علي بن أحمد بن عمر المقرئ قال: حدثنا محمد بن عبدالله الشافعي قال: حدثنا معاذ بن المثنى قال: حدثنا مسدد قال: حدثنا يحيى بن أبي يونس قال: حدثنا ابو بحر أن أبا المجلد حدثه وحلف عليه: أنه لا تهلك هذه الأمة حتى يكون فيها اثنا عشر خليفه كلهم يعمل بالهدى ودين الحق، منهم رجال من اهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم، يعيش أحدهم أربعين سنه والأخر ثلاثين سنه. (2)

ابا المجلد بر این گفته قسم خورد که این امت هلاک نمی شود تا اینکه دوازده خلیفه که همگی بر سبیل هدایت و دین حق عمل می کنند، بر آن ولایت کنند که دو نفرشان

ص: 122

1- ر. ک: مبلغ الأرب فی فخر العرب، الباب الثالث، فصل قبائل لها فضائل، قسم الاولی قریش.

2- کشف المشکل من حدیث الصحیحین، ج 1، صص 453 و 454.

از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند؛ یکی چهل سال و دیگری سی سال زنده خواهند بود.

نقدهای وارد بر نظر سوم اهل سنت

الف) ناسازگاری این تفسیر با معنای خلیفه

از مهم ترین اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان احادیث و روایات، معرفت بخشی و آگاهی دادن به مسلمانان در موضوعاتی است که در احادیث ایشان مطرح شده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله خلفای خویش را دوازده نفر می داند؛ معنای حدیث چنین است که ایشان، دیگر خلفا را خلیفه خویش نمی داند و چون خلیفه از «خلف» و به معنای پشت و پشت سر است (1)، متوالی نبودن خلفای موردنظر، با معنای خلیفه سازگار نیست.

از آنجا که برداشت معمول و عرفی از پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «اثنا عشر خلیفه» این است که پس از ایشان دوازده خلیفه موردنظرشان، به ترتیب خلیفه می شوند و بین آنها فرد دیگری خلافت نمی کند. اگر قرار بود افراد دیگری بین خلفای موردنظر، مقام خلافت را در دست بگیرند، بی گمان پیامبر صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از گمراهی مسلمانان، در این حدیث یا احادیث دیگر به این موضوع اشاره می کرد. ولی ایشان چنین بحثی را بیان نفرمود و مدعیان این نظر هم ادعای خویش را به چنین بیانی از پیامبر صلی الله علیه و آله مستند نکرده اند. پس تفسیر این حدیث به متوالی نبودن خلفا و فاصله افتادن میان خلافت، صحیح نیست.

ب) عوامل مختلف وقوع منکرات

وقوع منکرات در مصر و شام، صرفاً بیانگر ضعف دینی مردم آن مناطق (آن هم برخی از مردم، نه تمام آنها) است و نمی توان این مسئله را قرینه ای برای خالی بودن آن زمان از خلفای اثنا عشر موردنظر دانست؛ زیرا در بسیاری از موارد، رعایت نکردن

ص: 123

1- المفردات فی غریب القرآن، ص 293؛ لسان العرب، ج 9، ص 82.

دستورات الهی از سوی مسلمانان، موجب وقوع منکرات است، هرچند مردم، خلیفه برحق داشته باشند یا در شهر مقدسی زندگی کنند. با این وصف، ادعا و استدلال قونوی و ابن حجر هیثمی و استناد به وقوع منکرات، پذیرفتنی نیست.

(ج) مفاد حدیث «تكون التَّوبه فيكم ما شاء الله»

به فرض صحیح بودن سند این حدیث (که مستمسک ابن حجر هیثمی قرار گرفته است)، در این حدیث، خلفا بر سه دسته ملوک اعاض، ملوک جبریه و خلفایی که بر منهج پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار می کنند، تقسیم شده اند. بدیهی است که فقط خلفایی که بر منهج پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار می کنند (یعنی دسته سوم) شایستگی خلافت ایشان را دارند و می توانند خلفای موردنظر پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» باشند. حدیث مورد استناد، صرفاً بیان می کند که خلفایی که بر منهج پیامبرند، پس از ملوک اعاض و جبریه خواهند بود و بیانگر این مطلب نیست که بین این دسته از خلفا، خلفای دیگری مقام خلافت را در دست خواهند گرفت.

(د) تضاد حدیث «تكون التَّوبه فيكم ما شاء الله أن تكون» با بنی امیه و بنی عباس

بر خلاف نظر ابن حجر هیثمی که خلفای راشدین و برخی از بنی امیه و بنی عباس را خلفای اثنا عشر می داند، اتفاقاً این حدیث به خوبی نشان می دهد که دو دسته نخست از خلفایی که بر سر کار آمده اند (که طبق تاریخ خلافت، سه خلیفه اول، بنی امیه یا بنی امیه و بنی عباس هستند)،⁽¹⁾ بر منهج رسول الله صلی الله علیه و آله، خلافت نکرده اند و بالتبع خلفای

ص: 124

1- ابن جوزی ترتیب خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله را چنین ذکر می کند: «أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ ثُمَّ الْحَسَنُ فَخَلَعَهُ مَعَاوِيَةَ ثُمَّ يَزِيدَ وَمَعَاوِيَةُ بْنُ يَزِيدَ وَمَرْوَانَ وَعَبْدُ الْمَلِكِ، ثُمَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَخَلَعَ وَقُتِلَ، ثُمَّ الْوَلِيدُ ثُمَّ سُلَيْمَانُ ثُمَّ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ثُمَّ يَزِيدُ ثُمَّ هِشَامُ ثُمَّ الْوَلِيدُ بْنُ يَزِيدَ فَخَلَعَ وَقُتِلَ، وَلَمْ يَنْتَظِمِ لِبَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَهُ أَمْرٌ حَتَّى قَامَ السَّفَّاحُ الْعَبَّاسِيُّ ثُمَّ أَخُوهُ الْمَنْصُورُ ثُمَّ الْمَهْدِيُّ ثُمَّ الْهَادِيُّ ثُمَّ الرَّشِيدُ ثُمَّ الْأَمِينُ فَخَلَعَ وَقُتِلَ، ثُمَّ الْمَأْمُونُ وَالْمُعْتَصِمُ وَالْوَائِقُ وَالْمُتَوَكِّلُ وَالْمُنْتَصِرُ ثُمَّ الْمُسْتَعِينُ فَخَلَعَ ثُمَّ قُتِلَ، ثُمَّ الْمُعْتَزُّ وَالْمُهْتَدِيُّ وَالْمُعْتَمِدُ وَالْمُعْتَصِدُ وَالْمُكْتَفِيُّ ثُمَّ الْمُقْتَدِرُ فَخَلَعَ ثُمَّ أُعِيدَ فَقُتِلَ، ثُمَّ الْقَاهِرُ وَالرَّاضِي وَالْمُتَّقِيُّ وَالْمُكْتَفِيُّ وَالْمُطِيعُ ثُمَّ الطَّائِعُ فَخَلَعَ، ثُمَّ الْقَادِرُ وَالْقَائِمُ وَالْمُقْتَدِيُّ وَالْمُسْتَظْهِرُ وَالْمُسْتَرَشِدُ ثُمَّ الرَّاشِدُ فَخَلَعَ وَقُتِلَ»؛

موردنظر پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند. در این حدیث گفته شده که پس از نبوت ملک و پادشاه روی کار می آید و پس از آنها خلافت بر روش پیامبر صلی الله علیه و آله، به وجود می آید. پس تفسیر صورت گرفته با این حدیث، تأیید نمی شود.

ه) ارتباط نداشتن حدیث «لا یلبث الجور بعدی» با موضوع

ابن حجر هیشمی از حدیث «لا یلبث الجور بعدی إلا قليلاً حتی یطلع، فکلما طلع...» برای اثبات فاصله افتادن میان خلفای اثناعشر بهره گرفته است و تأخیر در استقرار عدالت پس از جور را دلیل متوالی نبودن خلفای اثناعشر می داند. ولی استدلال او بر این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: وجود جور به جای عدل، ممکن است دلایلی غیر از خلافت خلفای اثناعشر داشته باشد و این حدیث صرفاً بیان می کند که شدت و ضعف عدل و جور در زمان های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، مختلف است و این موضوع می تواند دلایل متفاوتی داشته باشد؛ از جمله اینکه عدل خواهی یا جورطلبی مردم در زمان های متفاوت، مختلف است، نه اینکه عامل عدل یک دوره لزوماً خلافت خلیفه ای از خلفای اثناعشر و عامل ظلم، منحصرأ نبود یکی از آن خلفا در مسند و مقام خلافت باشد.

ثانیاً: اگر تنها عامل استقرار عدل، خلافت خلفای نامتوالی باشد، به علت نامتوالی بودن خلافت خلفای اثناعشر، باید عدل هم در دوره هایی نامتوالی مستقر شود؛ ولی در حدیث مورداستناد، عکس این حالت بیان شده است:

[به صورت متوالی]، هر بار مقداری از جور به وجود می آید و مقداری از عدل از بین می رود و پس از استقرار کامل جور، هر بار [به صورت متوالی]، مقداری از عدل مستقر می شود.

چنان که مشهود است، این حدیث و معنای آن، ربط روشنی به مسئله خلفای اثناعشر

ندارد و ربط دادن آن با این موضوع از سوی ابن حجر همیشه، تکلف آشکار است.

(و) ارتباط نداشتن حدیث «خلافه النبوه ثلاثون» با موضوع

در حدیث سفینه صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، مدت خلافت بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله، سی سال ذکر شده است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در مدت سی سال، بیش از پنج نفر خلافت نکردند؛ ولی طبق حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، خلفای ایشان، دوازده نفر هستند. چنان که معلوم است، میان این دو حدیث، به ظاهر تضادی وجود دارد. علمای اهل سنت در رفع تضاد بین حدیث سفینه با حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» گفته اند:

خلافت کامله سی سال است که منحصر در پنج نفر بوده است و منظور از خلافت خلفای اثنا عشر، مطلق خلافت است که حتی شخصی مانند یزید هم از جمله این خلفا شمرده شده است. (1)

تفسیر علمای اهل سنت، مبنی بر خلافت مطلق، پذیرفتنی نیست؛ زیرا اگر منظور خلافت مطلق باشد، تاکنون بیش از صد خلیفه بر جامعه اسلامی حکومت کرده اند، نه دوازده نفر. پس منظور از خلافت دوازده نفر، مطلق خلافت نیست، بلکه خلافت این دوازده نفر، ممتاز از خلافت دیگران است. تضاد بین دو حدیث این گونه رفع می شود که به فرض صحیح بودن سند روایت سفینه، مراد رسول الله صلی الله علیه و آله از این حدیث، بیان تفاوت و تمییز خلافت خلفای اثنا عشر، با خلافت ظاهری افرادی است که در واقع، خلافت را در دست گرفته اند.

احتمالاً حدیث سفینه، بیانگر این مطلب باشد که خلفای سی سال نخست، خلافت را به سلطنت تغییر ندادند؛ ولی خلافت پس از سی سال، به ملک و پادشاهی تغییر می یابد؛ زیرا برخلاف ملوک بنی امیه، در زمان ابوبکر، عمر و عثمان، هنوز خلافت به سلطنت تبدیل نشده بود و مراد از خلافت در حدیث «اثنا عشر خلیفه» هم غیر از مطلق خلافت است که با نقد و بررسی نظرات مختلف در پی کشف و اثبات آن هستیم.

ص: 126

چنان که ذکر شد، حدیث «خلافه النبوه ثلاثون سنه ثم یكون ملكاً» می‌خواهد ملوک بنی امیه را از دیگر خلفا تمییز دهد و این حدیث، بیانگر پادشاهی بنی امیه است و لزوماً رابطه مستقیمی بین خلافت مذکور در حدیث «خلافه النبوه ثلاثون سنه ثم یكون ملكاً» با خلفای اثناعشر وجود ندارد.

ز) توالی خلفا، عامل صلاح و عزت دین

پیامبر صلی الله علیه و آله با حدیث «اثناعشر خلیفه» بیان کرد که غیر از دوازده خلیفه موردنظر، دیگر خلفا، لیاقت و توان اداره جامعه را به نحو مطلوب ندارند. در برخی از طرق حدیث اثناعشر، صالح، ظاهر، طاهر، هادی و عزیز بودن دین، همراه با خلافت خلفای دوازده گانه ذکر شده است. (1) از جمله مهم ترین عوامل حفظکننده دین، وجود رهبری است که بتواند جامعه را در مسیری که پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت کرده، مدیریت و رهبری کند.

بدیهی است که محقق شدن اوصاف مذکور برای دین، نیازمند بهترین بودن خلیفه از هر لحاظ است. حتی با وجود داشتن شرط لازم (خلافت دوازده خلیفه لایق به صورت متوالی) باز هم ممکن است به علت نداشتن دیگر شرایط، از جمله پیروی نکردن مردم از دستورات خلیفه، صفات مذکور محقق نشود.

پس خداوند متعال، همواره شخصی را در میان مردم قرار می‌دهد که بهترین فرد برای رهبری جامعه است و از عهده این کار برمی‌آید تا مردم بتوانند با رهبری او، دین خویش را حفظ کنند. از لطف خداوند به دور است که امت اسلام را حتی برای مدت کوتاهی، خالی از رهبری لایق (یکی از خلفای اثناعشر) رها کند تا اگر مردم شرایط مربوط به خودشان را لحاظ نمودند، با وجود امام و رهبری لایق، امکان تحقق صفات مذکور برای دین آنها وجود داشته باشد.

طبق این مبنا دوازده نفر موردنظر رسول خدا نیز باید افرادی باشند که از نظر زمانی،

ص: 127

1- مسند احمد بن حنبل، ج 34، صص 409-420؛ سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 418؛ مستخرج أبی عوانه، ج 4، ص 370.

به صورت متوالی و بدون وقفه رهبری جامعه را در دست گیرند.

پس این فرض که میان خلفای اثناعشر فاصله شود و رهبران نالایقی میان آنها رهبری جامعه را در دست گیرند، باطل است.

4. نظر چهارم اهل سنت (دوازده خلیفه هم زمان)

اشاره

در نظر برخی از علمای اهل سنت، حدیث «اثناعشر خلیفه» بیانگر وجود دوازده خلیفه در یک زمان واحد است که هر کدام از آنها را طایفه ای تبعیت می کنند. (1) قاضی عیاض (2) گفته است که با بررسی تاریخ، این نظر بعید به نظر نمی رسد؛ زیرا به تنهایی در اندلس بعد از سال 430، در زمان واحد سیزده نفر بودند که همگی ادعای خلافت داشتند و ملقب به خلیفه بودند و در همین زمان در مصر، شخص دیگری خلیفه بود و خلیفه عباسی هم در بغداد خلافت می کرد؛ غیر از افراد دیگری که در سایر نقاط زمین ادعای خلافت داشتند. (3)

این دسته از علما استدلال می کنند که اگر منظور پیامبر صلی الله علیه و آله، خلفای دوازده گانه ای نباشد که به صورت همزمان خلافت کنند، لازم می آید که پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه حدیث موردنظر، نام این خلفا را ذکر می فرمود، نه اینکه صرفاً وجود دوازده خلیفه را بیان کنند و ما را از اخبار و نام آنها فرو گذارند و رها کردن ادامه حدیث بدون هیچ گونه توضیحی، بیانگر هم زمان بودن خلافت آنهاست. مهلب (4) هم این نظر را برگزیده است. (5)

ص: 128

1- عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 245.

2- عیاض بن موسی سبیتی، عالم و قاضی مشهور مغرب اقصی، آثاری در حدیث و تاریخ نگاشته است؛ از جمله شرح صحیح مسلم و مشارق الانوار. او در مراکش در سال 544 ه. ق درگذشت.

3- المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج 12، ص 201.

4- از شارحان حدیث اهل سنت که ابن بطال قرطبی، شارح صحیح بخاری از او نقل حدیث کرده است و ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح احادیث صحیح بخاری، بسیار به آراء او استناد می کند.

5- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، صص 211 و 212.

در صورتی که این شرح در مورد حدیث

«يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً» صحیح باشد، این موضوع مطرح می شود که با وجود خلفایی که با اقتدار بر امت اسلام حکومت کردند، بی توجهی پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد این خلفا و متذکر شدن دوازده خلیفه که همگی در یک زمان حکومت می کنند از سوی ایشان، دلیل خاصی داشت که همان برحق بودن این دسته از خلفا نسبت به دیگر خلفا خواهد بود.

تقدّمهای وارد بر نظر چهارم اهل سنت

الف) وجود هرج و مرج در زمان خلفای همزمان

از آنجا که خلیفه مسلمانان، مسئول امور دینی و دنیوی مسلمانان است، باید در بسیاری از این مسائل وحدت رویه ای برای تمام جهان اسلام اتخاذ کند تا دنیای اسلام با پیروی از دستورات واحد، به صورت هماهنگ و نامتناقض عمل کند و در رویارویی با دیگر مذاهب و ملت ها در سطح جهانی به صورت یکپارچه ظاهر شود. ولی با وجود سلايق و نظرات متعدد دوازده خلیفه هم زمان، عملاً این مهم محقق نمی شود و مسلمانان مناطق مختلف در برخورد با مسائل گوناگون و اجرای دستورات دینی و دنیوی، وحدت رویه نخواهند داشت؛ زیرا هر کدام از خلفا، نظرات و اهداف خاص خود را بر اساس سلايق خود پیش می برند که در بسیاری از موارد، با اهداف و نظرات دیگر خلفا و وضعیت دیگر قلمروهای اسلام نامتناسب است.

بدیهی است خلافت دوازده خلیفه هم زمان هیچ گاه نمی تواند یکپارچگی و قدرتی را داشته باشد که در خلافت یک نفر واحد ایجاد می شود و وجود دوازده خلیفه هم زمان موجب هرج و مرج در سطح جامعه اسلامی است و این مسئله با متون روایی اهل سنت متناقض است؛ زیرا در منابع روایی اهل سنت، از جمله در سنن ابی داود در آخر حدیث موردنظر آمده است:

«فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَتَتْهُ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: تُمْ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ: «تُمْ»

ص: 129

يَكُونُ الْهَرَجُ» (1). یعنی هرج و مرج پس از دوران خلافت دوازده خلیفه به وجود خواهد آمد، نه در زمان خلافت آنها و وجود دوازده خلیفه هم زمان، خود بیانگر وجود هرج و مرج فراوان در زمان آنهاست که نتوانسته به خلافت فرد واحدی منجر شود.

(ب) کذب خلفای هم زمان و قبول نداشتن همدیگر

بدیهی است خلفای ممتاز شده رسول الله صلی الله علیه و آله کسانی هستند که از شیوه رهبری و هدایت ایشان پیروی می کنند و به علت پیروی از شیوه رهبری و سنت های پیامبر صلی الله علیه و آله، دارای وحدت رویه در رهبری جامعه مسلمانان هستند. با داشتن وحدت رویه و شیوه حکومتی واحد، باید خلفای اثناعشر مؤید هم باشند، نه اینکه خلافت همدیگر را قبول نداشته باشند. ولی دوازده خلیفه سال 430، مؤید هم نبودند؛ زیرا در مقابل هم ادعای خلافت کردند و ادعای خلافت هر کدام از آنها، به معنای این است که خلافت دیگران را قبول ندارد و خود را نسبت به خلافت، مستحق تر از دیگران می بیند.

اگر خلافت هر کدام از آنها مورد تأیید دیگران بود، باید با او بیعت می کردند، نه اینکه به جای بیعت با خلیفه، در برابر خلیفه، ادعای خلافت کنند. وجود دوازده خلیفه هم زمان به این معناست که هر کدام خود را برتر از دیگران می داند؛ زیرا هیچ کدام از این دوازده نفر، سایرین را به عنوان خلیفه قبول ندارد که در مقابل آنها ادعای خلافت کرده است و اگر کسی خود را برتر از دیگران نداند، ادعای خلافت نمی کند. پس این افراد خلافت هم را قبول نداشتند که هر کدام ادعای خلافت کردند.

از سوی دیگر، تنها شایستگی یک نفر از آنها بیش از همه است. به عبارت دیگر اگر نگوییم خلفای سال 430 همگی (در ادعای برتریشان نسبت به مابقی) دروغگو بودند، باید گفت یک نفر از آنها از دیگران برتر و ادعای خلافت دیگران ناروا بود. چنین خلفایی که حتی همدیگر را قبول نداشتند، نمی توانند همان خلفای ممتاز مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «اثناعشر خلیفه» باشند.

ص: 130

با توجه به نیاز خلافت اسلامی به یکپارچگی و قدرتی که در نقد اول بحث شد، خلافت خلفای هم زمان، عین جدایی خلفا و امت اسلامی است و این مسئله با عزت خلفا و اسلام که در برخی از اقوال حدیث «اثنا عشر خلیفه» ذکر شده، در تناقض است.

د) اشکال بدرالدین غیتابی بر خلفای هم زمان

برخی از علمای اهل سنت همچون بدرالدین غیتابی (شارح صحیح بخاری) بر این نظر اشکال می کنند:

در یک زمان بیش از یک خلیفه جایز نیست؛ زیرا شارع، امر به بیعت و وفای به بیعت خلیفه کرده است. سپس شارع دستور به گردن زدن هر کس داده است که با او نزاع کند [پس خلفای دیگر که با خلیفه نزاع می کنند، طاعی اند و خلیفه نیستند]. از طرفی این افراد، اسماً خلیفه اند و حل و فصل امور در دست آنها نیست. (1)

همچنین مسلم بن حجاج در صحیح خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند: «اذا بویع لخلیفین فاقتلوا الآخر منهما»؛ (2) «هرگاه برای دو خلیفه بیعت گرفته شد، نفر دوم را بکشید». بدیهی است که افراد طاعی که باید گردن زده شوند، نمی توانند خلفای ممتاز موردنظر باشند.

5. نظر پنجم اهل سنت (خلفای پس از حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

اشاره

احتمال دومی که ابن جوزی در بیان حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» ارائه می کند، چنین است که از قول ابوالحسین بن المنادی می گوید: خلافت این دوازده خلیفه بعد از مرگ مهدی که در آخر الزمان خروج می کند خواهد بود و ما در کتاب «دانیال» خوانده ایم:

إِذَا مَاتَ الْمُهْدِيُّ مَلَكَ خَمْسَةَ رِجَالٍ وَهُمْ مِنْ وَلَدِ السَّبْطِ الْأَكْبَرِ - يَعْنِي ابْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ،

ص: 131

1- عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج 16، صص 73-75.

2- الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 6، ص 23.

ثُمَّ يَمْلِكُ بَعْدَهُمْ خَمْسَةَ رِجَالٍ مِنْ وَلَدِ السَّبْطِ الْأَصْغَرِ، ثُمَّ يُوصِي آخِرَهُمْ بِالْخِلاَفَةِ لِرَجُلٍ مِنْ وَلَدِ السَّبْطِ الْأَكْبَرِ فَيَمْلِكُ، ثُمَّ يَمْلِكُ بَعْدَهُ وَكَدَهُ، فَيَتِمُّ بِذَلِكَ اثْنَا عَشَرَ مَلِكًا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مَهْدِيٌّ. (1)

هنگامی که مهدی می میرد، پنج مرد از اولاد سبط اکبر (حسن بن علی علیه السلام)، ملک می شوند. سپس پنج مرد از اولاد سبط اصغر (حسین بن علی علیه السلام)، ملک می شوند که آخرین آنها بر خلافت شخصی از فرزندان سبط اکبر وصیت می کند. پس او ملک می شود و بعد از او فرزندش ملک می شود و دوازده ملک که هر کدام از آنها هدایتگر است، تکمیل می شوند.

ابن المنادی می افزاید: در روایت ابی صالح از ابن عباس یافتیم که به هنگام بحث از مهدی گفت:

اسْمُهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، وَهُوَ رَجُلٌ رُبْعَةٌ مَشْرَبٌ حَمْرَةٌ، يَفْرَجُ اللَّهُ بِهِ عَنِ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ كَرْبٍ، وَيَصْرِفُ بَعْدَهُ كُلَّ جَوْرٍ، ثُمَّ يَلِي الْأَمْرَ بَعْدَهُ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا خَمْسِينَ وَمِائَةً، فَسْتَه مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَوَاحِدٌ مِنْ وَلَدِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَخَمْسَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، ثُمَّ يَمُوتُ فَيَفْسُدُ الزَّمَانُ وَيَعُودُ الْمُنْكَرُ. (2)

اسمش محمدبن عبدالله است...، بعد از او دوازده نفر به مدت 150 سال ولایت می کنند که شش نفرشان از فرزندان حسن علیه السلام و یکی از فرزندان عقیل بن ابی طالب و پنج نفر از فرزندان حسین علیه السلام هستند و پس از آن، زمان فاسد می شود و منکر باز می گردد.

وی اضافه می کند که كَعْبُ الْأَحْبَارِ گفته است: «يَكُونُ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا، ثُمَّ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ فَيَقْتُلُ الدَّجَالَ»؛ (3) «دوازده مهدی خواهند آمد؛ سپس روح الله نازل می شود و دجال را به قتل می رساند».

ص: 132

1- كشف المشكل من حديث الصحيحين، ج 1، ص 453.

2- همان، صص 453 و 454.

3- همان.

مخالفت احادیث با نظر ابن المنادی

ابن حجر عسقلانی در رد نظر ابن المنادی چنین می گوید: «وجهی که ابوالحسین بن المنادی در شرح حدیث بیان کرده است، واضح نیست». سپس حدیث ذیل را که از سوی طبرانی از طریق قیس بن جابر الصدفی از پدرش از جدش اخراج شده است، نقل می کند.

سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي خُلَفَاءُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِ الْخُلَفَاءِ أُمَرَاءُ وَمِنْ بَعْدِ الْأُمَرَاءِ مُلُوكٌ وَمِنْ بَعْدِ الْمُلُوكِ جَبَابِرَةٌ ثُمَّ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جُورًا ثُمَّ يُؤَمِّرُ الْقَحْطَانِي فَوَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا هُوَ دُونَهُ. (1)

بعد از من خلفا خواهند آمد و بعد از خلفا، امرا و بعد از امرا، ملوک و بعد از ملوک، جبابره (ستمگران) خواهند بود. سپس مردی از اهل بیت من خروج خواهد کرد که زمین را از عدل پر خواهد کرد؛ چنان که از جور پر شده بود. سپس قحطانی به قدرت می رسد. قسم به کسی که به حق مرا مبعوث کرد، کمتر از او نخواهد بود.

طبق این حدیث، زمان خلفای دوازده گانه قبل از خروج مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود و ابن حجر می گوید این حدیث بر آنچه ابن المنادی از کتاب دانیال نقل کرده، وارد است. (2) این نظر در میان علمای اهل سنت طرفدار چندانی ندارد. از این رو در نقد آن به همین مقدار بسنده می کنیم.

6. اشکالات کلی وارد بر عموم نظرات اهل سنت

اشاره

علاوه بر نقدها و اشکالاتی که به صورت مجزا بر هر یک از تفاسیر و شروح علمای اهل سنت وارد شد، اشکالات دیگری هم وجود دارد که به صورت کلی بر تمام نظرات آنها وارد است. در ذیل برخی از این اشکالات را ذکر می کنیم:

ص: 133

1- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 213.

2- همان.

الف) اهمیت دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به معرفی خلفا

شرح های مختلف و فراوانی که بر حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» از سوی علمای اهل سنت مطرح شده و اختلاف نظرهای فراوانی که میان علمای اهل سنت در تفسیر این حدیث وجود دارد، به خوبی بیانگر اهمیت این حدیث و ذکر مصادیق آن در میان علمای اهل سنت است. از طرفی مسئله امامت و خلافت مسلمانان و مصادیق معرفی شده خلفا از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، در نزد شیعیان هم از اهمیت فوق العاده برخوردار است.

این اهمیت خود نشان می دهد که چنین مسئله ای که تا به این حد برای مسلمانان مهم است، بی گمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از اهمیت بسزایی برخوردار بود و ثابت می کند که برخلاف نظر برخی از علمای اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه بدون توجه به این مهم و بدون معرفی کردن خلفای اثنا عشر، جامعه اسلامی را رها نکرد.

ب) اشکال مبهم ماندن نام خلفا

از طرفی ادعای اهل سنت مبنی بر اینکه مبهم گذاشتن نام خلفا به مانند مبهم ماندن شب قدر و ابهام در ساعت اجابت روز جمعه است و استدلال آنها مبنی بر اینکه دین اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله این موارد را دقیقاً مشخص نکرده اند، پذیرفتنی نیست. آنها استدلال کرده اند که اهمیت ابهام شب قدر و ابهام در ساعت اجابت روز جمعه به علت اینکه امور شرعی هستند، بیش از مبهم گذاشتن نام خلفا است؛ زیرا موضوع خلافت، یک مسئله وجودی است و از تکالیف شرعی به حساب نمی آید و هنگامی که شب قدر و ساعت اجابت روز جمعه، مبهم مانده اند و ابهام آنها اشکالی بر دین اسلام وارد نمی سازد، به طریق اولی مبهم ماندن نام خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله که اهمیت کمتری دارد، اشکالی را بر دین وارد نمی سازد. (1)

ص: 134

1- فتاوی الشبکه الإسلامیة، لجنة الفتوی بالشبکه الإسلامیة، باب: تقنید شبهه حول تحدید الأئمة الاثنی عشر، ج 1، ص 5842.

این جواب پذیرفتنی نیست و برخلاف استدلال مطرح شده که جایگاه نازلتری را برای مسئله خلافت نسبت به تعیین شب قدر و ساعت اجابت در روز جمعه در نظر گرفته است، باید گفت: ذکر نام خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله به مراتب مهم تر از بیان دقیق شب قدر و ساعت اجابت در روز جمعه است؛ زیرا مشخص کردن شب قدر و ساعت اجابت روز جمعه، آسیبی بر سرنوشت مسلمانان وارد نمی سازد و حتی موجب شب زنده داری بیشتر در ماه مبارک رمضان و دعای بیشتر در روز جمعه می شود. ولی مشخص نکردن خلفای برحق پیامبر صلی الله علیه و آله، مشکلات بسیاری به بار خواهد آورد.

با توجه به اینکه حفظ اصل و اساس اسلام و به تبع آن، حفظ احکام شرعی و تکلیفی آن در ارتباط مستقیم و تنگاتنگ با مسئله خلافت و زعامت جامعه مسلمانان است، اهمیت مسئله خلافت و تعیین مصداق خلفای جامعه اسلامی، به مراتب بیش از سایر مسائل مطرح شده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ گاه بدون اینکه مصادیق دوازده خلیفه بعد از خود را مشخص کرده باشد، جامعه مسلمانان را رها نکرد. چنان نیست که ایشان با گفتن یک حدیث کلی، جامعه را به حال خویش رها کنند تا هر عالمی در مقابل دیگر علما، چند نفر را به عنوان خلفای اثنا عشر معرفی کند، بلکه بی شک قبل از رحلت، مصادیق دوازده خلیفه را ذکر کرد.

(ج) بی خلیفه بودن اهل سنت

در بسیاری از منابع روایی اهل سنت با اسناد صحیح، نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات بغير إمام فقد مات ميتة جاهلیة» یا «من مات و لیس علیه امام فمیتة میتة جاهلیة»؛⁽¹⁾ «کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است». در برخی منابع به صورت «لم یعرف امام زمانه»؛ «امام زمانش را نشناسد» نقل شده و سعد هم در شرح العقائد این

ص: 135

1- المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانی، تحقیق: حمدی بن عبد المجید السلفی، ج 19، ص 388؛ حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج 3، ص 224؛ کشف الأستار عن زوائد البزار، ج 2، ص 252.

حدیث را به این صورت نقل کرده است. (1)

با توجه به حدیث «اثنا عشر خلیفه» و حصر خلفا در دوازده نفر، امام و خلیفه مسلمانان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله در هر زمان، یکی از این دوازده نفر است. ولی خلفای دوازده گانه ای که علمای اهل سنت در نظرات خود، آنها را در مقام مصادیق دوازده خلیفه معرفی کرده اند، در مدت زمان محدودی خلیفه بوده اند و چند قرن است که در قید حیات نیستند. نتیجه چنین می شود که خلفای دوازده گانه در بسیاری از زمان ها، امام و خلیفه مردم نبوده اند و اهل سنت خلفای دیگری را به اشتباه، امام و خلیفه زمان خویش به حساب آورده اند.

از طرفی طبق حدیث، اگر کسی امام و خلیفه برحق خود را شناسد، به مرگ جاهلی می میرد.

تنها در اعتقاد شیعه، جانشینی دوازده خلیفه از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله شروع می شود و تا اواخر دنیا به طول می انجامد. ولی طبق شروح علمای اهل سنت، آنان تاکنون زمان های فراوانی را بدون خلافت یکی از خلفای برحق مورد نظر خود گذرانده اند، بدون اینکه امام و خلیفه برحق زمان خویش را بشناسند و اساساً در برخی از زمان ها، هیچ یک از ائمه دوازده گانه ای که نام می برند، زنده نبوده اند.

هم اکنون هم اگر از اهل سنت سؤال شود که امام و خلیفه شما از ائمه و خلفای دوازده گانه در زمان حاضر چه کسی است و در بیعت کدام جانشین از دوازده جانشین مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله به سر می برید، جوابی نخواهند داشت؛ زیرا طبق تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» به خلفای اموی یا اموی و عباسی (تفسیر اول و دوم)، پس از پایان کار این دسته از خلفا، هیچ یک از خلفای دوازده گانه حضور ندارند که امام و خلیفه برحق مردم باشند.

بین خلفای دوازده گانه نامتوالی (تفسیر سوم اهل سنت) هم فاصله های زمانی

ص: 136

1- ینابیع المودّه لذوی القربی، ج 3، صص 373 و 457؛ مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، ج 6، ص 2398.

فراوانی است؛ بدون اینکه کسی از دوازده خلیفه نامتوالی در آن فواصل زمانی، وجود داشته باشد. قبل و بعد از خلفای هم زمان و قبل از دوازده خلیفه ای که گفته شده بعد از حضرت مهدی می آیند (تفسیر چهارم و پنجم اهل سنت) هم فاصله های زمانی فراوانی وجود دارد؛ بدون اینکه کسی از دوازده خلیفه نامبرده اساساً وجود داشته باشد.

نتیجه تفاسیر اهل سنت از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، بی امام و بی خلیفه ماندن و بالتبع آن تفاسیر، به مرگ جاهلی مردن بسیاری از مسلمانان بوده است که اساساً در زمان آنها، خلیفه و امام زمانی از خلفای برحق دوازده گانه (طبق مصادیق ارائه شده در این تفاسیر) وجود نداشته است و همین نتیجه، به خوبی ضعف و سستی تفاسیر علمای اهل سنت را نشان می دهد. (1)

ممکن است اهل سنت روایات شناخت امام زمان را چنین تفسیر کنند که مرگ جاهلی، صرفاً شامل کسانی می شود که امام زمان داشته اند و او را نشناخته اند و این روایات، مردمانی را که در زمان نبود امام برحق زندگی می کنند، شامل نمی شود. ولی مقام و ارزش و تأثیر امام زمان در دین و زندگی به قدری بالاست که حتی در روایات اهل سنت، نشناختن او مساوی با مرگ جاهلی است که نشان می دهد وجود چنین امام برحقی، نیاز ضروری دین است.

با این وجود با لطف خدا و عقل بشری سازگار نیست که چنین وجودهای باارزشی در برخی از زمان ها در اختیار برخی از مردم باشند و بیشتر مسلمانان در بسیاری از دوره های زمانی، از وجود آنها به کلی محروم باشند.

(د) ذکر شدن نام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در تفاسیر

در منابع روایی اهل سنت، تأکیدات فراوانی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله بر خلافت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صورت پذیرفته است؛ از جمله اینکه ایشان فرمود:

«... فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايِعُوهُ... وَلَوْ حَبْوًا»

ص: 137

1- رک: دوازده جانشین، ص 66.

عَلَى الثَّلَاحِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيِّ»⁽¹⁾؛ «هرگاه او را دیدید با او بیعت کنید...؛ زیرا مهدی خلیفه خداست» نکته مهم اینکه در این احادیث، ایشان یکی از اهل بیت معرفی می شود. از طرفی انتخاب او نه از طرف مردم، بلکه از سوی خداست که هر دو نکته بر دیدگاه مکتب تشیع در مسئله تعیین امام و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله مهر تأیید می زند. سؤال و نقد موردنظر این است که چرا با وجود این احادیث در منابع اهل سنت، علمای سنی در بیشتر تفاسیر خود از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، مهدی علیه السلام را جزو خلفای دوازده گانه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار نیاورده اند.⁽²⁾

7. نظر شیعه امامیه (امامت ائمه شیعه علیهم السلام)

اشاره

با توجه به اشکالات ذکر شده در مورد شرح ها و تفاسیر اهل سنت از حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» و اینکه هر کدام از تفاسیر اهل سنت از این حدیث، اشکالات فراوان داشت، به این نتیجه می رسیم که در نهایت این تفاسیر، پذیرفتنی نیست و تفاسیر آنها با این حدیث سنخیت ندارد.

شیعه امامیه، تفاسیر اهل سنت را در تطبیق دادن خلفای اهل سنت بر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نمی پذیرد. اهل سنت در تفسیر این روایات، لازم است این تعداد را در غیر امامان شیعه تعیین کنند - که نمی توانند -؛ زیرا حاکمان آنها از صحابه و بنی امیه و بنی عباس، بیش از 50 نفر هستند و چنان که گذشت، تفاسیر ارائه شده آنها در تعیین دوازده نفر از خلفای خود، به دلیل اشکالات فراوان پذیرفتنی نیست.

پس اهل سنت باید مراد از دوازده خلیفه را امامان دوازده گانه شیعه بدانند یا اینکه به ضعیف بودن اخبار کتب خود اقرار کنند. در هر دو صورت بطلان عقیده آنها در بحث دوازده خلیفه جانشین روشن است. لازم به ذکر است که این اشکال

ص: 138

1- الفتن، خزاعی مروزی، ج 1، ص 311؛ الحاوی للفتاوی، ج 2، ص 72.

2- رک: دوازده جانشین، ص 79.

برخلاف فرقه های اهل سنت و دیگر فرقه های شیعی، شیعیان اثناعشری نصوص و روایات فراوانی را دال بر جانشینی ائمه دوازده گانه خود بیان می کنند؛ تا جایی که برخی از علمای اثناعشریه از جمله حر عاملی (در مقدمه کتاب شریف اثبات الهداه) ادعای تواتر روایات مورد نظر را دارند و احادیثی که از منابع شیعی و سنی در فصل دوم این کتاب در بیان امامت دوازده امام شیعه مورد بحث قرار گرفت، صرفاً برخی از نصوص و

روایاتی هستند که همچون حدیث «اثناعشر خلیفه» صحت ادعای فرقه امامیه (اثناعشریه) را نشان می دهند. (2)

لازم به ذکر است در کتب شیعه، در کنار حدیث «اثناعشر خلیفه»، روایات مشابه آن هم نقل شده است که به خوبی نشان می دهند مراد پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث «اثناعشر خلیفه»، بیان ولایت و جانشینی علی علیه السلام و یازده نفر از فرزندان ایشان است. از جمله طبرسی در اعلام الوری، پس از بیان حدیث اثناعشر خلیفه با اسناد مختلف، روایت ذیل را با سندی که به ابن عباس می رسد، نقل می کند:

وَمِمَّا ذَكَرَهُ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي أَحْمَدَ الدُّورِيِّ فِي كِتَابِهِ فِي الرَّدِّ عَلَى الزَّيْدِيَّةِ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي قَالَ أَخْبَرَنِي الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرِ بْنِ بَابُوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلْفَيْنِ حَمَّادِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ رُبَيْعٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ حَضَرَتْهُ وَفَاتَهُ فَقُلْتُ إِذَا كَانَ مَا نَعُودُ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِلَى مَنْ فَأَشَارَ إِلَيَّ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ إِلَيَّ هَذَا فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ أَحَدَ عَشَرَ إِمَامًا مُفْتَرَضَةً طَاعَتُهُمْ كَطَاعَتِي. (3)

ص: 139

1- کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج 1، ص 57.

2- ر. ک: امامت و مهدویت، لطف الله صافی گلپایگانی، ج 3، صص 81 و 82؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، ص 272؛ الکافی، ج 1، ص 590؛ اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج 2، ص 417 و دیگر منابع.

3- اعلام الوری باعلام الهدی، ص 385.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگامی که وفات ایشان فرارسیده بود پرسیدم که هنگامی که اتفاقی رخ دهد که از آن به خدا پناه می بریم (منظور وفات یافتن پیامبر است)؛ در این صورت به چه کسی اقتدا کنیم (و از چه کسی تبعیت کنیم)؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کردند و فرمودند به این شخص اقتدا کنید زیرا او با حق است و حق هم با او می باشد و پس از او یازده امام خواهد بود که اطاعت از آنها همچون اطاعت از من واجب خواهد بود.

این حدیث نشان می دهد، علی علیه السلام اولین امام از دوازده امام است، نه ابوبکر یا عمر.

از طرفی تعداد ائمه شیعه (اثنا عشریه) چنان که از نام فرقه مشخص است، دقیقاً دوازده نفر و متناسب با تعداد خلفای مذکور در حدیث مورد نظر است. ایمان، تقوا، فضل، بزرگی و عصمت ائمه شیعه در مقام علم و عمل، و لزوم محبت امت به آنها بر هیچ یک از فرقه های اسلامی پوشیده نیست و این موضوع هم (جدای از نصوص و روایات فراوان)، مؤیدی بر جانشینی برحق ائمه فرقه اثنا عشریه است.

از طرفی اشکالاتی که بر خلفای اموی و عباسی وارد بود، بر ائمه شیعه وارد نیست. همچنین اشکالاتی که بر تفسیر خلفای هم زمان و تفسیر ناظر به متوالی نبودن خلفای دوازده گانه وارد بود، بر تفسیر شیعیان اثنا عشری وارد نیست؛ زیرا ائمه شیعه به طور همزمان امام نبوده اند و کسی بین امامت آنها امام نشده است. ائمه شیعه دوازده نفرند که به صورت متوالی، یکی پس از دیگری امام و خلیفه حقیقی رسول الله صلی الله علیه و آله هستند؛ هرچند که مقام خلافت واقعی این دوازده خلیفه برحق، در جامعه مسلمانان از آنها گرفته شد.

اشکالات اهل سنت بر نظر شیعه و پاسخ آنها

اشاره

علمای اهل سنت بر نظر شیعه اشکالاتی وارد کرده اند که به ترتیب پس از بیان اشکالات، به بررسی آنها می پردازیم.

ص: 140

صدیقی عظیم آبادی و قفاری، از جمله علمای اهل سنت اند که بر عقیده شیعه اشکال کرده اند. آنها مدعی اند که ائمه شیعه به خلافت خویش و حصر مقام امامت و خلافت معتقد نبوده اند و طبق اخبار متواتر، ائمه شیعه اعتقاد نداشتند که منصوص شده بر امامت هستند و هر کس را که چنین اعتقادی داشت، تکذیب می کردند. اینان مدعی اند اگر چنین نبود، امام حسن علیه السلام حق نداشت امر خلافت را تسلیم معاویه کند و با معاویه صلح کند که منجر به گمراهی (جامعه) و ابطال حق و انهدام دین شود؛ در غیر این صورت، ایشان شریک جرم معاویه در تمام مظالم اوست و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به وسیله صلح با معاویه باطل کرده است. براساس دیدگاه این افراد، حسین علیه السلام نیز چنین خواهد بود؛ زیرا حسین علیه السلام نیز تا زمان مرگ معاویه بیعت با او را نشکست. چگونه ممکن است حسن و حسین علیهما السلام بدون میل و رغبت و با کراهت، عهد رسول الله را شکسته باشند، درحالی که حسن علیه السلام بیش از صد هزار سواره داشت که خود را برای او فدا می کردند.⁽¹⁾ بنی هاشم در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله، ابی بکر، عمر، عثمان و امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز اعتقاد به حصر امامت در میان دوازده امام نداشتند و بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، چنین اعتقادی دارند.⁽²⁾

همچنین ابن تیمیة به منظور مناسب جلوه دادن نظر امامان شیعه و بنی هاشم نسبت به خلفای راشدین و صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله (بر خلاف اعتقاد امامیه)، به موضوع دعوت بنی عباس به رضای آل پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند و استدلال خود را چنین مطرح می کند که از نعمات و برکات خداوند متعال نسبت به اسلام این است که به هنگام انتقال دولت به بنی هاشم، دولت را در میان بنی عباس قرار داد و اولین موضوعی را که دولت

ص: 141

1- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریة، ناصر بن عبدالله قفاری، ج 2، ص 712؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 247.

2- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریة، ج 2، ص 666.

هاشمی ظاهر کرد، دعوت به رضای از آل پیامبر صلی الله علیه و آله بود و اینکه پیروان دولت از محبین و دوستان بنی هاشم بودند. ابن تیمیه مدعی است کسی که در دولت بنی هاشم خلافت را در دست گرفت، قدر و منزلت خلفای راشدین و سابقین اولین را می دانست که از مهاجرین و انصار بودند و در دولت آنها چیزی جز تعظیم و بزرگداشت خلفای راشدین و ذکر نام آنها و ثنای آنها بر منابر و تعظیم و بزرگداشت صحابه، صورت نگرفت. (1)

جواب های اشکال اول

یک - لزوم انکار امامت در برخی موارد

علت اینکه ائمه در برخی از موارد، منکر امامت خویش می شدند، تقیه است. شیعه به تقیه معتقد است، ولی استفاده از تقیه به این معنا نیست که ائمه شیعه از اساس، منکر امامت خویش شده باشند. شعبی (بزرگ محدثان عراق) در دوستی ائمه علیهم السلام سخنی دارد به این مضمون که «از دست علی و آل علی علیهم السلام چه کنیم؟ اگر بخواهیم دوستان آنها باشیم، به دست خلفا کشته می شویم و اگر دشمنی بورزیم، در قیامت داخل آتش می گردیم». وقتی بزرگان اهل سنت در اظهار دوستی با اهل بیت با چنین مشکلاتی مواجه بوده اند، تکلیف شیعیان و خود ائمه علیهم السلام مشخص است. (2)

دو - نارضایتی امام حسن علیه السلام از خلافت معاویه

اولاً: صلح امام حسن علیه السلام را نمی توان دلیل بر رضایت ایشان به خلافت ناهق معاویه دانست. ایشان در شرایطی نبودند که بتوانند با معاویه بجنگند و در صورت توان، با او می جنگیدند؛ چنان که تا زمانی که سردارانش با ایشان همراه بودند، دست از جنگ با

ص: 142

1- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، ص 239.

2- پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، 230؛ التّصایح الکافیة لمن یتولّى معاویه، محمد بن عقیل، ص 197.

معاویه نکشیدند. منابع مستند تاریخی اهل سنت نشان می دهند که میان سرداران سپاه ایشان تفرقه حاکم شد و برخی از آنها از قیام علیه معاویه خودداری کردند.⁽¹⁾

ثانیاً: اگر بخواهیم چنین قضاوت کنیم، لازم می شود که علی علیه السلام را هم موافق با معاویه بدانیم؛ به این دلیل که پس از صفین به جنگ معاویه رفت، در حالی که هیچ کدام به خلافت معاویه راضی نبودند و به خاطر کاهلی فرمانبرانشان، چاره ای جز صلح و تحمل معاویه نداشتند.

ثالثاً: با وجود جوانانی همچون حضرت عیسی و داود علیهما السلام در بهشت، پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة»، حسن و حسین علیهما السلام را بزرگان جوانان بهشتی معرفی می کند.⁽²⁾ می بایست پاکی سیرت و معنویت حسن و حسین علیهما السلام از چنین پیامبران والا مقامی بیشتر باشد زیرا با وجود آنها، امام حسن و امام حسین علیهما السلام به عنوان آقا و سرور همه جوانان معرفی شده اند این مطلب نشان می دهد که احتمال گناه ایشان در موضوع خلافت بی اساس است. پس حتی اگر حکمت صلح ایشان با معاویه معلوم نباشد، نمی توان بر ایشان خُرده گرفت. هر چند معاویه و طرفدارانش بر خلیفه وقت، علی علیه السلام شوریدند، ولی از آنجایی که سپاهیان امام حسن علیه السلام در جهاد با معاویه، امام را یاری نکردند، چاره ای جز صلح با معاویه برای امام علیه السلام باقی نماند.

چنانکه در داستان موسی و خضر علیهما السلام، موسی به علت ندانستن حکمت سوراخ کردن کشتی، کشتن غلام و برپا کردن دیوار، خشمگین شد؛ تا اینکه خضر علیه السلام او را از حکمت این امور آگاه کرد و موسی علیه السلام راضی شد. همچنین برادران اهل سنت می بایست توجهت.

ص: 143

1- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 215.

2- از جمله در سنن نسائی، ج 5، صص 5، 81، 145، 146، 148، 149 و 150 نقل شده است و در سنن ابو عیسی ترمذی، ج 5، ص 656 نقل شده است و آلبانی در شرح حدیث ترمذی، حدیث را صحیح دانسته و حاکم نیشابوری در مستدرک ج 3، ص 182 حدیث را صحیح دانسته و ذهبی در شرح حدیث حاکم در مستدرک، حکم به صحت حدیث داده است. همچنین ابن کثیر در البدایه و النهایه، ج 8، ص 40 در حدیث دیگری به نقل از ترمذی از جابر نقل می کند که پیامبر، حسنین را دو عدل مناسب (و نعم العدلان هما) معرفی کرده است.

کنند که وجه حکمت صلح امام حسن و امام حسین علیهما السلام با معاویه نیز در این بود که در صورت مصالحه نکردن، شیعیان ایشان همگی کشته می شدند. (1) با توجه و دقت در این موضوع بر صلح امام حسن و امام حسین علیهما السلام با معاویه اشکال نگیرند.

بر خلاف یزید، معاویه آشکارا به شرب خمر و سگ بازی نمی پرداخت و در صورت کشتن امام حسن علیه السلام و یارانش، بر این مسئله سرپوش می نهاد. ولی کشته شدن امام حسین علیه السلام در قیام علیه یزیدی که فسقش ظاهر بود، قابل سرپوش نهادن نبود و به روشنی ظلم بنی امیه را بر اهل بیت علیهم السلام نشان می داد. پس بر خلاف صلح امام حسن و امام حسین علیهما السلام با معاویه، امام حسین علیه السلام در برابر یزید، قیام علیه او و شهادت در این راه را انتخاب کرد.

سه - تأیید نشدن بنی عباس از سوی ائمه شیعه علیهم السلام

در جواب کلام ابن تیمیه که بنی عباس را مورد تأیید امامان شیعه می داند باید گفت که بنی عباس (و به قول او دولت هاشمی)، مورد تأیید آل رسول الله صلی الله علیه و آله و امامان شیعه نبودند و اگر غیر از این می بود، دست کم امامان شیعه در خلافت و حکومت بنی عباس، آنها را یاری می کردند. اگر ائمه شیعه با حکومت بنی عباس مخالف نبودند و خلافت را حق خود نمی دانستند و خلفای عباسی از این امر در هراس نبودند، چرا مطابق منابع تاریخی اهل سنت، مهدی عباسی، امام موسی کاظم علیه السلام را دستگیر و ایشان را از مدینه به بغداد تبعید و محبوس کرد؟ چرا حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در دوران هارون الرشید و به دستور هارون، باز هم دستگیر شد و دوباره از مدینه به بغداد تبعید و به حبس سندی بن شاهک درآمد و به دست او مسموم شد و به شهادت رسید؟

این مطالب نه تنها در منابع اهل سنت آمده است، بلکه در این منابع علت این ظلم ها،

ص: 144

1- الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج 1، ص 196.

هراس شاهان عباسی از قیام امام در برابر حکومت آنها بیان شده است.⁽¹⁾ مأمون عباسی که با ولیعهد کردن امام رضا علیه السلام، ایشان را به میزان بیشتری تحت نظر گرفت و در صدد توجیه بیشتر حکومت خود به واسطه حضور امام بود، مطابق منابع اهل سنت پس از سه سال ولیعهدی، ایشان را مسموم و به قتل رساند!⁽²⁾ رضای از آل محمد صلی الله علیه و آله برای بنی عباس، صرفاً شعار و دستاویزی بود که با آن به خلافت برسند و خلافت نامشروع خود را توجیه کنند و تأیید عباسیان بر خلفای راشدین، بیانگر تأیید خلفای راشدین از سوی ائمه شیعه نیست.

ب) اشکال دوم بر امامیه (تفاوت امامت با خلافت)

اشاره

صدیقی عظیم آبادی بر نظر شیعه امامیه اشکال می کند که خلافت، متفاوت از امامت است و بحث مورد نظر خلافت است، نه امامت.⁽³⁾ ائمه شیعه (به جز علی علیه السلام) شمشیر (خلافت) را در دست نداشتند، پس نمی توانند با کفار بجنگند و شهری را فتح کنند و کفاری را به قتل برسانند. بلکه در این صورت مسلمانان به جنگ با یکدیگر مشغول می شوند و کافران در سرزمین های آنها طمع می کنند و حتی برخی از آنها را فتح خواهند کرد.

در چنین شرایطی که شمشیر بر مسلمانان است و کافران بر سرزمین آنها طمع کرده اند، عزتی برای مسلمانان متصور نخواهد بود. ائمه شیعه (به جز علی علیه السلام) شمشیر (خلافت) را در دست نداشتند؛ به ویژه امام منتظر آنها یا فرد ترسوی عاجزی است یا

ص: 145

1- تاریخ بغداد، ج 15، ص 14؛ وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، احمد بن محمد ابن خلکان، تحقیق: احسان عباس، ج 5، صص 309 و 310؛ مقاتل الطالبیین، ج 1، صص 414-417.

2- مقاتل الطالبیین، ج 1، ص 457. همچنین در تاریخ ابن خلدون نقل شده است که ابراهیم بن موسی (برادر امام رضا علیه السلام) که والی مأمون در یمن بود، مأمون را عامل قتل امام رضا علیه السلام معرفی کرد و بر مأمون قیام کرد. تاریخ ابن خلدون، ج 4، ص 148.

3- عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 246.

اینکه شخص فراری است که مخفی شده است، در حالی که نه گمراهی را هدایت می کند و نه امر به معروف و نهی از منکر می نماید و نه مظلومی را یاری می رساند و نه در مسئله ای فتوا می دهد و نه در قضیه ای حکم می دهد و وجود او معلوم نیست.

چنین فردی هیچ فایده ای ندارد و در کسب عزت برای اسلام تأثیرگذار نیست و در برخی از طرق حدیث «اثنا عشر خلیفه» خلفای دوازده گانه، عامل عزت اسلام معرفی شده اند و اگر خلفای اثنا عشر، ائمه شیعه اند، چرا پس از دولت امویان و عباسیان (زمان امامت امام منتظر آنها) مسلمانان در ذلت قرار گرفتند و شرق و غرب سرزمین های آنها به فتح کفار در آمد؟⁽¹⁾

جواب اشکال دوم

اولاً: مراد شیعه اثنا عشریه از امامت، مقامی است که سرپرستی و زعامت جامعه اسلامی را در بر می گیرد. امامیه، خلافت حقیقی رسول الله صلی الله علیه و آله را حق امام می داند؛ چه در مقام ظاهر این حق را به دست آورند یا به دست نیاورند.⁽²⁾ خلافت و جانشینی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله، از جمله شئون امامت است و طبق این دیدگاه، خلافت و زعامت جامعه و اختیارات ناشی از آن باید در اختیار امام باشد. پس بحث ما از امامت، امامتی است که در برگیرنده مقام خلافت است.

ثانیاً: خلافت ظاهری، تنها یکی از شئون خلافت و جانشینی حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و اگر به واسطه کوتاهی و سستی مردم محقق نشود، اشکالی بر اصل خلافت ائمه علیهم السلام وارد نمی سازد و اشکال برخی علمای اهل سنت بر عدم خلافت ظاهری ائمه شیعه، تفسیر شیعه از حدیث «اثنا عشر خلیفه» را مخدوش نمی سازد.

توضیح اینکه اسلام، همواره عزیز است، نه اینکه عزت آن منوط و مشروط به در

ص: 146

1- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، صص 241 و 242.

2- المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، ترجمه: سید محمد باقر موسوی، ج 1، ص 416.

دست گرفتن حکومت ظاهری باشد. در ابتدای بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله هم که مسلمانان تحت حکومت مشرکان بودند، اسلام، کامل ترین دین توحیدی بود و بزرگی و تعالی بخش بودن این دین و اصول و پیامبر آن، عامل عزت بخشی مسلمانان بود و به مسلمانان عزت می بخشید؛ هرچند مشرکان به واسطه در دست داشتن حکومت ظاهری، خود را عزیز و مسلمانان را ذلیل می پنداشتند.

ولی بر اساس رهنمود قرآن (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) همواره عزت برای خداوند و مؤمنان است؛ چه حکومت را در دست داشته باشند یا نداشته باشند. مسلمانان همواره با اعتقاد به اسلام راستین، عزیز هستند و عزت آنها از اسلام است، نه اینکه لزوماً عزت مسلمان به واسطه در دست داشتن حکومت باشد. اشکال ابن تیمیه و همفکران او بر عزیز ندانستن شیعه و ائمه شیعه (به خاطر در دست نداشتن حکومت) مستلزم این است که اسلام و مسلمانان نخستین را قبل از فتح مکه و سرزمین های دیگر، ذلیل به حساب آوریم؛ زیرا حکومت را در دست نداشته اند و مستلزم این است که نعوذ بالله، رسول الله صلی الله علیه و آله را در سال های نخستین دعوت اسلامی، عزیز و عامل عزت مسلمانان ندانیم؛ چراکه ایشان نمی توانست با مشرکان بجنگد و شهری را فتح کند و کافر یا مشرکی را به قتل برساند! بلکه مسلمانان تحت حکومت مشرکان بودند و حتی برخی از آنها به دست مشرکان شکنجه می شدند و به قتل می رسیدند! در چنین شرایطی که شمشیر بر مسلمانان بوده و مشرکان بر سرزمین آنها حکومت می کردند، عزتی برای مسلمانان متصور نیست!

بی شک شیعه و سنی چنین اعتقادی ندارند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله دین خود را مخفی نگه داشته بود، هیچ فایده ای نداشت و در کسب عزت برای اسلام تأثیرگذار نبود! این در حالی است که ذلت مسلمانان نخستین مکه را نه تنها شیعه، بلکه اهل سنت نیز قبول ندارند. پس در دست داشتن حکومت، تنها عامل عزت نیست و مراد از عزت (که در برخی از طرق حدیث «اثنا عشر خلیفه» آمده است)، صرف حکومت و تسلط بر

سرزمین‌ها نیست که برخی اشکال‌کنندگان شیعه، حکومت و سرزمین‌ها را در اختیار نداشته‌اند؛ چراکه بدون در دست داشتن حکومت نیز می‌توان عزیز بود.

ثالثاً: پس از دولت امویان و عباسیان، حکومت در اختیار دوازده امام شیعه قرار نگرفت که اشکال‌شود در زمان آنها سرزمین‌های اسلامی از دست آنها خارج شد، بلکه پس از امویان و عباسیان، افراد دیگری غیر از دوازده امام شیعه، حکومت ظاهری را کماکان از آنها منع کردند و در اختیار خود گرفتند.

ج) اشکال سوم (اشکال قفاری بر نصوص امامیه)

اشاره

قفاری بر نظر شیعه این‌گونه اشکال می‌کند:

در کتاب سلیم بن قیس که اولین کتاب شیعه است، آمده که ائمه، سیزده نفر هستند و این مسئله از عوامل اشکال بر این کتاب از سوی گروهی از بزرگان امامیه شده است. همچنین «کافی» نیز که صحیح‌ترین کتب شیعه است، شامل دسته‌ای از احادیث است مبنی بر اینکه ائمه سیزده نفر هستند.

کلینی در صفحه 534 از جلد اول کافی به سند خود از ابی جعفر روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إني واثني عشر إماماً من ولدِي وأنت يا علي زُرُّ الأرض - یعنی اوتادها و جبالها - بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثناعشر من ولدِي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا»؛ «من و دوازده امام از فرزندانم و تو ای علی، اصل و قوام زمین - یعنی میخ‌ها و کوه‌های آن - هستیم. به وسیله ما خداوند زمین را نگه داشته تا اهل خود را فرو نبرد، پس هنگامی که دوازده نفر از فرزندانم نباشند، زمین اهل خود را فرو می‌برد».

طبق این نص، ائمه شیعه - بدون علی علیه السلام - دوازده نفر و با امیرالمؤمنین علی علیه السلام، سیزده نفر هستند. به همین دلیل شیخ امامیه (طوسی) در کتاب «الغیبه» در نص، تصرف کرده و آن حدیث را تغییر داده و در صفحه 92 کتاب الغیبه این حدیث را با لفظ «إثني وأحد عشر من ولدِي»؛ «من و یازده نفر از فرزندانم» ذکر کرده است. (1)

ص: 148

1- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریّه، ج 2، صص 667 و 668.

ممکن است ناقلین در کتاب سلیم بن قیس و حدیثی که از کافی کلینی ذکر شد، نقل به مضمون کرده و دچار اشتباه شده باشند. در ثانی بسیاری از علما، سایر احادیث این کتاب را مطالعه کرده اند و در آن مطلبی که دال بر تعداد سیزده نفر بودن ائمه باشد، نیافته اند.

قاعده ای که به هنگام تعارض دو حدیث در اصول فقه ملاک قرار می گیرد، قاعده تعارض و تساقط است؛ به این نحو که دو دلیلی که در تعارض با هم قرار گرفته اند، یا هم وزن هستند یا نیستند. اگر هم وزن باشند، دلالت و روشنگری آنها به میزان مساوی است؛ مثل زمانی که معنای یک حدیث در تعارض با معنای یک حدیث دیگر باشد و سند آنها با هم برابر باشد و هیچ کدام از این دو حدیث، مؤید دیگری از قرآن و سنت نداشته باشند. در این صورت تعارض معنای این دو حدیث، موجب تساقط هر دو دلیل می شود (اذا تعارضتا تساقطتا)؛ زیرا در هر سمت تعارض، یک حدیث قرار دارد و قابل رجحان و برتری دادن بر حدیث دیگر نیست.

ولی زمانی که دلایل متعارض، هم وزن نباشند، مثلاً معنای یک یا دو حدیث نادر، در تعارض با معنای ده حدیث باشد (که از نظر سند مشکلی ندارند)، در چنین حالتی، دلیلی رجحان داده می شود و ملاک، حکم و عمل قرار می گیرد که تعداد احادیث بیشتر بر آن دلالت دارند و از معنای یک یا دو حدیثی که با سایر احادیث همخوانی ندارند، عدول می شود.

در مسئله مورد اشکال قفاری، در یک سمت تعارض، صرفاً یک یا دو حدیث مورد استناد او قرار گرفته که ائمه شیعه سیزده نفرند. با فرض صحت سند این دو حدیث و پذیرش دلالت آنها بر سیزده نفر بودن ائمه شیعه (که این مورد هم جای اشکال داشت و در ابتدا بحث شد)، در سمت دیگر تعارض، تعداد بی شماری از احادیث صحیح السند قرار دارد که همگی دلالت دارند که ائمه شیعه دوازده نفرند.

لازم به ذکر است که شیخ کلینی در «باب الحجّه» کتاب اصول کافی (که حدیثی از

این کتاب مستمسک قفقاری قرار گرفت) بیش از ده حدیث دیگر را در تعیین مصداق امامان شیعه نقل کرده و در تمام این احادیث، تعداد ائمه شیعه که جانشینان بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله هستند، دوازده نفر عنوان شده اند.

همچنین احادیثی که ائمه شیعیان را دوازده نفر معرفی کرده اند، در سایر کتب شیعیان از جمله کتاب «عیون أخبار الرضا» متعلق به شیخ صدوق و کتاب «الغیبه» متعلق به شیخ طوسی، به وفور ذکر شده و در تمام این احادیث و احادیث دیگر کتب روایی شیعه، ائمه شیعه دوازده نفر معرفی شده اند و این مطلب نشان می دهد که دو حدیث مورد تمسک قفقاری و معنایی که او از این دو حدیث ارائه کرده، به هیچ عنوان هم وزن و مقایسه پذیر با احادیث دال بر دوازده امام داشتن شیعیان نیست و باید از دو حدیث مورد استناد قفقاری یا معنایی که قفقاری از آن دو حدیث در تعارض با معنای روایات بی شمار ارائه کرده است، عدول کرد.

در نتیجه عقاید و روایات شیعه اثناعشریه با مفاد حدیث «یکون بعدی اثناعشر خلیفه» کاملاً هماهنگ است و اشتباه جزئی ناقلان در نقل دو حدیث مورد بحث، خللی بر عقیده و روایات شیعه، وارد نمی کند. اشتباه ظاهری حدیث سلیم بن قیس و حدیثی که در کافی با سایر احادیث کتاب کافی و دیگر کتب شیعه همخوانی ندارد، چه بسا اشتباهی است که از سوی ناقلین رخ داده باشد. مؤید این مطلب، روایات و احادیث بسیار فراوان شیعه در کتب معتبر روایی است که همگی عدد ائمه شیعه را دوازده نفر معرفی می کنند. اشکالات دیگری که قفقاری بر چند حدیث دیگر شیعه وارد می کند نیز چنین وضعیتی دارند.

قسمت دوم اشکال قفقاری (اشکال بر حدیث لوح اوصیاء)

اشاره

قفقاری در ادامه اشکال بر نظر شیعه می افزاید که در کتب شیعه اثناعشریه از ابی جعفر از جابر نقل شده است:

ص: 150

دخلت علی فاطمه و بین یدیهما لوح فیہ أسماء الأوصیاء من ولدها فعددت اثنی عشر آخرهم القائم، ثلاثه منهم محمد و ثلاثه منهم علی. (1)

بر فاطمه علیها السلام وارد شدم، در حالی که در دستش لوحی از اسمای اوصیاء از فرزندانش بود. آنها را شمردم، دوازده نفر بودند و آخرین آنها قائم بود، سه اسم از آنها محمد و سه اسم علی بود.

قفاری می افزاید:

شیعیان، امامان خویش را دوازده نفر از فرزندان فاطمه علیها السلام می دانند. پس علی علیه السلام از ائمه آنها نیست؛ زیرا او زوج فاطمه است، نه فرزند او و در این صورت مجموع امامان شیعه، سیزده نفر می شود. دلیل دیگری که امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از ائمه خود نمی دانند، عبارت «ثلاثه منهجم علی» است. زیرا افرادی که از ائمه اثنا عشری به نام علی هستند، چهار نفرند: امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علی بن الحسین، امام رضا و امام هادی علیهم السلام.

قفاری در ادامه می افزاید:

ابن بابویه در صفحه 8-477 کتاب خصالش، نص را تغییر داده و بدون لفظ «من ولدها» آن را ذکر کرده است؛ ولی مابقی نص «ثلاثه منهم علی» را تغییر نداده، چنان که در مصادر دیگر نیز حذف نشده است و در کتاب عیون اخبار الرضا در دو موضع تغییر داده است تا این نص، موافق مذهبش باشد یا اینکه شخص دیگری نص را تغییر داده است. (2)

جواب قسمت دوم اشکال قفاری

ممکن است یکی از ناقلین روایت، اشتباه کرده باشد و به جای احدی عشر (یازده)، اثنی عشر (دوازده) را در این حدیث ذکر کرده باشد؛ به این صورت که عبارت مورد نظر در لوح، به وصف امامانی پرداخته باشد که همه آنها (به غیر از علی علیه السلام، از فرزندان

ص: 151

1- الکافی، ج 1، ص 532؛ کمال الدین، ص 264؛ الارشاد، ص 393؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ص 92.

2- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج 2، صص 667 و 668.

فاطمه علیها السلام هستند که تعداد آنها یازده نفر است). اما راوی روایت، در نقل به مضمون فراموش کرده است که این حدیث در مورد تمام ائمه به استثنای علی علیه السلام است و به جای تعداد ائمه از نسلِ فاطمه علیها السلام (احدی عشر)، تعداد آنها را به همراه حضرت علی علیه السلام (اثنی عشر) ذکر کرده باشد.

از آنجا که ائمه شیعه به ائمه اثناعشر معروف هستند، راوی در نقل حدیث فراموش کرده است که مراد این حدیث، صرفاً ائمه از نسل فاطمه علیها السلام است که باید علی علیه السلام از مابقی استثنا شود؛ یعنی فراموش کرده است که تعداد ائمه بدون علی علیه السلام، مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و البته اشتباه موردی ناقلین ممکن است.

در این صورت، این روایت توضیحی را در مورد فرزندان فاطمه علیها السلام که یازده نفر از ائمه هستند، بیان کرده است که عبارت «ثلاثة منهم علی»، وصف فرزندان فاطمه علیها السلام است که امام هستند و نام آنها علی است، نه همه امامانی که نام آنها علی است و مطابق واقع است. با در نظر گرفتن این اشتباه، این روایت تضادی با نظر امامیه نخواهد داشت.

از سوی دیگر اینکه راوی روایت در همین کتاب و کتب دیگر خود، از جمله عیون أخبار الرضا، تعداد امامان را مطابق با نظر شیعه امامیه در چندین حدیث نقل کرده است، مطلب پیش گفته را تأیید می کند و نشان می دهد که در حدیث مورد نظر، یکی از راویان حدیث، دچار اشتباه شده است.

حدیث شیخ طوسی در الغیبه نیز به مانند سایر احادیث صحیح، این نظر را تأیید می کند. طبق این نظر، عبارت «ثلاثة منهم علی» خالی از اشکالی است که قفاری ذکر کرده است؛ زیرا این حدیث در مورد امامان از نسل فاطمه علیها السلام است که صرفاً سه نفر از آنها به نام علی هستند.

همچنین در فرض دیگر، این احتمال هم وجود دارد که راویان روایت، اشتباه نکرده باشند و عبارت «فعددت اثنی عشر آخرهم القائم» را به عنوان جمله معترضه گفته باشد که بیانگر تعداد همه ائمه (یازده امام از ولد فاطمه زهرا و علی علیهما السلام) باشد، نه صرفاً امامانی که از اولاد فاطمه علیها السلام هستند و در این صورت، علی علیه السلام هم جزو آنهاست؛ به

گونه ای که در این جمله معترضه، تعداد تمام آنها ذکر شده و در مابقی عبارات روایت، صرفاً به یازده امامی که از اولاد فاطمه علیها السلام هستند، اشاره شده است و ترجمه حدیث چنین می شود: «بر فاطمه علیها السلام وارد شدم در دستش لوحی از اسمای اوصیا از فرزندان او بود. پس دوازده امام (یازده فرزند و علی همسر او) را در لوح شمردم که آخرین آنها قائم بود. اسم سه امام از فرزندانش محمد و اسم سه امام دیگر از فرزندانش علی بود». در این صورت، تمام عبارت های روایت مورد نظر مطابق واقع هستند. طبق این فرض، در نقل حدیث، اشکالی رخ نداده است، ولی طبق فرض اول، راوی در نقل به مضمون، قسمتی از روایت را به اشتباه نقل کرده بود.

احادیث این باب که ائمه شیعه، دوازده نفرند و عبارت اند از حضرت علی و یازده نفر از فرزندان فاطمه علیهم السلام، به قدری فراوان است که اشتباه موردی ناقلین روایت را در چند روایت مورد اشکال قفقاری، به طور قطع و یقین جبران می کند. روشن است که ائمه شیعه در مجموع، دوازده نفرند؛ یعنی علی علیه السلام و یازده نفر از فرزندان ایشان و در مجموع با احتساب امیر مومنان علیه السلام و یازده امام دیگر از نسل ایشان، سه نفر از ائمه به نام محمد و چهار نفر از ائمه به نام علی هستند و احادیث فراوانی به صورت واضح این مسئله را در منابع روایی تبیین کرده اند. (1)

قسمت سوم اشکال قفقاری

اشاره

قفقاری اضافه می کند، فرقه ای از شیعیان معتقد به امامت سیزده امام هستند و طوسی در صفحه 137 کتاب الغیبه، این فرقه را ذکر و آن را رد کرده است. وی می افزاید، هر کدام از این فرقه ها خود را برحق دانسته، اخبار دال بر امامت ائمه خویش را متواتر و اعتقاد سایر فرقه های شیعه را باطل می دانند؛ ولی اگر خبر هر کدام از فرقه ها متواتر می بود، میان فرقه های شیعه اختلاف نمی شد. (2)

ص: 153

1- وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: موسسه آل البیت علیهم السلام، ج 16، ص 245.

2- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریّه، ج 2، صص 667 و 668.

اولاً اختلاف در فرقه های تشیع، منافی حق بودن یکی از فرقه های تشیع نیست. ثانیاً، وجود حدیث متواتر، همواره همراه با تبعیت و پذیرش آن حدیث از سوی دیگر فرقه ها نیست؛ چه بسا حدیث متواتری وجود داشته باشد، ولی مفاد آن به هر دلیلی (از جمله برداشت های متفاوت از معنای آن از سوی فرقه ها)، مورد تبعیت دیگر فرقه ها قرار نگیرد. ثالثاً، این گونه نیست که هر کدام از فرقه های شیعه، ادعای تواتر روایی بر ائمه خود را داشته باشند. برای مثال اسماعیلیه و زیدیه که از جمله مهم ترین فرقه های شیعه اند، چنین ادعایی ندارند. (1)

د) اشکال چهارم بر امامیه (ظهور نداشتن مکتب تشیع)

امامان شیعه مکتب خود را ظاهر نکردند و همواره تقیه می کردند حتی علی علیه السلام نتوانست مکتب و مشرب خویش را اظهار کند. (2)

جواب اشکال چهارم

اینکه ائمه شیعه در گرفتن خلافت، به زور متوسل نشده اند، به این دلیل است که مردم کسی را که خداوند جانشین ساخته بود، با سستی و بی توجهی عقب انداختند و جانشینان برحق، چاره ای جز کنار آمدن با این وضع نداشتند. ائمه شیعه، جانشینان برحق پیامبر هستند و مردم باید به سراغ آنها می رفتند، نه اینکه ایشان خود را بر مردم تحمیل کنند. (3) تاریخ به خوبی گواهی می دهد که منافقان و دشمنان اسلام، برای رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله لحظه شماری می کردند و بسیاری از آنها معتقد بودند با رحلت آن حضرت، یکپارچگی مسلمانان از میان می رود و شرایط برای یک حرکت ضد انقلابی فراهم می آید.

در چنین شرایطی اگر علی علیه السلام برای گرفتن حق خویش یا به تعبیر دیگر، بازگرداندن

ص: 154

1- تاویل الدعائم، قاضی نعمان مغربی، ج 1، ص 44؛ اربعه کتب اسماعیلیه، ابو فراس، ج 1، ص 106.

2- عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 246.

3- الانصاف فی النص علی الائمه الاثنی عشر، صص 532 و 533.

مسلمانان به اسلام راستین عصر پیامبر صلی الله علیه و آله قیام می کرد، با توجه به تصمیم هایی که برای کنار زدن او از صحنه خلافت از پیش گرفته شده بود، به یقین درگیری روی می داد و صحنه جامعه اسلامی چنان آشفته می شد که راه برای منافقان و دشمنان در رسیدن به نیات سوءشان فراهم می شد. در بعضی تواریخ معروف اسلام از جمله سیره ابن هشام می خوانیم:

لَمَّا تَوَفَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ارْتَدَّتْ الْعَرَبُ وَاسْتَرَبَّتْ الْيَهُودِيَّةُ وَالتَّصْرَانِيَّةُ وَنَجَمَ التَّفَاقُّ وَصَارَ الْمُسْلِمُونَ كَالْغَنَمِ الْمَطِيرَةِ فِي اللَّيْلَةِ الشَّاتِيَةِ. (1)

هنگامی که پیامبر وفات یافت، عرب [جاهلی] بازگشت خود را شروع کرد و یهود و نصاری سر برداشتند و منافقان آشکار گشتند و وارد صحنه شدند و مسلمانان همانند رمه بی چوپانی بودند که در یک شب سرد و بارانی زمستان، در بیابان گرفتار شده اند.

از طرفی امامان شیعه در موقعیت های مختلف، عقاید خود را مبنی بر امامت و سرپرستی جامعه بیان کرده اند؛ برای مثال امام باقر و امام صادق علیهما السلام در احادیثی، ائمه امامیه را خلفای برحق معرفی می کنند، (2) حتی برخی از علمای اهل سنت همچون قندوزی به بیان احادیث مؤید نظر امامیه از زبان ائمه امامیه پرداخته اند؛ (3) ولی ائمه در برخی از موقعیت ها، بنا به مصالحی تقیه کرده اند و از ادعای امامت در جواب برخی از سؤال کنندگان خودداری کرده اند.

تقیه از جمله اصولی است که شیعه به آن معتقد است و در جای خود، دلایل آن بیان شده است. در روایتی عبدالله بن عطا از امام باقر علیه السلام از حکم دو مرد کوفی می پرسد که پس از دستگیری، امر به براءت از علی علیه السلام شدند که یکی از آنها از علی علیه السلام تبری جست و دیگری خودداری کرد. آنکه تبری جست را رها کردند و دیگری را کشتند؟ ایشان جواب می دهند: «کسی که براءت جست در دین خود فقیه بوده و کسی که تبری نجسته در رسیدن به بهشت تعجیل کرده است». (4)

ص: 155

-
- 1- السیره النبویه، ج 2، ص 666؛ پیام های امام امیرالمؤمنین، ج 1 و 2، صص 307 و 308.
 - 2- رک: بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محمد بن حسن صفار، تحقیق: محسن کوچه باغی، ج 1، صص 319 و 320؛ الکافی، ج 1، ص 533؛ الامامه و التبصره من الحیره، ص 2.
 - 3- ینابیع الموده لذوی القربی، ج 3، ص 396.
 - 4- التقیه، مرتضی انصاری، ص 35.

ه) اشکال پنجم (نبودن لفظ بنی هاشم در حدیث):

علمای اهل سنت از جمله عاصمی حنبلی، قفاری، صدیقی عظیم آبادی و ابن تیمیه اشکال می کنند که اگر منظور از خلفای دوازده گانه ائمه شیعه باشد، پیامبر صلی الله علیه و آله باید در حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» به جای «قریش» از لفظ «بنی هاشم» استفاده می کرد. مثلاً در روایت مسلم، از لفظ قریش استفاده شده است: «قال: انطلقت إلى رسول الله صلى الله عليه وآله و معي أبي، فسمعتَه يقول: لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة. فقال كلمة صمّيتها الناس: «كلهم من قریش»» (1).

عبارت «كلهم من قریش» می رساند که خلفا، مختص به علی و اولاد او علیهم السلام نیستند؛ اگر چنین بود، قیدی که مختص به آنها بود (بنی هاشم) را در حدیث ذکر می کرد. توجه کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله نفرومود که همه خلفا از فرزندان اسماعیل یا از عرب هستند؛ زیرا غیر از دوازده خلیفه موردنظر، تعداد فراوانی از مردم، این ویژگی ها را داشتند و پیامبر صلی الله علیه و آله از به کار بردن این گونه ویژگی های عمومی پرهیز کرده اند.

قرشی بودن هم مانند عرب بودن، ویژگی عامی است و اگر خلفای موردنظر پیامبر صلی الله علیه و آله، ویژگی خاص تری از قرشی بودن از قبیل هاشمی بودن یا از نسل علی بودن را داشتند، ایشان به آن ویژگی خاص تر اشاره می کرد و خلفا را به طور مطلق در میان قریش که از قبایل مختلفی تشکیل شده است، قرار نمی داد. قرار دادن آنها به طور مطلق در میان قریش، می رساند که از قبیله خاصی از قریش همچون بنی هاشم نیستند. (2)

ابن حجر عسقلانی می گوید:

سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که می فرماید، خلفا از بنی کَعْبِین لَوِي هستند، اشاره ای است که می فهماند این خلفا از قریش هستند؛ زیرا لَوِيّ، ابن غَالِبِین فِهْر است که جماعت

ص: 156

1- إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراف الساعة، ج 1، ص 207.

2- آل رسول الله وأولياؤه، ج 1، ص 71؛ أصول مذهب الشّيعه الإمامیه الإثني عشریّه، ج 2، ص 674؛ عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 246؛ منهاج السنه النبویه فی نقض كلام الشّيعه القدریه، ج 8، ص 254.

قریش از آنهاست و این مطلب کشف می شود که لازم است خلفای مورد نظر از قریش باشند و امثال قحطانی که از قریش نیست، جزو خلفای دوازده گانه نیست. (1)

جواب های اشکال پنجم اهل سنت

اشاره

این اشکال از جمله اشکالات مورد تأکید علمای اهل سنت است. نکاتی در سست بودن اشکال پنجم وجود دارد که به ترتیب از نظر می گذرانیم.

یک - نبود قید «کلهم من قریش» در دیگر روایات

در برخی از اقوال روایت «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، برخی عبارات از جمله عبارت «کلهم من قریش» وجود ندارد. این عبارت در روایات رسیده از صحابه ای همچون ابن مسعود ذکر نشده و صرفاً در روایت برخی از صحابه از جمله برخی از نقل های روایت جابرین سمره، ذکر شده است، پس عبارت «کلهم من قریش» از درجه شهرت برخوردار نیست.

حتی در برخی از نقل های روایت جابرین سمره هم این قید نیامده است. مثلاً در حدیث شماره 20939 مسند احمد آمده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ الْقَوَارِيرِيُّ، حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ أَحْضَرَ، عَنِ ابْنِ عَوْنٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمْرَةَ، يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيْعًا، يُنْصَرُّونَ عَلَيَّ مَنْ نَاوَأَهُمْ عَلَيْهِ إِلَيَّ اِثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً، قَالَ: فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُومُونَ وَيَقْعُدُونَ». (2)

دین اسلام، عزیز و برتر خواهد بود و مسلمانان بر کسانی که در دین با آنها مخالفت ورزند تا پایان خلافت دوازده خلیفه نصرت داده می شوند» جابر می گوید «پس مردم برخاستند و نشستند.

ص: 157

1- فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 13، ص 213.

2- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، ص 477.

احمد بن حنبل، این روایت را صحیح می‌داند. چنان که معلوم است در این حدیث و احادیث مشابه آن، اساساً بحثی از قرشی بودن خلفا ذکر نشده است.

دو - افزودن عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» به حدیث

در کتب حدیثی اهل سنت از جمله مسند احمد حدیث شماره 20937 آمده است:

حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَبُو الرَّبِيعِ الرَّهْرَانِيُّ سَلِيمَانُ بْنُ دَاوُدَ، وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ، قَالُوا: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، حَدَّثَنَا مُجَالِيدُ بْنُ سَعِيدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ، قَالَ: خَطَبَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِعَرَافَاتٍ، وَقَالَ الْمُقَدَّمِيُّ فِي حَدِيثِهِ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَخْطُبُ بِيَمْنِي وَهَذَا لَفْظُ حَدِيثِ أَبِي الرَّبِيعِ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَنْ يَزَالَ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا ظَاهِرًا حَتَّى يَمْلِكَ اثْنَا عَشَرَ كُلُّهُمْ» ثُمَّ لَعَطَ الْقَوْمُ، وَتَكَلَّمُوا، فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ: «كُلُّهُمْ»، فَقُلْتُ لِأَبِي: يَا أَبَتَاهُ: مَا بَعْدَ «كُلُّهُمْ»؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (1).

به سند فوق از جابر بن سمر نقل است که رسول خدا در «عرفات» خطبه خواند: و مقدّمی در حدیث خود می‌گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله در «منا» شنیدم و این نقل قول، براساس حدیث ابی الربیع است؛ پس شنیدم از پیامبر که می‌فرماید: «امر دین به صورت عزیز و ظاهر تا پایان خلافت دوازده خلیفه استوار خواهد بود که تمام این دوازده خلیفه»، در این هنگام مردم سر و صدا کردند و با هم گفت و گو کردند به همین دلیل کلمات آخر پیامبر را پس از کلمه «کلهم» نشنیدم؛ از پدرم پرسیدم که بعد از «کلهم» چه گفتند؟ گفت که همه دوازده خلیفه از قریش هستند.

همچنین در حدیث شماره 1795 المعجم الكبير عبارت «لَعَطَ الْقَوْمُ، وَتَكَلَّمُوا، فَلَمْ أَفْهَمْ قَوْلَهُ بَعْدَ: كُلُّهُمْ» ذکر شده است. (2) این عبارات نشان می‌دهد که جابر بن سمره به علت

ص: 158

1- مسند، احمد بن حنبل، ج 34، ص 476.

2- المعجم الكبير، ج 2، ص 196.

تکلم مردم، متوجه عبارت آخر حدیث (عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»)¹ نشده است. عبارات دیگر کتب حدیثی اهل سنت هم نشان می دهد که جابر بن سمره، متوجه عبارت آخر حدیث نشده است. در آخر حدیث شماره 7-1821 صحیح مسلم، عبارت «ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ذکر شده است. (1) این عبارت نشان می دهد که جابر بن سمره متوجه عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» نشده است و از قول پدرش این عبارت را به آخر حدیث افزوده است.

همچنین در معجم الکبیر آمده است: «يَكُونُ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ اثْنَا عَشَرَ قِيَمًا لَا يَصْدُرُهُمْ مِنْ خَذَلَهُمْ»، ثُمَّ هَمَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا الْكَلِمَةُ الَّتِي هَمَسَ بِهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». (2) وضعیت آخر این حدیث هم مانند حدیث قبلی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند «این امت دوازده قیم دارد؛ کسانی که آنها را فرو گذارند به آنها ضرر نخواهند رساند؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه ای را زمزمه کردند که آن را نشنیدم؛ به پدرم گفتم: کلمه ای که پیامبر زمزمه کردند چه بود؟ پدرم گفت که پیامبر فرمودند «همه دوازده قیم از قریش هستند».

در معجم الصحابه در آخر حدیث شماره 10216 عبارت «وَهَمَسَ بِكَلِمَةٍ» آمده (3) و در آخر حدیث شماره 1801 معجم الکبیر عبارت «وَقَصَّرَ بِكَلِمَةٍ لَمْ أَسْمَعْهَا، قَالَ: فَلَمَّا سَكَتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قُلْتُ لِأَبِي سَمْرَةَ: مَا الْكَلِمَةُ الَّتِي قَصَّرَ بِهَا؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» (4) آمده است. آخر این دو حدیث هم نشان دهنده این مطلب است که جابر بن سمره متوجه عبارت «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» نشده است.

در کتاب فوائد ابن اخی میمی دقاق، عبارت «قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلِمَةً خَفِيَتْ عَلَيَّ» در آخر

ص: 159

1- الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 6، ص 3.

2- المعجم الکبیر، ج 2، ص 195.

3- معجم الصحابه، ج 1، ص 306.

4- المعجم الکبیر، ج 2، ص 197.

حدیث شماره 294، (1) در سمط النجوم در آخر حدیث، عبارت «ثُمَّ يَكُونُ الْهَرَجُ» (2) و در مستخرج ابی عوانه در آخر حدیث شماره 6979، عبارت «ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمُهُ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: قَالَ: كَلَّمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» ذکر شده است. (3)

عبارت «همس بکلمه» به این معنا است که پیامبر صلی الله علیه و آله «کلماتی را زمزمه کرد» و عبارت «قَصَرَ بِكَلِمَةٍ» به این معناست که رسول خدا صلی الله علیه و آله «کلماتی را آهسته گفت». این عبارات و عباراتی همچون عبارت «كَلِمَةً خَفِيَتْ عَلَيَّ» می فهمانند که راوی روایت (جابر بن سمره) مطلب مورد نظر را نشنیده و متوجه آخر حدیث نبوده است.

ذکر عبارات مذکور در آخر این احادیث، این مطلب را می رساند که عبارت آخر حدیث، یعنی «كَلَّمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» از سوی جابر بن سمره بیان نشده است و به احتمال زیاد، جابر بن سمره عبارت «كَلَّمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» را از سوی پدرش به آخر حدیث افزوده است یا اینکه افراد دیگری این عبارت را به حدیث افزوده اند. چنان که ابن جوزی بیان می کند، الفاظ حدیث مذکور مختلف است و شکی نیست که تخلیط صورت گرفته در آن از سوی روات است. (4)

جدای از شک در صحت عبارت «كَلَّمَهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ» در آخر حدیث، چنان که ذکر شد، در برخی از نسخه ها، عبارت «صَدَّ مَتْنَيْهَا النَّاسُ» آمده که به معنای «سَكَّتُونِي عَنِ السُّؤَالِ عَنْهَا» است؛ یعنی مرا از سؤال کردن در آن مورد به سکوت واداشتند. (5)

ذکر این عبارت و عبارات مشابه آن در آخر حدیث، می رساند که برخی از مردم از بیان دقیق عبارت آخر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله ناخشنود بوده اند. چه بسا عبارات آخر حدیث ایشان «كَلَّمَهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» بوده و با وجود عبارات مشکوکی که در آخر حدیث بیان

ص: 160

1- فوائد ابن اخی میمی الدقاق، تحقیق: نبیل سعد الدین جرار، ج 1، ص 153.

2- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 419.

3- مستخرج ابی عوانه، ج 4، ص 370.

4- كشف المشكل من حدیث الصحیحین، ج 1، ص 455.

5- المنهاج شرح صحیح مسلم بن الحجاج، ج 12، ص 201؛ الجامع الصحیح، ج 6، ص 3.

شده، بعید نیست که برخی از صحابه (که برنامه هایی برای خلافت پس از پیامبر داشتند)، عبارت «کلهم من قریش» را جایگزین عبارت اخیر کرده باشند.

چنان که ابن بابویه قمی در شرح حدیث «اثنا عشر خلیفه» می گوید:

سر و صدای صحابه به هنگام بیان آخر این حدیث و مخفی نمودن صدای پیامبر صلی الله علیه و آله، از امور خفیه ای پرده برمی دارد که البته بر انسان آگاه، پوشیده نیست و این امور چیزی جز ترس برخی صحابه از اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله بگویند «کلهم من عترتی» نبوده [است]؛ چنان که برخی از آنها (عمر) به هنگام گفتار ایشان «ایتونی بدواه و قرطاس» ترسیدند و انجام دادند آنچه را که انجام دادند (مانع وصیت ایشان شدند). در حالی که شایسته بود اجازه دهند پیامبر صلی الله علیه و آله سخن خود را مکتوب نمایند، ولیکن کلام حضرت را تحریف نمودند. (1)

سه - وجود عبارت «کلهم من بنی هاشم» در برخی روایات

لازم به ذکر است در برخی منابع اهل سنت هم حدیث «اثنا عشر خلیفه» با قید «کلهم من بنی هاشم» نقل شده است. حنفی قندوزی، از علمای مشهور اهل سنت، حدیث «اثنا عشر خلیفه» را از طریق عبدالملک بن عمیر از جابرین سمره نقل کرده است که در این نقل، به جای عبارت «کلهم من قریش»، عبارت «کلهم من بنی هاشم» در آخر حدیث بیان شده است:

كنت مع أبي عند النبي صلى الله عليه وآله فسمعتة يقول: «بعدي اثنا عشر خلیفه، ثم أخفی صوته، فقلت لابی: ما الذی أخفی صوته؟ قال: قال: کلهم من بنی هاشم. (2)

با پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم پس شنیدم که می گوید «پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؛ سپس صدایش را خفیف و آهسته کرد؛ پس به پدرم گفتم پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای خفیف چه گفتند؟ گفت که پیامبر گفته اند که تمام دوازده خلیفه از بنی هاشم هستند.

ص: 161

1- کمال الدین و تمام التعمه، ج 1، ص 273.

2- ینابیع المودّه لذوی القربی، ج 3، ص 291.

مسئله اخفاء صوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سر و صدای صحابه که در آخر غالب نقل های حدیث «اثنا عشر خلیفه» به آن اشاره شده است، با آخر روایت عبدالملک بن عمیر، یعنی عبارت «کلهم من بنی هاشم» هماهنگ است. روشن است برخی از صحابه نمی خواستند خلافت در بنی هاشم باشد. (1) با این وصف، پوشیده نیست که عامل اخفای صوت رسول الله صلی الله علیه و آله و همهمه و سر و صدای صحابه، بیان عبارت «کلهم من بنی هاشم» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در آخر حدیث بوده است. این عبارت در روایت عبدالملک بن عمیر نقل شده است که از نظر همخوانی با اخفای صوت رسول الله صلی الله علیه و آله و همهمه و سر و صدای صحابه، بر دیگر نقل های روایت «اثنا عشر خلیفه» برتری دارد.

در برخی دیگر از روایات نقل شده در منابع اهل سنت، اهل بیت علیهم السلام با نام و مشخصات دقیق، در مقام دوازده جانشین معرفی شده اند. از جمله مواردی که نام و مشخصات دقیق اهل بیت علیهم السلام به عنوان خلفای دوازده گانه در کتب اهل سنت نقل شده، احادیثی است که ابن طاووس حلی در کتاب «الطوائف فی معرفه مذاهب الطوائف»، در قسمت «فی تنصیص الرسول علی أسماء الأئمه الاثنی عشر» به نقل از کتاب «ینابیع الموده» و «مقتل الحسین»، اثر خوارزمی (از علمای برجسته اهل سنت)، نقل می کند که برای اختصار، سه حدیث را از این دسته احادیث نقل می کنیم:

وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْمُسَدَّمِيُّ عِنْدَهُمْ صَدْرَ الْأَيْمَةِ أَخْطَبُ خُطْبَاءِ خُوَارِزْمَ مُؤَقَّبِينَ أَحْمَدَ الْمَكِّيَّ فِي كِتَابِهِ قَالَ حَدَّثَنَا فَخْرُ الْقُضَاءِ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو مَنْصُورٍ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْبَغْدَادِيُّ فِي مَا كَتَبَ إِلَيَّ مِنْ هَمْدَانَ قَالَ أَتَانَا الْإِمَامُ الشَّرِيفُ نُورُ الْهُدَى ابُو طَالِبِ الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي قَالَ أَخْبَرَنَا إِمَامُ الْأَيْمَةِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ شَاذَانَ الْمُؤَصِّصِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ زَيْدِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ سَلَامَةَ عَنْ

ص: 162

أَبِي سَلِيمَانَ رَاعَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالاً سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لَيْلَهُ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ قَالَ لِيَ الْجَلِيلُ جَلَّ جَلَالُهُ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْتُ وَالْمُؤْمِنُونَ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ خَلَقْتَ لِأُمَّتِكَ قُلْتُ خَيْرَهَا قَالَ عَلِيٌّ أَبِي طَالِبٍ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَطَّلَعْتُ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَهُ فَاخْتَرْتُكَ مِنْهَا فَشَقَقْتُ لَكَ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَلَا أُذْكَرُ فِي مَوْضِعٍ إِلَّا ذُكِرْتُ مَعِيَ فَأَنَا الْمَحْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ ثُمَّ أَطَّلَعْتُ الثَّانِيَةَ فَاخْتَرْتُ مِنْهَا عَلِيًّا وَشَقَقْتُ لَهُ اسْمًا مِنْ أَسْمَائِي فَأَنَا الْأَعْلَى وَهُوَ عَلِيٌّ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي خَلَقْتُكَ وَخَلَقْتُ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ شَبَحِ نُورٍ مِنْ نُورِي وَعَرَضْتُ وَلَا يَتَّكُمُ عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَمَنْ قَبِلَهَا كَانَ عَدُوًّا مِنِّي مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ جَحَدَهَا كَانَ عَدُوًّا مِنِّي مِنَ الْكَافِرِينَ يَا مُحَمَّدُ لَوْ أَنَّ عِبَادًا مِنْ عِبَادِي عَبَدَنِي حَتَّى يَنْقَطِعَ أَوْ يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِي ثُمَّ أَتَانِي جَاحِدًا لَوْلَا يَتَّكُمُ مَا غَفَرْتُ لَهُ حَتَّى يُفَرَّ بَوْلًا يَتَّكُمُ يَا مُحَمَّدُ نُحِبُّ أَنْ تَرَاهُمْ قُلْتُ نَعَمْ يَا رَبَّ فَقَالَ التَّفْتُ عَنِ الْوَعْدِ الْعَرْشِ فَالتَّفْتُ فَإِذَا أَنَا بِعَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْحَسَنَ بْنِ عَلِيٍّ وَالْمُهَدِيَّ فِي ضَحْضَاحٍ مِنْ نُورٍ قِيَامٌ يَصَلُّونَ وَالْمُهَدِيَّ فِي وَسَطِهِمْ كَأَنَّهُ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ بَيْنَهُمْ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَؤُلَاءِ الْحُجَجُ وَهَذَا الثَّائِرُ مِنْ عَثْرَتِكَ يَا مُحَمَّدُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي إِنَّهُ الْحُجَّةُ الْوَاجِبَةُ لِأَوْلِيَائِي وَالْمُنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِي. (1)

ابوسليمان، چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله گوید، شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: شبی که به آسمان برده شدم، خداوند به من فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به آنچه از پروردگارش به او نازل شده، ایمان آورد. گفتم: و مؤمنان. فرمود: راست گفتم ای محمد! چه کسی را برای امت خودت جانشین قرار دادی؟ عرض کردم: بهترینشان را. فرمود: علی بن ابی طالب را؟ گفتم: بله ای پروردگارم.

ص: 163

فرمود: ای محمد! من بر زمین اطلاع یافتم و تو را از آن انتخاب کردم و برای تو اسمی از اسم های خودم جدا کردم. پس در جایی یاد نمی شوم، مگر تو نیز با من یاد می شوی؛ من محمود هستم و تو محمد. سپس بار دوم بر زمین اطلاع یافتم و از آن علی را انتخاب کردم و اسمی از اسم های خودم را برای او جدا کردم. من اعلی هستم و او علی است.

ای محمد! من تو را آفریدم و علی را آفریدم و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین را از شیخ نوری از نور خودم و ولایت شما را به اهل آسمان و زمین عرضه کردم. پس کسی که آن را پذیرفت در نزد من از مؤمنان بود و کسی که آن را انکار کرد، نزد من از کافران بود.

ای محمد! اگر بنده ای از بندگان من مرا عبادت کند تا منقطع شود یا مانند مشک خشکی گردد، پس به نزد من آید، در حالی که ولایت شما را منکر است، من او را نمی بخشم تا آنکه به ولایت شما اعتراف کند. ای محمد! دوست داری آنها را ببینی؟ گفتم: بله ای پروردگارم. فرمود: به سمت راست عرش رو کن. رو کردم؛ پس ناگاه علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن حسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و مهدی در هاله ای از نور ایستاده نماز می خواندند و مهدی در میان آنها، بمانند ستاره ای درخشان بود. فرمود: ای محمد! آنها حجت ها هستند و این منتقم در خاندان توست. ای محمد به عزت و جلالم سوگند، او حجت واجب بر اولیای من است و انتقام گیرنده از دشمنان من.

چنان که مشخص است، ائمه با نام و مشخصات کامل در این حدیث به عنوان اولیاء و حجت های خداوند معرفی شده اند. ابن طاووس در حدیث دیگر به نقل از کتاب «مقتل الحسین» خوارزمی نقل می کند:

وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ أَخْطَبُ خُوَارِزْمِ مُؤَقِّبِ أَحْمَدَ الْمَكِّيَّ فِي كِتَابِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْإِمَامِ

مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَاسِمٍ عَنْ عَبْدِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مُوسَى بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو إِسْحَاقَ حَقَبْنِ الْحَارِثِ وَسَعِيدُ بْنُ بِشِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا وَارِدُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي وَالْحَسَنُ الرَّائِدُ وَالْحَسَنُ بْنُ الْأَمْرِ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِطُ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ وَجَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ وَمُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِي الْمُحْسِنِينَ وَالْمُبْغِضِينَ وَقَامِعُ الْمُتَنَافِقِينَ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُزَيِّنُ الْمُؤْمِنِينَ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ دَرَجَاتِهِمْ وَعَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ وَمُرْجُوهُمْ الْحُورُ الْعَيْنُ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ وَالْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللَّهُ إِلَّا لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى. (1)

حضرت علی علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من شما را بر حوض وارد می کنم و تو یا علی، ساقی هستی و حسن انتخاب کننده است و حسین امرکننده، علی بن حسین اولین واردشونده و محمد بن علی پخش کننده و جعفر بن محمد سوق دهنده و موسی بن جعفر شمارنده محبان و کینه ورزان و خوارکننده منافقان و علی بن موسی زینت دهنده مؤمنان و محمد بن علی جا دهنده اهل بهشت در درجاتشان و علی بن محمد عقدخوان شیعیانش و به ازدواج درآورنده حورالعین و حسن بن علی چراغ اهل بهشت است که به واسطه او، نور می گیرند و مهدی، شفیع آنان در روز قیامت است؛ هنگامی که خداوند اجازه نمی دهد، مگر به کسی که بخواهد و راضی باشد».

واضح است که مفاد این حدیث، جایگاه رفیع دوازده امام اثناعشریه را در عالم آخرت، نشان می دهد. در حدیث دیگر آمده است:

وَمِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ الْخَطِيبُ الْخُوَارِزْمِيُّ فِي كِتَابِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ شَاذَانَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ الْعَلَوِيُّ الطَّبْرِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنِي جَدِّي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبَانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ عَنْ

ص: 165

سَلِيمِينَ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنِ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَى فَخْدِهِ وَهُوَ يَقْبَلُ عَيْنَيْهِ وَيَلْتَمُ فَاهُ وَيَقُولُ أَنْتَ سَيِّدُ ابْنِ السَّيِّدِ ابْوَالسَّادَاتِ أَنْتَ إِمَامُ ابْنِ الْإِمَامِ ابْوَالْأَيْمَةِ أَنْتَ حُجَّةُ ابْنِ الْحُجَّةِ ابْوَالْحُجَجِ تَسْعَةُ مِنْ صُلْبِكَ تَأْسِعُهُمْ قَانِمُهُمْ. (1)

خطیب خوارزم به سند فوق از سلمان نقل می کند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که حسین بر زانوی رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال بوسیدن چشمان او بود و دهان حسین علیه السلام را می بوسید و (خطاب به حسین) می گفت: تو بزرگوار و فرزند پدری بزرگوار و پدر بزرگواران هستی؛ تو امام و فرزند امام و پدر امامان هستی؛ تو حجت هستی؛ پسر حجت هستی؛ و پدر حجت های دیگر هستی؛ حجت هایی که نه نفر از صلب تو هستند و نهمین آنها قائم آنها خواهد بود.

واضح است که مفاد این حدیث، جایگاه رفیع دوازده امام اثنا عشریه و امام بودن آنها را به وضوح نشان می دهد.

در دسته ای دیگر از احادیث اهل سنت، فضل و برتری بنی هاشم بر تمام خاندان ها، ذکر شده است؛ از جمله اینکه در منابع اهل سنت آمده است:

أَخْبَرَنَا ابُو عُمَرَ، قَالَ: نَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَ: نَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ الْقَطَّانِ، قَالَ: نَا بُهْلُولُ بْنُ الْمُورِقِ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ عُبَيْدَةَ، عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «قَالَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَلَبْتُ الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، فَلَمْ أَجِدْ رَجُلًا - أَفْضَلَ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَلَبْتُ الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا، فَلَمْ أَجِدْ بَنِي أَبِي أَفْضَلَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ».

عایشه گوید، پیامبر فرمود: جبرئیل گفت: شرق و غرب زمین را زیر و رو کردم؛ پس مردی را برتر از محمد نیافتم و شرق و غرب زمین را زیر و رو کردم و فرزندان پدری

را برتر از فرزندان هاشم نیافتم.

ص: 166

1- ینابیع الموده لذوی القربی، ج 3، صص 381، 395 و 396؛ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، ج 1، صص 172-174.

پس براساس این حدیث، پیامبر صلی الله علیه و آله بنی هاشم را برترین خاندان ها معرفی می کند. (1) لازم به ذکر است، روایاتی که در منابع شیعی، اهل بیت علیهم السلام را به عنوان دوازده جانشین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با نام و مشخصات دقیق معرفی می کنند، بی شمارند و حتی برخی علمای شیعه همچون علامه مجلسی، میزان این روایات را در حد تواتر می دانند. ذکر چند روایت در منابع اهل سنت صرفاً از باب تکمیل حجت و دلیل بود، وگرنه روایات منابع شیعی در این زمینه، به مقداری فراوان و روشن‌گرند که نیازی به استناد به منابع اهل سنت در این زمینه نبود. (2)

به فرض اینکه هاشمی بودن خلفا، در برخی از نقل های حدیث «اثنا عشر خلیفه» ذکر نشده باشد، این مسئله بیانگر جو سیاسی حاکم بر صحابه، در زمان بیان این حدیث است که پذیرای جانشینی دوازده خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانست به صورت صریح و آشکار، نام یا لقب و هاشمی بودن خلفای اثنا عشر را بیان کنند. چه بسا پیامبر صلی الله علیه و آله در آن موقعیت از صحابه ای که مخالف جانشینی خلفای اثنا عشر بودند، تقیه کرد و اگر علی و ائمه اطهار علیهم السلام را به صراحت از سوی خداوند به عنوان جانشین خود معرفی می کرد، ممکن بود مورد تهمت برخی از صحابه قرار گیرد که محمد صلی الله علیه و آله با بی عدالتی، عشیره و خویشان را بر دیگران برتری داد و دوازده خلیفه بعد از خویش را منحصر در خاندان خود کرد.

در این صورت، ممکن بود مخالفان با بلوا و آشوب در مقابل پیامبر بایستند و در میان مسلمانان تفرقه و جدایی به راه اندازند و گفتار ایشان را تصمیم شخصی وی بخوانند، نه یک تصمیم دینی و الهی. پس پیامبر صلی الله علیه و آله، ویژگی های خاص خلفای اثنا عشر

ص: 167

-
- 1- ر. ک: امالی ابی عبدالله المحاملی، روایه عبدالرحمن بن مهدی الفارسی، تحقیق: حمدی عبدالمجید السلفی، ج 1، ص 56؛ المشیخه البغدادیه (مخطوط)، أبوظاهر صدر الدین السلفی، تحقیق: احمد الخضری، ج 3، ص 48.
- 2- ر. ک: لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه، ج 1، ص 28؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج 1، 273؛ الانصاف فی النص علی الائمه الاثنی عشر، ص 523.

را در برخی از موقعیت ها که شرایط بیان این سخن حساس وجود نداشت، ذکر نکرد و به جای آن، قرشی بودنشان را متذکر شد که حساسیت هاشمی بودن دوازده خلیفه را ندارد. بی شک ایشان در موقعیت های بهتر، خلفای شایسته را برای مردم به صورت مشخص معرفی کرد. چنان که احادیثی که در این قسمت و در فصل دوم از منابع اهل سنت ذکر شد و احادیث بی شمار منابع شیعی در این زمینه، به خوبی نشان دهنده مشخص کردن دوازده جانشین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

چهار - تعارض علمای اهل سنت در تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر دوازده جانشین

علمای اهل سنت (همچون عاصمی حنبلی، قفاری، صدیقی عظیم آبادی و ابن تیمیه)، بر مبنای لزوم تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر ویژگی های خاص دوازده خلیفه، بر نظر شیعه اشکال کردند که در صورت هاشمی بودن دوازده جانشین، لازم است برای شناخت دقیق آنها، پیامبر صلی الله علیه و آله بر این ویژگی آنها (که از ویژگی قرشی بودن هم خاص تر و دقیق تر است) تأکید می کرد. این مبنای صحیحی است، ولی اتکاء به چنین مبنای صحیحی، صرفاً به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر هاشمی بودن دوازده جانشین، ختم نمی شود.

مبنای این دسته از علمای سنی، یعنی لزوم تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر ویژگی های خاص دوازده خلیفه؛ یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله باید علاوه بر تصریح به قبیله دوازده جانشین، به ویژگی های خاص تر آنها در صورت وجود چنین ویژگی هایی، تصریح می کرد. اسم یا لقب دوازده جانشین، ویژگی بسیار ویژه تر و دقیق تر آنها نسبت به نام قبیله یا طایفه آنهاست و مشخص است که دوازده جانشین، مانند هر فرد دیگری، دارای اسم و لقب هستند. پس لازم است بر اسم یا لقب آنها هم از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می شد.

این تصریح از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفته است. هر دو فرقه شیعه و سنی لازم است طبق این مبنای، جواب دهند که پیامبر صلی الله علیه و آله بر اسم و لقب و مشخصات دقیق کدام دوازده نفر تصریح کرد؟ اگر در این حدیث به این مشخصات تصریح نکرد، در کجا تصریح کرد؟

جواب فرقه شیعه چنین خواهد بود که اولاً: در برخی از نقل های شیعه و سنی از حدیث «اثنا عشر خلیفه»، از جمله نقل قندوزی (از علمای اهل سنت)، عبارت «کلهم من بنی هاشم» از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. ثانیاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از دیگر احادیث موجود در منابع شیعه و سنی (از جمله احادیثی که در فصل دوم از نظر گذشت)، به نام، لقب و هاشمی بودن دوازده جانشین که ائمه شیعه هستند، تصریح کرده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله در بیان مراد و منظور خویش بخل نداشته و مسایل و موضوعات مختلف را واضح و روشن بیان نموده اند. بیان ویژگی های خاص و نام یا لقب دوازده جانشین برای تشخیص ایشان لازم است و بدیهی است که پیامبر صلی الله علیه و آله این ویژگی ها را بیان کرده و اگر هم در این حدیث بیان نشده، در احادیث دیگر بیان کرده است.

ولی علمای اهل سنت در جواب به اینکه آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بر نام یا لقب دوازده جانشین تصریح کرد یا نه، مدعی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله در این حدیث و دیگر احادیث، نام و لقب دوازده جانشین را مشخص نکرد! آشکار است که این جواب در تعارض با «لزوم تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله بر ویژگی های دوازده جانشین» است که علمای اهل سنت با همین مبنا بر شیعه اشکال کردند. چگونه است که علمای اهل سنت، لازم می دانند پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تعیین تعداد دوازده جانشین، به هاشمی بودن آنها هم تصریح کند، اما لازم نمی دانند بر نام و یا لقب آنها تصریح کند؟ از علمای اهل سنت می پرسیم: آیا پیامبری که لازم دانسته بیان کند خلفای برحق او دوازده نفرند، لازم نمی داند به صورت دقیق و روشن این دوازده نفر را به مسلمانان معرفی کند؟

بی گمان پیامبر صلی الله علیه و آله هاشمی بودن و همچنین نام و نشان دقیق خلفا را در احادیث مختلف، مطرح کرد و ادعای اهل سنت مبنی بر اینکه در منابع روایی از این دوازده نفر نام برده نشده است، ادعای باطلی است. همین ادعای باطل، موجب سردرگمی علمای اهل سنت و تعارض نظرات ایشان در تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» شده است.

علمای اهل سنت به میزان بسیار فراوانی در نام بردن دوازده خلیفه مورد بحث با هم

اختلاف نظر دارند و چنان که گذشت، برخی همچون سیوطی، حتی از نام بردن دوازده خلیفه، در مانده است و برخی همچون قاضی عیاض، ابن حجر عسقلانی، ابن حجر هیتمی و ابن جوزی، نه تنها در شرح این حدیث با هم اشتراک نظر ندارند، بلکه این افراد در معرفی دوازده خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله به یک نظر بسنده نکرده اند! حتی برخی از آنها دو یا سه نظر متفاوت ارائه کرده اند که اشکالات فراوان بر هر کدام از این نظرات وارد است!

لازم به یادآوری است، دو عبارتی را که اهل سنت با عنوان «کَلِّهْم تَجْتَمِع عَلَیْهِ الْاِمَّة» و «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ» برای تشخیص دوازده خلیفه ارائه کرده اند، بر مصادیق مختلف بار می شوند، مانع افراد مختلف نیستند و موجب شناخت دوازده خلیفه از سوی اهل سنت نمی شوند. به همین دلیل اختلاف نظر شدیدی میان علمای اهل سنت به وجود آمده است.

نکته مهم تر اینکه سند دو عبارت «کَلِّهْم تَجْتَمِع عَلَیْهِ الْاِمَّة» و «کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ» بر مبنای منابع روایی اهل سنت، پذیرفتنی نبود. چنان که گذشت، اشکالات فراوانی بر شروح اهل سنت از این حدیث وارد است. این مسائل، به خوبی سردرگمی آنها را از تفسیر حدیث «اثنا عشر خلیفه» روشن می کند. دلیل بسیاری از این سردرگمی ها، ادعای باطل علمای اهل سنت، مبنی بر بیان نکردن نام و مشخصات دقیق دوازده جانشین از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله است.

(و اشکال ششم (حکومت نکردن ائمه شیعه در جامعه)

برخی از علمای اهل سنت از جمله ابن عبدالعزیز الخلف، عاصمی حنبلی، قفاری، علی بن احمد سالوس و ابن جریرین، ادعا می کنند که منظور پیامبر صلی الله علیه و آله از حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، ائمه شیعه نیست و برای بیان این منظور، چنین اشکال می کنند که در این حدیث، عباراتی همچون «لا یزال الإسلام عزیزاً» و «لا یزال هذا الأمر عزیزاً» وجود دارد و این عبارات دلالت می کنند که قائم بودن امر مردم، در زمان خلافت خلفای دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

از دیدگاه این افراد، اعتقاد امامیه به امامت امامانشان باطل است؛ زیرا غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام، کسی از امامان شیعه صاحب حکومت و شمشیر نبوده است که بتواند در خلافتش با کافران بجنگد یا شهری را فتح کند یا کافری را به قتل برساند. یعنی این افراد معتقدند حکومت، قوام دهنده امورات مردم است و اکثر امامان شیعه، از حکومت محروم بودند؛ پس نمی توانند قوام دهنده به امورات مردم باشند. (1)

ابن تیمیه و عاصمی حنبلی می افزایند: بلکه در زمان علی علیه السلام برخی از مسلمانان با برخی دیگر از خودشان در جنگ بودند؛ تا جایی که کافران از مشرکان و اهل کتاب در شرق و شام، به سرزمین آنها طمع کردند. از سوی دیگر تشیع که با علی علیه السلام پا نگرفت، به طریق اولی با غیر ایشان از دیگر امامان شیعه پا نخواهد گرفت. فرقه امامیه، دلیل ترین فرقه های امت هستند و سخن خویش را بیش از همه فرقه ها کتمان می کنند. (2) از سوی دیگر اجماع امت، نشان دهنده عزت است و اجماع بر امامان شیعه صورت پذیرفته است؛ زیرا غیر از علی و حسن علیهما السلام، هیچ کدام از ائمه شیعه، حکومت را در دست نگرفته اند. (3)

جواب های اشکال ششم

اشاره

سست بودن این اشکالات را با بیان نکات مربوط به آن، به ترتیب نشان می دهیم.

یک - معنای حدیث، به فرض وجود قید «عزیزاً»

اضافه شدن قید «عزیزاً» در برخی از نقل های حدیث «اثنا عشر خلیفه»، لزوماً به

ص: 171

- 1- أصول مسائل العقیده عند السلف و عند المبتدعه، سعود بن عبدالعزيز السلف، ج 2، ص 83؛ آل رسول الله و أولیایه، ج 1، صص 55 و 56؛ أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریّه، ج 2، ص 673؛ مع الاثنی عشریه فی الأصول والفروع، علی بن احمد سالوس، ج 1، ص 142؛ شرح العقیده الطحاویه، عبدالله بن جبرین، ج 36، ص 14.
- 2- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، ص 241؛ آل رسول الله و أولیایه، ج 1، ص 100.
- 3- أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریّه، ج 2، ص 673؛ فتاوی الشبکه الإسلامیّه، باب: تفنید شبهه حول تحدید الاثمه الاثنی عشر، ج 1، ص 5842؛ التماس السعد فی الوفاء بالوعد، ج 1، ص 51.

معنای در دست گرفتن مقام خلافت ظاهری از سوی عوامل اصلی عزت دین (ائمه اطهار علیهم السلام) نیست، بلکه بیانگر صواب و برحق بودن دین در زمان ائمه است؛ چه ایشان مقام خلافت را در دست گیرند یا اینکه مقام خلافت ظاهری در دست دیگران باشد.

عزت، لزوماً نیازمند در دست داشتن مقام خلافت ظاهری نیست. این گونه نیست که بدون در دست داشتن خلافت ظاهری، نتوان عامل عزت دین بود تا اشکال شود که ائمه امامیه، خلافت ظاهری را در دست نگرفته اند و نمی توانند عامل عزت دین باشند؛ بلکه قرار گرفتن خلافت ظاهری در دست آنها، صرفاً یکی از عوامل حفظ عزت دین است و با نبود آن هم می توان عزت دین را حفظ کرد.

طبق دیدگاه این دسته از علما، نتیجه چنین می شود که در تمام سال هایی که مسلمانان در مکه بودند، پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان، عامل عزت دین نبودند؛ چراکه حکومت ظاهری در دست پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. در حالی که این سخن را نه شیعه و نه سنی قبول نخواهند کرد، بلکه شیعه و سنی عزت را مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و مؤمنان می دانند؛ حتی در زمانی که مسلمانان تحت حکومت مشرکان مکه بودند. دلیل این عزت هم در اختیار داشتن اسلام و اعتقاد به این آیین تعالی بخش است، حتی اگر مسلمانان از نظر سیاسی در ضعف بودند، عزت و بزرگی از آن مسلمان ها و ذلت و زبونی برای مشرکان مکه بود.

سایر پیامبران و پیروان آنها هم نسبت به کفار و مشرکان عزیز بوده اند؛ چون طالب حق و حقیقت بودند و در این مسیر حرکت کردند. دلیل عزت آنها همین مسئله است که از آیین الهی پیروی کردند (فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) حتی اگر حکومت ظاهری در اختیار پیامبران الهی نبود.

عزت و بزرگی صرفاً یک مفهوم سیاسی نیست، بلکه سیاست و حکومت ظاهری، تنها یک بخش از آن است و به صرف اینکه کسی حاکم بر مردم شود، نمی توان به طور کلی او را عزیزتر از دیگران محسوب کرد و عزت حاکم در بعد حکومت ظاهری، لزوماً به معنای عزت در دیگر ابعاد نخواهد بود. همچنین این ادعا صحیح نیست که

ائمه و ديگر مسلمانان، نتوانند عامل عزت دين باشند.

پيامبر صلى الله عليه و آله نصف بيشتر دوران بعثت را در مکه بود و حکومت را در دست نداشت؛ با اين حال بزرگ ترين عامل عزت دين اسلام در مکه بود. اعتراف برخي از علمای سنی مذهب مانند هروی قاری که معنای حدیث را با اضافه کردن قیدهایی همچون «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيْزًا» چنین ترجمه کرده اند که امر دين تا پايان خلافت خلفای اثناعشر بر صواب و حق جاری خواهد بود⁽¹⁾ نیز مؤيد ديگری بر جواب ماست.

دو - هدايت مردم، بدون در دست داشتن حکومت

اولاً: مراد پيامبر صلى الله عليه و آله از خلفای اثناعشر، دوازده خليفه حقوقی است، نه اينکه لزوماً اين دوازده نفر، مقام خلافت حقیقی جامعه را در دست گیرند. منظور ایشان دوازده خليفه حقوقی است که استحقاق جانشینی پيامبر صلى الله عليه و آله را دارند و جانشین ایشان هستند. ولی به دلایلی (از جمله مسائل سیاسی و...) از رسیدن آنها به مقام خلافت ظاهری جلوگیری به عمل آمد؛ به گونه ای که اين خلفا بدون در دست داشتن خلافت حقیقی یا ظاهری، مسلمانان را در مسیر نیل به اهداف والای دين اسلام، رهبری و هدايت می کنند.

چنان که تکذیب مکذبان بر نبوت انبیای الهی قدحی وارد نمی سازد و انحراف منحرفان از آنها موجب شک و تردید در منصب آنها نمی شود، منع ائمه از مقام خلافت حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و منصبی که خداوند برای آنها برگزیده بود و در دست گرفتن این منصب از سوی ديگران هم، اشکالی بر جانشینی حقوقی آنها وارد نمی سازد.⁽²⁾

ثانیاً: بر صواب و حق بودن دين مردم و حفظ دين، بیش از اينکه مرهون خلفای اموی یا عباسی یا سه خليفه اول باشد، مرهون زحمات ائمه شيعه است. ائمه شيعه بدون در دست داشتن مقام خلافت ظاهری، به تفسير دين و تبیین احکام و تزکیه

ص: 173

1- مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، ج 9، ص 3869.

2- رک: الصوارم المهرقه فی نقد الصّواعق المحرّقه، ص 95.

نفوس می پرداختند و به مسائل جدید دین پاسخ می دادند. برای نمونه امام صادق علیه السلام، دارای مدرسه و چهارهزار شاگرد بود که از محضر شریفش کسب علم می کردند. دامنه و قلمروی شاگردان حضرت به شیعه اختصاص نداشت، بلکه اساتید و بنیانگذاران چهار فرقه اهل سنت، یعنی شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی نیز، با واسطه یا بی واسطه از جمله شاگردان ایشان بودند. (1)

هرچند در اختیار داشتن حکومت، از عوامل مؤثر حفظ دین است و در صورت فراهم بودن زمینه های حکومت، ائمه شیعه قادرند به واسطه عصمت و شناخت دقیق کتاب خدا، قوانین الهی را به بهترین وجه در جامعه اجرا کنند، اما غیر از عامل حکومت، عوامل بسیار مهم دیگری در حفظ دین مؤثرند. همواره حقیقت دین از سوی ائمه شیعه در اختیار امت اسلامی و مشتاقان قرار می گرفت.

از مهم ترین عوامل حفظ دین، تفسیر شریعت، تبیین احکام دینی، تزکیه نفوس و پاسخ به پرسش های تازه جامعه است که از سوی ائمه صورت پذیرفته است و انجام این امور، مستلزم در دست داشتن مقام خلافت ظاهری نیست. حکومت ظاهری در اختیار افراد دیگری بوده است، اما ائمه شیعه با دفاع از حقانیت اسلام، بیش از دیگران عامل حفظ و عزت آن بوده اند.

سه - استمرار عزت دینی در گرو استمرار خلافت دوازده جانشین

علمای اهل سنت بر ائمه شیعه اشکال می کنند که چون خلافت ظاهری را در دست نگرفته اند، نمی توانند عامل عزت دین باشند. (2)
اشکال علمای اهل سنت بر جانشینی

ص: 174

-
- 1- الذریعه الی تصانیف الشیعه، آقا بزرگ طهرانی، ج 2، ص 129؛ پاسخ به شبهات کلامی، محمدحسن قدردان قراملکی، ص 129.
 - 2- أصول مسائل العقیده عند السلف و عند المبتدعه، ج 2، ص 83؛ آل رسول الله و اولیاءه، ج 1، صص 55 و 56؛ أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه، ج 2، ص 673؛ مع الاثنی عشریه فی الأصول والفروع، ج 1، ص 142؛ شرح العقیده الطحاویه، ج 36، ص 14.

ائمه عليهم السلام از دو حال خارج نیست: یا قائل اند که دین بدون تصرف خلفای اثناعشر در خلافت ظاهری، عزیز خواهد بود یا خلاف آن را قبول دارند. اگر دین بدون تصرف خلفای اثناعشر در خلافت ظاهری، می تواند عزیز باشد که بر جانشینی ائمه عليهم السلام بدون تصرف در خلافت ظاهری، اشکالی وارد نمی شود و اگر در نظر آنها، بدون تصرف در خلافت ظاهری از سوی خلفای اثناعشر، دین عزیز نیست، بر نظر آنها اشکال اساسی وارد است؛ زیرا طبق حدیث «اثناعشر خلیفه»، پیامبر صلی الله علیه و آله خلفای برحق خویش را دوازده نفر معرفی می کند و مابقی خلفایی را که به حکومت رسیده اند، خلیفه خویش نمی داند.

معنای حدیث چنین می شود که خلفای دیگر، خلیفه برحق پیامبر نبوده اند و برخلاف خلفای دوازده گانه، عامل برقراری عزت دینی نیستند؛ چون در حدیث مورد استناد، خلفای اثناعشر، عامل عزت مستمر دین خوانده شده اند، نه دیگر خلفا.

از سوی دیگر، در بسیاری از زمان ها، خلافت در دست دوازده جانشین موردنظر اهل سنت نبوده است؛ پس آنها نمی توانند عامل استمرار عزت دینی در تمام زمان ها باشند. ولی در حدیث «اثناعشر خلیفه»، خلفای دوازده گانه، عامل عزت مستمر دین اسلام محسوب شده اند. پس شرط در دست داشتن حکومت برای برقراری عزت در دین، از نظر برقراری عزت مستمر، تفاسیر اهل سنت را زیر سؤال می برد.

تفسیر حدیث «اثناعشر خلیفه» به خلفای نامتوالی، به این معناست که خلافت ظاهری در برخی از زمان ها در دست خلفایی غیر از خلفای اثناعشر است. طبق این تفسیر، خلفای دوازده گانه پیامبر صلی الله علیه و آله در برهه هایی از زمان، خلافت ظاهری را در دست نداشته اند و در آن زمان ها، خلفای دیگری حکومت کرده اند. (1)

در تفسیر حدیث «اثناعشر خلیفه» به خلفای مورداجماع و همچنین خلفای اموی و عباسی نیز، توالی و پشت سر هم بودن خلفا، لحاظ نشده است و بین خلفای اثناعشر نامبرده در این تفاسیر، خلفایی غیر از خلفای اثناعشر (مورد نظر علمای اهل سنت) خلافت کرده اند.

ص: 175

قبل از خلفای اثناعشری که خلافت همزمان داشته اند و خلفای اثناعشری که پس از حضرت مهدی می آیند (دیگر تفاسیر اهل سنت) هم، برای مدت زمان فراوانی، دیگران خلیفه بوده اند. با وجود بیش از پنجاه خلیفه سنی که تاکنون خلیفه شده اند، خلفای اثناعشر مورد نظر علمای اهل سنت، مقام خلافت را برای مدت زمان بسیار فراوانی در دست نداشته اند.

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فقط دوازده نفر را خلیفه خویش و عامل عزت مستمر دین می داند و علمای اهل سنت هم فقط در دست داشتن مقام خلافت را عامل عزت دین می دانند. با تأکید بیش از اندازه علمای سنی بر مسئله در دست داشتن خلافت ظاهری برای تحقق عزت دینی، خلفای اثناعشر نامبرده در تفاسیر اهل سنت، نمی توانند عامل عزت مستمر دین باشند؛ زیرا تاکنون مقام خلافت ظاهری در برهه های فراوانی از زمان، در دست خلفای دیگری از اهل سنت قرار گرفته است.

اگر عزت اسلام منوط و مشروط به در دست داشتن خلافت ظاهری از سوی خلفای اثناعشر باشد، نتیجه این می شود که دین اسلام در زمان خلافت دیگر خلفا، عزیز نبوده است. نتیجه ادعا و مبنای آنها چنین می شود که دین اسلام در اکثر زمان های گذشته، عزیز نبوده است.

اشکال وارد بر آنها اینجاست که عزیز نبودن اسلام، بر خلاف ظاهر حدیثی است که به آن تمسک جسته اند؛ زیرا ظاهر عبارت «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا إِلَىٰ اٰثْنِي عَشْرَ خَلِيفَةً»، نشان می دهد که عزت اسلام از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا پایان خلافت خلفای اثناعشر استمرار دارد و فعل مضارع «لا يزال» در حدیث موردنظر، این استمرار را به خوبی نشان می دهد. همچنین حرف «الی» در حدیث، بیانگر غایت است که استمرار عزت اسلام را تا پایان کار خلفای اثناعشر نشان می دهد.

این در حالی است که عامل مورد تأکید آنها در برقراری عزت (یعنی خلافت ظاهری)، هیچ گاه به صورت مستمر در دست خلفای دوازده گانه نامبرده در تفاسیرشان

قرار نگرفت تا بتوانند به کمک آن، عزت مستمر را محقق کنند؛ زیرا بین خلافت این خلفا، افراد دیگری خلافت را در دست گرفته اند که مانع استمرار عزت دین از سوی خلافت خلفای اثناعشر بوده اند.

نکته مهم این است که در این حدیث، بیان شده که دین تا پایان خلافت خلفای اثناعشر عزیز است، نه اینکه عزت دین، فقط با خلافت ظاهری خلفای اثناعشر محقق شود.

چهار - تفکیک عزت اسلام با عزت مسلمانان

عزت دین به معنای حفظ چهارچوب ها و اساس دین است؛ به گونه ای که از تحریف به دور باشد تا بتواند همواره جوابگوی نیازهای بشریت باشد. عزت اسلام را باید با توجه به اهداف آن و در مقایسه با دیگر ادیان سنجید. اینکه همه مسلمانان تحت فرمان حاکم اسلامی باشند، نکته مثبتی است که بر عزت دین می افزاید، ولی لزوماً به این معنی نیست که اگر خلیفه ای با برخی از مسلمانان در جنگ باشد، دین در زمان او عزیز نیست؛ بلکه اتحاد مسلمانان، صرفاً یکی از عوامل حفظ عزت دین است و با داشتن دیگر عوامل، در صورتی که اساس دین حفظ شود و از تحریف مصون بماند، نداشتن اتحاد و وقوع جنگ، مانع حفظ عزت دین نیست. پس جنگیدن علی علیه السلام با دیگران هم لزوماً مانعی برای عزت اسلام در زمان ایشان نبود.

به علاوه هرچند عزت اسلام و عزت مسلمانان در ارتباط با هم هستند و عزت هر کدام، مایه عزت دیگری است، ولی لزوماً عزت این دو به یک میزان نیست و به طور کلی عزت یک دین و عزت پیروان آن، لازم و ملزوم هم نیستند که همواره با هم باشند. چه بسا خلیفه ای با برخی از مسلمانان در جنگ باشد و در عین حال، دین در زمان او عزیز و بر صواب باشد و از تحریف حفظ شود.

دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه عزیز بود، ولی خود مسلمانان یارای مقابله سیاسی و نظامی نداشتند. در همان زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله با بسیاری در جنگ بود و ابوسفیان و دیگران، مالک مکه و شهرهای دیگر بودند و مسلمانان، عده ای قلیل و در ضعف بودند،

دین اسلام عزیز بود و تاکنون نیز عزیز مانده است. این مسلمانان هستند که در طول تاریخ از نظر عزت، تجربه های مختلفی داشته اند.

برخی از حاکمان مسیحی، فرمانبر تمام مسیحیان بوده اند و در زمان آنها، مسیحیان متحد و از نظر سیاسی و نظامی، حتی بر مسلمانان چیره بوده اند، ولی با وجود ضعف سیاسی مسلمانان، دین اسلام که از تحریف مصون مانده، در مقابل مسیحیت تحریف شده، عزیز بوده است. پس عزت اسلام، تحت تأثیر تعالی بخش بودن این آیین، تحریف نشدن آن و عوامل بسیار دیگر است و با وجود حفظ دیگر شرایط، لزوماً نیازمند عزت سیاسی مسلمانان نیست؛ هرچند این عامل، همانند دیگر عوامل، تأثیرگذاری خاص خود را دارد.

(ز) اشکال هفتم بر امامیه (حضور نداشتن امام زمان)

ابن تیمیه، آلوسی و عاصمی حنبلی می گویند:

به گمان شیعه، ائمه منحصر در دوازده نفری هستند که زمان تا به قیامت، خالی از وجود آنها نیست. در این صورت لازم است که به وجود منتظر، قائل باشند؛ در حالی که مخفی و پوشیده بودن حجت خدا، باعث می شود که عامه مردم خبری از او نداشته باشند و فایده ای از او به آنها نرسد؛ خلیفه غایب، نه می تواند جاهلی را آگاه سازد و نه گمراهی را هدایت. پس هیچ حجتی از خداوند به واسطه کسی که دیده نمی شود و سخنی از او به گوش نمی رسد، اقامه نخواهد شد.

شیعیان معتقدند که به ناچار، خداوند بر بندگان لطف می کند و حجت خود را در میان آنها قرار می دهد؛ ولی این شخص معدوم است، نه معصوم. پس هیچ لطفی به واسطه او به مردم نمی رسد و امامیه به واسطه این اصل باطل، هیچ حجتی را برای خداوند متعال بر بندگان ثابت نکرده اند. (1)

ص: 178

1- منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، ص 242؛ غایه الأمانی فی الرد علی النبهانی، ج 1، ص 526؛ آل رسول الله و اولیایه، ج 1، ص 57.

محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع که از اهل علم انساب و تاریخ هستند، نقل کرده اند که حسن بن علی العسکری علیهما السلام (امام یازدهم امامیه) دارای نسل نبوده است. امامیه معتقدند ایشان دارای فرزند بود که دو یا سه یا پنج سال داشت و داخل سرداب سامرا شد. ولی اگر ایشان موجود بود باید از سوی مادر یا جد مادری یا کسی که اهل شیر دادن باشد، شیر داده می شد و مالش در نزد کسی که آن را حفظ کند، وجود می داشت؛ در حالی که چنین نیست. پس چگونه کسی که استحقاق محجور شدن در بدن و مالش را دارد، می تواند امام جمیع مسلمانان باشد و کسی جز با ایمان به او، مؤمن محسوب نشود. (1)

این دسته از علمای اهل سنت، ادعا می کنند که چنین امامی، نمی تواند بر جامعه حکومت کند.

جواب اشکال هفتم

اشاره

اگر حضور امام زمان، بدون ظهور ایشان بی فایده باشد، زنده بودن عیسی و حضرت خضر علیهما السلام که اهل سنت هم معتقد به زنده بودن آنها هستند، (2) بی فایده خواهد بود. آیا العیاذ باللله، علمای اهل سنت، فعل خدا را در موضوع زنده بودن این دو پیامبر بزرگ الهی، بی فایده و بدون حکمت می دانند؟ اشکالات اهل سنت در چهار قسمت جواب داده می شود.

یک - عدم تهافت غیبت امام با لطف الهی

لطف الهی این است که امام معصوم وجود داشته باشد و لطف مضاعف این است که ایشان در بین مردم حضور عینی داشته باشند و غایب نباشند. اصل وجود امام، تراحمی با کاهلی مردم ندارد، امام برحق وجود دارد تا هرگاه مردم شأنیت درک عینی

ص: 179

1- آل رسول الله و أولیاءه، ج 1، ص 57.

2- عون المعبود شرح سنن ابی داود، ج 11، ص 247.

امام را در خود ایجاد کردند، بلافاصله ظهور کند و حکومت عدل گستر را برپا نماید. ولی وجود عینی ایشان با تبعیت نکردن بی کم و کاست مردم تراحم دارد و تراحم آن این است که همانند دیگر ائمه، ممکن است قبل از تشکیل حکومت فراگیر عدل گستر، به واسطه کاهلی مردم به شهادت برسند.

وجود امام معصوم در میان مردم هر عصری، لطف مضاعفی است که جای آن را هیچ عالمی پر نمی کند، ولی اعطای لطف مضاعف، قابلیت مضاعف می طلبد و متأسفانه در عصر امام دوازدهم، حکومت جائر آن زمان، محدودیت های مضاعفی را برای امام عسکری علیه السلام ایجاد کرده بود که به محض اطلاع از تولد امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، ایشان را به شهادت برسانند.

مردم هم چندان در حمایت از ائمه، خوب ظاهر نشده بودند و تسلیم حاکمان جور بودند. قابلیت مضاعف از زمان غیبت تاکنون، به وجود نیامده و هر زمان این استحقاق در مردم پدید آید، امام برحق، ظهور خواهد کرد. پس وجود ایشان و غیبت عینی ایشان با لطف الهی تهافت و تضادی ندارد، بلکه کاملاً متناسب با لطف الهی است.

دو - فواید وجود امام در سرافرده غیبت

اول - پایداری جهان

امام در جهان بینی الهی، جایگاهی بس بالا دارد. طبق نص قرآن کریم، در آیه 124 سوره بقره (وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) مقام امامت، مقامی است که حضرت ابراهیم علیه السلام پس از نبوت بدان نایل شد. دارنده چنین مقام بلندی، انسان کامل، بلکه کامل ترین انسان روزگار خویش است و چون دارای عالی ترین مقام انسانی و مصداق انسان کامل است، چنین انسانی است که فلسفه عالی آفرینش جهان به شمار می رود چنان که در حدیث قدسی خطاب به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید: «لولاک لما خلقت الافلاک»؛ «اگر تو نبودی آسمان ها را

خلق نمی کردم».

بدین دلیل است که امام رضا علیه السلام به محمدبن فضیل در مورد امکان نبود امام در زمین، جواب می دهند: «قُلْتُ لَهُ تَكُونُ الْأَرْضُ وَ لَا إِمَامَ فِيهَا، فَقَالَ: لَا إِذَا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا»⁽¹⁾؛ «اگر زمین بدون امام باشد، بر ساکنان خود خشم خواهد گرفت». علی علیه السلام نیز تأکید دارند:

... اللَّهُمَّ بَلَى لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لَهٗ، بِحُجَّةٍ أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَ أَمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا... أَوْلَيْكَ خُلَفَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ.⁽²⁾

خداوند هیچ گاه زمین را از حجت الهی خالی نخواهد گذاشت. خواه آن حجت ظاهر و شناخته شده باشد، خواه پنهان و ناشناخته... ایشان خلفای الهی در زمین هستند.

دوم - ایجاد امید و انتظار سازنده و تأثیر آن بر رعایت اخلاق و احکام

نفس وجود و حیات امام عصر (ولو در سراپرده غیبت)، نویدبخش ظهور نور عالم تاب و فرجام نیکو و روشن برای جامعه جهانی است. بر این اساس، آگاهی مردم از حضور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف، متضمن امید و انتظار بیشتر در ظهور ایشان است که فواید بسیار بر این امید و انتظار ظهور مترتب است.

انسانی که منتظر ظهور امام زمان است، باید هر لحظه خود را برای واقعه ای عظیم آماده کند؛ یعنی پیوسته در حالت آمادگی معنوی و اخلاقی به سر برد تا بتواند در زمره یاران و پیروان آن رهبر الهی باشد. در پرتو امید و نشاط ایجاد شده از انتظار ظهور ایشان، مردم به میزان بیشتری احکام دینی را رعایت می کنند و پایبند به اخلاق الهی می شوند. بنابراین، چنین نیست که اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام در زمان غیبت، در هدایت افراد بشر بدون تأثیر باشد.⁽³⁾

ص: 181

1- علل الشرایع، ابن بابویه قمی، ج 1، ص 198.

2- نهج البلاغه، حکمت 147.

3- پاسخ به شبهات کلامی، صص 129-133.

این شبیه اهل سنت نشان می دهد دیدگاه رایج اهل سنت در شئون امام، چنین است که عمدتاً بر اجرای احکام و حدود اسلامی و برقراری عدالت در جامعه تأکید می ورزند و از هدایت معنوی (اخلاقی - عرفانی) امام، سخنی به میان نمی آورند. ولی تعابیری که در مورد امامت ذکر شده است، با این برداشت از امامت سازگار نیست. در منابع بسیاری از اهل سنت، نقل شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

- «من مات بغير إمام فقد مات ميتة جاهلية».

- «من مات و ليس عليه امام فميتته ميتة جاهلية»؛⁽¹⁾ «کسی که بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است».

همچنین علی علیه السلام درباره جایگاه والای امام در خطبه 152 نهج البلاغه می فرماید: «أثما الائمه قوام الله علی خلقه و عرفاؤه علی عباده و لا يدخل الجنة إلا من عرفهم و عرفوه و لا يدخل النار إلا من أنكرهم و أنكروه».

همانا امامان قوام خداوند بر مخلوقات و عرفای الهی بر بندگان هستند و وارد بهشت نمی شود مگر کسی که آنها را بشناسد و ائمه هم او را بشناسند [و پیروی او را تأیید و تصدیق کنند] و داخل جهنم نمی شود مگر کسی که ائمه را نشناسد و ائمه هم او را نشناسند [و پیروی او را تأیید و تصدیق نکنند].

از آنجا که معرفت امام، شرط مسلمانی و مایه ورود به بهشت، و انکار امام، مایه کفر و ورود به جهنم است، چگونه می توان امامت را به رهبری سیاسی و اجتماعی محدود ساخت؟ این تعابیر گویای این حقیقت است که امامت علاوه بر رهبری فکری، اخلاقی و عرفانی، به معنای تبیین معارف و احکام دینی نیز هست.

در جهان بینی توحیدی، هدایت به صورت مستقل و بالذات، در عرصه تکوین و تشریح،

ص: 182

1- المعجم الكبير، ج 19، ص 388؛ حلیه الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج 3، ص 224؛ كشف الأستار عن زوائد البزار، ج 2، ص 252.

به خداوند اختصاص دارد. ولی خداوند، جهان را بر اساس نظام اسباب و مسببات استوار ساخته است. اهمیت خلقت انسان و برجستگی هدف و غایت آفرینش او از یک سو و خطرهای مهمی که از درون و بیرون، سعادت و رستگاری او را تهدید می کنند، مقتضی این گردیده که خداوند در هدایت بشر، علاوه بر عقل و فطرت، او را از اسباب هدایت های بیرونی که پیشوایان الهی اند، برخوردار سازد که فلسفه شریعت ها و انبیاء و اولیای الهی است. ائمه علاوه بر بیان احکام در ظاهر و نشان دادن راه وصول به مقصود از بیرون (ولایت تشریحی)، با نفوذ در روح و روان افراد، از جنبه درونی نیز، انسان ها را به خود جذب کرده و به سر منزل مقصود می رسانند (ولایت تکوینی). (1) بنا بر نصوص روایی، خداوند عالم تکوین را به واسطه وجود شریف ائمه، هدایت و اداره می کند.

امام باقر علیه السلام، امام را نوری می داند که دل های مؤمنان را روشن می کند. ایشان روشنائی امام را از روشنائی خورشید، تابنده تر می داند: «وَاللَّهِ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيءِ بِيَهٍ بِالنَّهَارِ». (2) روشن است که این شأن امام، به اصل وجود شریفش متقوم است و مشروط به حضور امام در میان مردم نیست؛ البته هر دلی شایستگی بهره مندی از نور امامت و ولایت را ندارد. شرط بهره مندی دل ها از نور امامت، پاک شدن دل از آلودگی رذایل و محبت نسبت به پیشوایان الهی است.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در سرآورده غیبت از طرق مختلف، از جمله تصرف در نفس و دل انسان ها، بستر هدایت آنان را به سوی حق تعالی فراهم می کند. این نوع از هدایت، نیازمند یقین و ایمان است؛ اما یقین و ایمان، به مشاهده و معرفت حسی نیاز ندارد؛ چنان که انسان به وجود خداوند یقین و ایمان دارد، بدون اینکه به او معرفت حسی داشته باشد. علامه طباطبایی در این باره می گوید:

چنان که امام وظیفه راهنمایی ظاهری مردم را به عهده دارد، همچنان، ولایت و رهبری باطنی اعمال را به عهده دارد و اوست که حیات معنوی مردم را تنظیم می کند و حقایق

ص: 183

1- پاسخ به شبهات کلامی، صص 129-133.

2- الکافی، ج 1، صص 194 و 195.

اعمال را به سوی خدا سوق می دهد. بدیهی است که حضور و غیبت امام، در این باب تأثیری ندارد و امام از راه باطن بر نفوس و ارواح مردم اشراف و اتصال دارد؛ اگرچه از چشم جسمانی آن ها مستور است و وجود ایشان پیوسته لازم است؛ اگرچه زمان ظهور و اصلاح جهانی اش، تاکنون فرا نرسیده است. (1)

چهارم - حضور غیرعادی حضرت

گاهی به غلط تصور می شود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در منطقه ای دوردست به دور از جامعه و بدون هرگونه ارتباط با مردم، زندگی می کند؛ ولی روایاتی که در بیان کیفیت غیبت وارد شده است، این فرض را تأیید نمی کند. در برخی روایات بیان شده است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را می بیند، ولی مردم ایشان را نمی بینند. از جمله علی علیه السلام پس از یادآوری این مطلب که در عصر غیبت، بسیاری از امت اسلامی دچار حیرت و سرگردانی خواهند شد و در وجود امام شک کرده یا آن را انکار می کنند، سوگند یاد می کند که: «حجت خداوند در میان مردم به سر می برد، سخن آنان را می شنود، مردم را می بیند، ولی آنان او را نمی بینند». (2)

در دسته دیگری از روایات بیان شده است که «مردم هم ایشان را می بینند، ولی ایشان را نمی شناسند». امام صادق علیه السلام در این زمینه فرمود:

زمین هرگز از حجت خداوند خالی نخواهد بود؛ ولی در آینده، به دلیل ظلم و ستم مردم، خداوند آنان را از دیدن حجت الهی محروم می سازد. حجت الهی مردم را می شناسد، ولی آنها او را نمی شناسند؛ همان گونه که حضرت یوسف مردم را می شناخت، ولی آنان او را انکار می کردند. (3)

مفاد حدیث دوم، در کلامی که شیخ طوسی از «محمدبن عثمان»، دومین نایب خاص امام عصر علیه السلام نقل کرده است نیز وارد شده است:

ص: 184

1- شیعه در اسلام، محمد حسین طباطبایی، ص 152.

2- الغیبه، ص 144.

3- همان، ص 141.

به خدا سوگند! صاحب این امر (ولی عصر علیه السلام) هر سال در موسم حج حاضر می شود و مردم را می بیند و آنان را می شناسد و مردم نیز او را می بینند، ولی او را نمی شناسند. (1)

این وجه در توقیعی که از امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده نیز وارد شده است. (2) روشن است که این دو دسته از روایات، با یکدیگر ناسازگار نیستند؛ زیرا می توان گفت، مقصود از روایاتی که بر ندیدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی مردم دلالت می کند، نشناختن امام است. چنین تعبیری اولاً؛ در عرف محاورات رایج است و ثانیاً؛ می توان روایات دسته دوم را قرینه و شاهد بر چنین تفسیری دانست. ضمن اینکه می توان هر یک از «ندیدن» و «دیدن و نشناختن» را مربوط به مکان ها، زمان ها و افراد مختلف در نظر گرفت.

در هر حال مطابق این روایات، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم زندگی می کند و از این طریق، علاوه بر تأثیرگذاری های پیشین، از طریق القای مطالب و اندیشه های مفید بر افراد مختلف، تأثیر می گذارد. از سوی دیگر، به اعتقاد شیعه، در عصر غیبت کبرا نیز، باب ارتباط با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به کلی مسدود نشده است؛ بلکه صرفاً کسی به عنوان نائب خاص ایشان مشخص نمی شود و افرادی خاص، در شرایطی ویژه، می توانند با امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط برقرار کنند.

سید مرتضی در ارتباط با غیبت امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از شیعیان خود فرمود:

به هیچ وجه غیر ممکن نیست که امام عجل الله تعالی فرجه الشریف، برای برخی از شیعیان خود - هرگاه هیچ گونه مانعی در بین نباشد - ظاهر گردد و این مطلبی است که هر یک از شیعیان نسبت به خویش آگاه است و کسی، از حال دیگری آگاه نیست (تا زمانی که ملاقات کننده نخواهد کسی را از ملاقات خود با امام آگاه سازد، کسی از ملاقات او با امام آگاه نخواهد شد). (3)

ص: 185

1- الغیبه، ص 221.

2- همان، ص 219.

3- تنزیه الانبیاء، علی بن الحسین شریف مرتضی، صص 182-184.

گذشته از اینکه ارتباط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر غیبت امکان پذیر است، حکایت های بسیاری در ارتباط عده ای از شیعیان با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبرا و بهره گیری از فیض وجود ایشان نقل شده است که مربوط به اشخاص و زمان ها و مکان های مختلف است. به همین دلیل نمی توان آنها را بی اساس و ساختگی دانست؛ به ویژه اینکه بسیاری از این ملاقات ها، مربوط به شخصیت های برجسته ای نظیر علامه حلی و سید بحر العلوم است. این ملاقات ها در کتب بسیاری، از جمله اثبات الهداه حر عاملی، بحار الانوار مجلسی، نجم الثاقب میرزا حسین طبرسی و اعلام الوری فضل بن حسن طبرسی (1) نقل شده اند.

در اینجا لازم است یادآور شویم که این گونه ارتباطها با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت کبرا، با آنچه در برخی روایات آمده است که «اگر کسی در دوران غیبت کبری، مدعی مشاهده امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، او را تکذیب کنید»، منافات ندارد؛ زیرا چه بسا مقصود از این روایات، تکذیب فردی است که مدعی مشاهده امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و ارتباط با او باشد، به گونه ای که نایبان خاص با ایشان ارتباط داشتند. به عبارت دیگر، دعوی نیابت خاصه در عصر غیبت کبرا مردود است؛ نه دعوی هرگونه مشاهده یا ملاقات و ارتباط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف. در این باره وجوه دیگری نیز گفته شده است. (2)

سه - ضرورت نداشتن وجود عینی امام

با وجود بیش از چهارهزار شاگرد که معارف ائمه را در اختیار مردم می گذاشتند، مشکل غیبت امام تا حدودی جبران می شود و مسئله واسطه فیض بودن که در انحصار خود ائمه است، از سوی حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف با وجود مبارکش در زمان غیبت انجام می شود و بدین سان زمین از حجت الهی خالی نمی ماند.

ص: 186

1- اعلام الوری باعلام الهدی، ص 421.

2- ر. ک. نجم الثاقب، میرزا حسین طبرسی، صص 717-728؛ کلام تطبیقی، صص 300-314.

چهار - اقرار به وجود امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف

در باب اول از فصل سوم کتاب منتخب الاثر، اسامی جمع بسیاری از علمای اهل سنت که قائل به امامت و حیات آن حضرت بوده اند، ذکر شده است که با آنچه بعداً به آن ملحق شده، متجاوز از هفتاد نفر هستند. (1) از جمله علمای اهل سنت که اقرار به تولد حجه بن الحسن علیهما السلام در شب پانزده شعبان در سامرا نموده و پدر ایشان را حسن بن علی علیهما السلام و مادرش را نرجس نامیده اند، حافظ ابو عبدالله گنجی (م 658 ه. ق)، ابن صباغ مالکی (م 855 ه. ق) در کتاب الفصوص المهمه، عبدالرحمن جامی در کتاب شواهد النبوه و ابن حجر هیثمی است که در کتاب الصواعق المحرقة، لقب ایشان را حجت می داند و می گوید: «ایشان را قائم منتظر می نامند». (2)

پنج - اعتقاد فرقه های اسلامی به ظهور مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف

تمام مسلمانان بر ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف اتفاق نظر دارند و اعتقاد به این موضوع، مختص شیعه نیست. چنان که سویی در صفحه 78 «سوانک الذهب» می گوید: «آنچه علما بر آن اتفاق دارند، این است که مهدی، آن کسی است که در آخرالزمان قیام فرماید و زمین را از عدل و داد پر می کند و احادیث راجع به مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف و ظهور او بسیار است». ابن ابی الحدید هم به این اتفاق تصریح کرده و ابن خلدون، ظهور مهدی عجل الله تعالى فرجه الشريف از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آخرالزمان، میان تمام مسلمانان مشهور می داند. (3)

ح) اشکال هشتم (نبود هرج و مرج پس از ائمه شیعه)

علی بن احمد سالوس و عاصمی حنبلی، اشکال می کنند: در نظر شیعه ولایت منتظر

ص: 187

1- منتخب الاثر، لطف الله صافی گلپایگانی، ص 322.

2- الفصوص المهمه فی معرفه احوال الائمة، علی بن صباغ مالکی، ج 24، ص 292؛ الصواعق المحرقة علی اهل الرّفص والصدّال والزّندقه، ج 2، ص 601؛ کلام تطبیقی، صص 295-297.

3- امامت و مهدویت، ج 3، صص 81 و 82.

تا آخر روزگار است و زمانی که خالی از دوازده نفر باشد، وجود ندارد. در نتیجه چنین نیست که زمان، دو نوع باشد که در یکی امر امت قائم باشد و در دیگری قائم نباشد؛ بلکه امام منتظر در تمام زمان ها هست. پس امر امت، همواره قائم است و این با حدیث «اثنا عشر خلیفه» مخالف است. (1) امامیه معتقد است که عزت و صلاح دین تا قیامت وجود دارد؛ چنان که خلافت امام زمان تا قیامت برقرار است. در صورتی که حرف «الی» در حدیث «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيْزًا اِلَى اَثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً» بیانگر غایت است (یعنی عزت اسلام تا پایان کار دوازده خلیفه است) و پس از خلافت آنها، عزت دین هم زائل می شود و این با اعتقاد امامیه سازگار نیست. (2)

جواب اشکال هشتم

حدیث «اثنا عشر خلیفه» نشان می دهد که در زمان خلافت دوازده خلیفه، دین عزیز است. به این معنا که تا پایان یافتن خلافت مستمر دوازده جانشین، عزت دین به صورت مستمر وجود دارد. ولی این حدیث در مورد اینکه پایان یافتن مدت خلافت دوازده خلیفه و زائل شدن عزت دین، با برپایی قیامت و برجیده شدن حیات و زندگی در کره زمین همزمانی دارد یا نه، ساکت است. حرف «الی» در حدیث

«لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيْزًا اِلَى اَثْنَيْ عَشَرَ خَلِيْفَةً»، پیوستگی عزت و برصواب بودن دین را (به واسطه این دوازده خلیفه) تا پایان کار خلفای دوازده گانه اثبات می کند.

از آنجا که عزت دین وابسته به وجود دوازده خلیفه است، استمرار بی وقفه در خلافت دوازده جانشین، مستلزم استمرار در عزت دین است؛ یعنی مستمر بودن عزت دین، نیازمند استمرار رهبری خلفای اثنا عشر است و امامت و جانشینی دوازده امام شیعه، مستمر و مداوم است. پس مصادیقی که شیعه برای خلفای مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: 188

1- آل رسول الله و أولیاءه، ج 1، ص 56.

2- مع الاثنی عشریه فی الأصول والفروع، ج 1، ص 142.

ارائه می‌کند، هماهنگ با معنای «الی» در حدیث «اثنا عشر خلیفه» است و همزمانی عزت مستمر دینی را با خلافت مستمر دوازده خلیفه، یعنی تا پایان خلافت امام دوازدهم نشان می‌دهد.

اینکه پایان عزت دینی و پایان خلافت جانشینان دوازده گانه، همزمان با پایان حیات در دنیا باشد یا نه، موضوع دیگری است که اصل این حدیث، یعنی عبارت «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، متذکر آن نشده است. تنها عبارت «ثمّ یکون الهرج» دلالت بر هرج پس از دوران دوازده جانشین دارد؛ ولی این عبارت صرفاً در آخر برخی از نقل‌های حدیث «اثنا عشر خلیفه» ذکر شده است و چنان که در بررسی سندی بحث شد، حدیث شناسان اهل سنت (از جمله آلبانی و ترمذی) قائل به صحت اصل حدیث بودند؛ یعنی عبارت «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»، بدون عبارت‌هایی که در برخی نقل‌ها ذکر شده است.

پس عبارت «ثمّ یکون الهرج» از نظر سندی، وضعیت مطلوبی ندارد تا بتوان به آن استناد کرد. ضمن اینکه در برخی از دیگر نقل‌های اهل سنت و شیعه از این حدیث، عبارت‌هایی ذکر شده است که کاملاً در تضاد با مفاد عبارت «ثمّ یکون الهرج» است. برخی از راویان اهل سنت، از جمله متقی هندی در کنز العمال، حدیث را به لفظ «لن یزال هذا الدین قائماً إلی اثنی عشر من قریش، فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها» ابن النجار - عن انس (1) نقل کرده اند همین لفظ در مشکاه المصابیح هم آمده است و از نظر سندی، آن را متفق علیه می‌داند. (2)

عبارت «فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها» به این معناست که با اتمام عمر دوازده جانشین، زمین اهل خود را فرو می‌برد که در تضاد با بقای زندگی در روی زمین و ایجاد هرج در زندگی ساکنان آن است. حتی به فرض صحت سندی عبارت «ثمّ یکون الهرج»، و در تضاد نبودن آن با مفاد عبارت «فإذا هلکوا ماجت الأرض بأهلها»، هرج

ص: 189

1- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین متقی هندی، تحقیق: بکری حیانی و صفوه السقا، ج 12، صص 32-34.

2- مشکاه المصابیح، ولی الدین عمری تبریزی، تحقیق: ناصرالدین آلبانی، ج 3، ص 1687.

پس از دوازده جانشین، می تواند وصف حال اهل رجعت باشد؛ زیرا شیعه در اعتقادات خود قائل به رجعت است که به دوران پس از خلفای دوازده گانه و حیات انسان ها بر روی زمین مربوط می شود.

پس استناد به عبارت «ثم یكون الهرج» و اشکال بر نظر شیعه بر اساس این عبارت، پذیرفتنی نیست. اشکالات دیگری بر عقیده شیعه در باب این حدیث وارد شده و علمای برجسته شیعه از جمله علامه بحرانی در الانصاف فی النّص علی الائمه الاثنی عشر به تفصیل آنها را جواب گفته اند. (1)

نتیجه گیری

نقدهایی که بر تفاسیر اهل سنت از این حدیث وارد شد، عبارت اند از: ارائه نشدن دلیل و شاهد کافی برای تفاسیر اهل سنت، ناسازگاری خصوصیات و صفات خلفای نامبرده در تفاسیر اهل سنت با ممتاز بودن خلفای دوازده گانه و عدم ذکر نام خلفای راشدین و عمرین عبدالعزیز در برخی تفاسیر اهل سنت از حدیث (با وجود برتری این خلفا از سایر خلفا در نظر اهل سنت).

مواردی که به خوبی روشن می سازد، تفاسیر علمای اهل سنت از حدیث مورد نظر، پذیرفتنی نیست، عبارت اند از:

- تناسب نداشتن تفاسیر و شروح اهل تسنن با حدیث «اثنا عشر خلیفه» در کشف مصادیق واقعی آن از نظر سندی.

- ارائه نظرات غیر مستدل و ناکافی، و نارسا بودن دلایل در اثبات صحت دعاوی.

- تکلف بارز در ارائه برخی از نظرات و تناسب نداشتن شروح آنها با احادیث دیگری که در ارتباط با این بحث وارد شده اند.

- وجود اشکالاتی که بر تفاسیر اهل سنت وارد شده و ضعف اعتبار سندی عباراتی

ص: 190

1- رک: الانصاف فی النّص علی الائمه الاثنی عشر علیهم السلام، ص 523.

همچون «کلهم من قریش» و «کلهم تجتمع علیه الامه» که به شدت مستمسک علمای اهل سنت در اثبات مدعاهایشان قرار گرفته است.

- جواب مناسب و درخور مکتب امامیه به اشکالات مطرح شده علمای اهل سنت.

در نتیجه تفسیری که بیانگر معنای واقعی حدیث و مصادیق حقیقی خلفای اثناعشر است، تفسیری است که مکتب امامیه از حدیث مورد بحث ارائه می دهد. خودداری برخی از علمای اهل سنت، همچون ابی بکر بن عربی از تفسیر کردن حدیث مورد نظر و اقرار آنها به اینکه معنای حدیث را نفهمیده اند⁽¹⁾ و اقرار دیگر علمای اهل سنت به اینکه مفاد حدیث خلافت در کتب یهودیان آمده و به علت توجه دادن آنها به این حدیث از سوی شیعیان، بسیاری از یهودیان شیعه شده اند،⁽²⁾ مؤیدهای دیگری بر ابطال آراء و نظرات علمای اهل سنت و صحت تفسیر شیعه امامیه در مورد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله است.

با این وصف واضح است که حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، اثبات کننده مقام جانشینی ائمه امامیه است و به هیچ وجه اشاره ای به خلفای مورد نظر اهل سنت ندارد. این حدیث و احادیث مشابه آن به روشنی امامت و جانشینی اهل بیت علیهم السلام را اثبات می کنند. با این وجود بسیاری از مسلمانان از جانشینی ائمه اطهار علیهم السلام تبعیت نکردند. در فصل بعد دلایل کم توجهی و اعراض اهل سنت از این روایت و دیگر نصوص و روایات اثباتگر امامت ائمه را بررسی می کنیم.

ص: 191

1- رک: منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدریه، ج 8، ص 240.

2- همان، ج 8، ص 242؛ تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 66.

شناخت اسلام ناب که ثمره پیوند قرآن و عترت است و شناخت فرقه ناجیه، منوط به استدلال صائب در امامت خاصه است. مسلمان مکلف پس از استدلال عقلی بر لزوم امامت، باید روش صحیح را برای تعیین مصادیق آن اتخاذ کند. در طول تاریخ اسلام، بسیاری از مسلمانان در این مرحله، از انتخاب صحیح بازماندند و به بیراهه رفتند.

در فصل های پیشین ثابت شد که بر تفاسیر علمای اهل سنت از حدیث «يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً»، اشکالات فراوان وارد است؛ به گونه ای که بیانگر ناصواب بودن این تفاسیر است. همچنین سستی اشکالات وارد شده بر نظر شیعه و جواب هایی که متناسب با این اشکالات ارائه شد، به خوبی می رساند که تفسیر شیعه امامیه، همان تفسیر صائب است که در مورد این حدیث ارائه شده است و امامت و جانشینی ائمه اطهار علیهم السلام را ثابت می کند.

نکته مهم این است که با وجود دلالت این حدیث و احادیث مشابه آن، چرا بسیاری از مسلمانان از پیروی ائمه اطهار علیهم السلام خودداری کردند. با وجود نصوص روایی و

روشنگری بالای آنها در کشف خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله، نصوص روایی مذکور، ملاک و راهنمای اهل سنت در تعیین جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار نگرفته و از مفاد نصوص و روایات، پیروی نشده است. به عبارت دیگر وجود نصوص روایی و دلالت روشن آن یک مسئله است و پیروی و تبعیت کردن یا نکردن فرقه های اسلامی از آن، مسئله ای دیگر که به صرف محقق شدن اولی، دومی لزوماً محقق نمی شود.

بحث از چگونگی رویارویی اهل سنت و فرقه های غیرامامی شیعه با نصوص قرآنی و حدیثی دال بر امامت خاصه، و دلایل سرپیچی اکثریت مسلمانان از این نصوص و نپذیرفتن امامت اهل بیت علیهم السلام، از مباحث راهگشا در موضوع جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله است. دلایل مختلفی موجب انحراف از ائمه راستین و سرگردانی مردم در شناخت ائمه برحق و متابعت از آنها شده است که از جمله آنها، دلایل سیاسی در صدر اسلام است.

بعضی از افراد خواهان در دست گرفتن مقام خلافت، امامت و سوء استفاده از آن بودند؛ برخی از خلفا نیز به دلایل سیاسی، خواهان کناره گیری مردم از ائمه بودند؛ افرادی نیز به خاطر تطمیع و تهدید، با وجود اینکه امام برحق را می شناختند، از ابراز حق در این مسئله خودداری کردند و بعضاً در جهت تأمین منافع خلفا و علمای پشتیبان خلفا حرکت کردند. اما در دوران بعد از صدر اسلام، این انحراف با استناد به دلایل شبه علمی از سوی فرقه های مختلف صورت گرفته است.

اتخاذ نکردن روش صحیح در کشف امام برحق، از دلایل مهمی است که موجب گمراهی بسیاری از افراد در جوامع مسلمانان شده است. عامه مردم، راه و روش صحیح شناخت مصادیق امام را نمی دانستند و در بسیاری از موارد به اشتباه، فرد دیگری را به جای امام برمی گزیدند و از حقیقت امر آگاهی نداشتند. در این فصل در صدد هستیم به این سؤال پاسخ گوئیم که دلایل انحراف اکثریت مسلمانان از نصوص امامت خاصه و عدول آنان از پذیرش امامت اهل بیت علیهم السلام به رغم وجود ادله نقلی فروان بر امامت آنان چیست؟

در پاسخ به پرسش پیش گفته، دلایل ذیل مورد بحث قرار می‌گیرد:

- گرایش‌های قبیله‌ای و جناحی در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله؛

- اسلام ظاهری و دور بودن از روح ایمان؛

- قدرت و ثروت مخالفان ائمه؛

- عناد توأم با علم به حق؛

- ترجیح دلایل غیرتقلی بر دلایل تقلی از سوی علما و بزرگان؛

- اعتماد عامه به علمای وابسته به دستگاه خلافت در تفسیر آیات و روایات مربوط به امامت.

اینک دلایل انحراف اکثریت مسلمانان از نصوص امامت خاصه و مسیر خلافت اهل بیت علیهم السلام، در چهار دسته به شرح ذیل بررسی می‌شود:

1. دلایل اساسی

اشاره

برخی از دلایلی که منجر به عدول مردم از ائمه اطهار علیهم السلام شده‌اند، نسبت به سایر عوامل، نقش اساسی دارند؛ به گونه‌ای که دلایل دیگر را می‌توان معلول و نتیجه آنها دانست. این دلایل را تحت پنج عنوان می‌توان تقسیم بندی کرد:

الف) گرایش‌های قبیله‌ای و جناحی

از مهم‌ترین دلایل انحراف در مسیر خلافت موردنظر پیامبر صلی الله علیه و آله، گرایش‌های قبیله‌ای شدید در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. هرچند پیامبر صلی الله علیه و آله مرزهای قبیله‌ای را به مرز اعتقادی تغییر داد و از رهگذر رهبری و مدیریت ایشان، جدال هولناکی میان بسط مرزهای انسانی و حوزه‌های عقیدتی، و وفاداری به عصیت قبیله‌ای به وجود آمد و (در زمان ایشان) رابطه ایمانی بر رابطه قبیله‌ای و قومی و ملی چیره شد، ولی بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به واسطه عمل نکردن صحابه به رهنمودهای ایشان در تأکید بر روابط ایمانی و پرهیز از قبیله‌گرایی، این جدال به نفع جریان قبیله‌گرایی به سرانجام رسید و بسیاری از صحابه،

قبیله‌گرایی را ملاک انتخاب خلفا قرار دادند و به رهنمودهای پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه عمل نکردند. (1)

بسیاری از احزاب و قبایل در شبه جزیره عربستان، خواهان حکومتی بودند که مطابق با منافع آنان حکومت کند و بی توجه به اینکه امامت و حکومت حق کیست، خواهان حکومت برای قبیله خویش بودند. حزب قریش به رهبری ابوبکر، حزب انصار به رهبری سعد بن عباد و حزب اموی به رهبری عثمان، هر کدام به فکر منافع خویش و تصاحب مقام خلافت بودند.

به اعتراف علمای اهل سنت، حباب بن منذر، صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله، انصار را برای قبضه خلافت تحریک کرد و گفت: «اگر مهاجران اصرار دارند امیر از آنان باشد، پس امیری از ما و امیری از آنها». (2) ابوبکر هم برای اینکه جانشین از قبیله او باشد، پاسخ می‌دهد: «به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله، پیشوای مسلمانان باید از قریش باشد». (3) به این ترتیب هر یک از این جریان‌ها در اندیشه تأمین مصالح خود و قبیله‌های خود بودند که نشان می‌دهد شرایط جامعه مسلمانان برای انحراف در جانشین‌موردنظر پیامبر صلی الله علیه و آله، آماده بوده است.

در جامعه‌ای که قبیله‌گرایی در گفتار بزرگان آن هویداست و در انتخاب خلیفه به جای اطاعت از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و شایسته‌سالاری، توجه به عشیره و اقربا ملاک می‌شود، دور از انتظار نیست که به جای خلیفه برحق، شخص دیگری انتخاب شود. این اجحاف، غیر از علی علیه السلام، در مورد سایر ائمه هم صورت گرفت؛ زیرا تعیین خلیفه بر مبنای دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله یا شایسته‌سالاری نبود، بلکه رسم بر این بود که فرزند خلیفه قبلی به عنوان خلیفه بعدی شناخته می‌شد و طبق منابع روایی اهل سنت و نظر صحابه، شیوه خلافت خلفای اهل سنت، خلافت نبود، بلکه ملک و سلطنت بوده است. (4)

ص: 196

1- دیانت و سیاست، علی محمد ولوی، ص 111.

2- الامامه والسیاسه، ص 24.

3- همان، صص 23 و 24.

4- المدخل إلى السنن الكبرى، ص 116.

قدرت و ثروت خلفا از عواملی است که در طول تاریخ، مردم را از پیروی حق و مبارزه با باطل باز داشته است. قدرت و نفوذ ابوبکر و عمر در میان صحابه، بر انحراف از خلافت علی علیه السلام تأثیرگذار بود. پس از جریان سقیفه، خلافت در دست ابوبکر و عمر قرار گرفت و به نقل علمای اهل سنت در زمان عمر، به دستور او از تدوین احادیث جلوگیری به عمل آمد و این کار در ارتباط مستقیم با انحراف در خلافت علی علیه السلام و دیگر ائمه بود؛ چراکه حقانیت علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام در بسیاری از احادیثی که نقلشان ممنوع شد، به وضوح بیان شده بود و خلفای نخستین از نشر این احادیث جلوگیری کردند.⁽¹⁾

همچنین از مهم ترین دلایل استمرار انحراف در مسیر خلافت ائمه، قدرت و ثروت دستگاه خلافت اموی بود. معاویه با اهرم خلافت و قدرت و ثروت ناشی از آن، در بالای منبر، علناً نقل هر نوع حدیث را (به استثنای احادیثی که در عهد عمر نقل می شد) ممنوع اعلام کرد⁽²⁾ که سیاستی برای از بین بردن احادیث دال بر جانشینی ائمه بود. وی با این کار، از بیان انحراف ایجادشده در مسیر ولایت و جانشینی ائمه علیهم السلام جلوگیری کرد و اذهان عمومی را از این مسئله دور و به مسائل دیگر مشغول ساخت.

از طرفی به دستور معاویه، علی علیه السلام را بر بالای منبرها لعن می کردند و در مقابل، به افرادی که درباره عثمان حدیثی نقل می نمودند، پاداش های فوق العاده می داد. دیگر خلفای اموی همچون عبدالملک نیز این رویه را دنبال کردند⁽³⁾ که نشان می دهد دستگاه خلافت اموی، در صدد تخریب جایگاه علی علیه السلام و سایر ائمه برحق و به فراموشی سپردن انحراف در خلافت ائمه علیهم السلام در اذهان عمومی بوده است.

ص: 197

1- علوم الحدیث و مصطلحه، صبحی صالح، ص 37؛ اضاء علی السنّه المحمّديه، محمود ابوریه، ص 55.

2- الجامع الصحیح، مسلم نیشابوری، ج 3، ص 94.

3- سیری در صحیحین، محمّد صادق نجمی، صص 41-44.

برخی از علما به دربار خلفا وابسته بودند و در جهت سیاست های آنان حرکت می کردند. از قول علمای اهل سنت و شیعه، نکاتی را در مورد روایان وابسته به دربار خلفا، بیان می کنیم. این نکات نشان می دهد که جاعلان حدیث در تغییر مسیر عامه مسلمانان از خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله، بسیار مؤثر بوده اند.

در زمینه روایات جعلی، ماجرای غیاث بن ابراهیم نخعی و کبوتران مهدی معروف است. وی بر مهدی عباسی وارد شد و نزد او کبوترانی مشاهده کرد؛ پس برای خشنودی خلیفه روایتی در مورد کبوتر جعل کرد. نقل شده که خلیفه او را انعام داد، ولی می دانست دروغ می گوید؛ پس دستور داد کبوتران را کشتند. (1) این دسته از روایان، چنین روایاتی را که مطابق با خواست و اراده خلفا بود، نقل و در مقابل، از ذکر احادیث صحیح خودداری کرده اند. (2)

برخی دیگر از علما و محدثان نیز که چندان از انحراف در مسیر خلافت راضی نبودند، تحت تأثیر محیط عیاشی و خوشگذرانی خلفا قرار گرفتند و از طرف دیگر عمل اسلاف و خلفای پیشین را الگوی خود قرار دادند. با گذشت زمان، خبرهای دروغ و حدیث های جعلی به دست افراد متدین و پرهیزکار افتاد که خود از دروغ و بهتان پروا داشتند، اما با حسن عقیده و سادگی، همان جعلیات را قبول کرده، برای دیگران نقل کردند. (3)

روایانی که عمداً به جعل روایت می پرداختند، همچون سیف بن عمر، روایات مطابق خواست غاصبان خلافت را جعل می کردند که مردم عادی را تا حدودی به اشتباه می اندازد و موجب می شود در فکر اشتباه خود باقی بمانند. در روایات سیف بن عمر جاعل، آمده است که علی علیه السلام در اولین روزی که دیگران با ابوبکر بیعت کردند، با

ص: 198

1- میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج 3، صص 337 و 338؛ الموضوعات، عبد الرحمن ابن جوزی، تحقیق: عبدالرحمن محمد عثمان، ج 3، ص 78.

2- نقش ائمه در احیای دین، ص 328.

3- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، به کوشش محمد ابو الفضل ابراهیم، ج 11، صص 44-46.

شتاب تمام، به بیعت با ابوبکر مبادرت کرد و بیعت را تا پس از وفات فاطمه علیها السلام به تأخیر نینداخت. (1) سیف با نقل این روایات، قصد داشت به دروغ رضایت علی علیه السلام را از خلافت ابوبکر نشان دهد. وی روایاتی مشابه آن دسته از روایات، دال بر خلافت علی علیه السلام را برای دیگر صحابه نقل می کرد.

د) اسلام ظاهری و دور بودن از روح ایمان

ایمان کسانی را که پس از فتوحات و گسترش اسلام در قبیله های اطراف مدینه اسلام آوردند و آنان که به هنگام فتح مکه مسلمان شدند، نمی توان با ایمان مهاجرین و انصاری که در دوران سخت، به یاری دین آمدند، یکسان دانست. قرآن و سنت نیز چنین حقیقتی را تأیید کرده است. اسلام بسیاری از بیابان نشینان، تابع اسلام رئیس قبیله بود و اسلام بسیاری از رؤسا نیز به خاطر بیم یا طمع بود. تعدادی از این شیوخ از ترس شمشیر، اسلام آوردند و چند تن نیز به طمع غنیمت و سروری، مسلمان شدند. (2)

همچنین بسیاری از مسلمانان، در اثر فتوحات، اسلام آوردند. این مسائل می رساند که شرایط فردی جامعه مسلمانان هم تضاد چندانی با انحراف در مسیر امامت و خلافت نداشت و این دسته از مسلمانان که ایمان به اسلام، در اعماق وجودی آنها نفوذ نکرده بود، در مقابل وقوع چنین اتفاقی، واکنش مناسبی از خود نشان نمی دادند. این دسته از افراد در مسائل مختلف، به ویژه خلافت، به دنبال حق و حقیقت نبودند. ایمان این قشر از مسلمانان از روی اخلاص نبود و تنها منافع دنیوی خویش را می دیدند؛ در نتیجه از رعایت نشدن جانب حق در موضوع خلافت، چندان ناخشنود نشدند.

قرآن کریم حتی منافق بودن برخی از اعراب مدینه (صحابه) را در آیه 101 توبه (وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ)

ص: 199

1- نقش ائمه در احیای دین، مرتضی عسگری، ص 328.

2- پس از پنجاه سال، سید جعفر شهیدی، صص 46 و 47.

و آیات مانند آن نشان داده است. اعتقاد و ایمان سست برخی از اقشار جامعه در صدر اسلام، موجبات تسهیل انحراف در مسیر خلافت ائمه علیهم السلام را فراهم کرد.

ه) علم توأم با عناد در برخی از خواص

مشروعیت امامت اهل بیت علیهم السلام برای برخی از مردم مسلمان، به ویژه دانشمندان، ثابت شده بود؛ اما برخی از این خواص، از اعتراف به حقانیت این موضوع و تبلیغ آن، به خاطر دشمنی با اهل بیت علیهم السلام، خودداری می کردند. به موجب انحراف برخی از خواص در پشتیبانی نکردن از خلیفه برحق و حتی کارشکنی در برابر او، حقیقت مسئله بر مسلمانان عادی آن زمان و مسلمانان قرن های بعد مشتبه شده است؛ زیرا همواره نحوه عملکرد و موضع گیری خواص و افراد پرنفوذ بر اذهان عمومی جامعه تأثیر گذار بوده و هست. متأسفانه زمانی که خواص موضع گیری صحیح نداشته باشند، بسیاری از عامه جامعه را به دنبال خود می کشانند و موجب موضع گیری غلط در میان عامه مردم می شوند.

در جریان جنگ جمل، هنگامی که علی علیه السلام از اهل کوفه کمک خواست، عده ای از افراد سرشناس کوفه از ابوموسی درباره کمک کردن به علی علیه السلام پرسیدند که جواب داد: «اگر راه آخرت را بخواهید، این است که ملازم خانه خود باشید و راه آتش و عذاب در خارج شدن با کسی است که شما را به سوی خود خوانده است»⁽¹⁾. این در حالی است که طبق نظر شیعه و سنی، علی علیه السلام خلیفه برحق مسلمانان بود و طلحه و زبیر بر علیه خلیفه مسلمانان و دولت اسلامی شوریدند.

با توجه به مقامی که ابوموسی در کوفه داشت، همین یک جمله باعث شد که بسیاری از افراد بانفوذ، از کمک به علی علیه السلام خودداری کنند. موضع گیری ابوموسی نشان می دهد که او یا اصلاً میان حق و باطل تشخیص نداده بود یا از آنان بود که مطابق

ص: 200

آیه 14 سوره نمل (جَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا)، با آنکه باطنشان به حقیقت مطلب یقین داشت، از روی ظلم و تکبر، آن را انکار کردند.

فهم این مطلب که علی علیه السلام، خلیفه مورد نظر پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی در آن زمان، انتخاب شده از سوی قاطبه مردم بود (به گونه ای که حتی از سوی اهل سنت از خلفای راشدین محسوب می شود)، برای امثال طلحه، زبیر و ابوموسی اشعری که ادعای علم و بزرگی داشتند، آسان بود. بسا مسلمانی که در راه دین بسیار می کوشد و پس از روزگاری در بوته آزمایش قرار می گیرد که اگر ایمان او قوی نباشد، هوای نفس بر او غالب می شود تا برای کار خود، گریزگاهی یابد و تکلیفی را که بر عهده اوست، با تأویل دلخواه خود به یک سو نهد و همچنان پیش رود تا بیند بین آنچه او می کند و آنچه دین گفته، فاصله ای عمیق است. به همین خاطر، قرآن مسلمانان را در آیه دوم سوره عنکبوت از این آزمایش می ترساند: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)؛ «آیا مردم می پندارند که با اظهار ایمان، رها می شوند و آزمایش نمی شوند؟» (1).

بسیاری از خواص همانند طلحه، زبیر و ابوموسی اشعری، می دانستند که در مسئله جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، حق با علی علیه السلام است و حتی طلحه و زبیر تا زمانی که خلافت علی علیه السلام پا گرفت، از منادیان و مدافعان حقانیت او در خلافت بودند، ولی پس از خلافت علی علیه السلام با برپا کردن جنگ جمل علیه ایشان، تحت تأثیر هوی و هوس از حق و حقیقت چشم پوشی کرده، شروع به کارشکنی کردند و عملکرد و موضع گیری غلط آنها، بسیاری از عوام را نیز از عملکرد صحیح باز داشت.

2. عدول از مفاد ادله قرآنی

اشاره

با توجه به مباحث ذکر شده، خلفا و علمای پشتیبان آنها، وضعیت سیاسی و اجتماعی را برای در دست گرفتن مقام خلافت مناسب دیدند. در این بین، برخی از

ص: 201

نصوص، روایات و آیات، مانعی بر سر راه آنها بود. در برخی از آیات قرآن با توجه به اسباب نزول آیات و سوره ها، مصداق های حقیقی و جانشینان بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی شده اند و برخی از نصوص روایی، به صراحت جانشینان برحق رسول الله صلی الله علیه و آله را معرفی کرده اند. وجود این موارد، خلفا و علمای پشتیبان آنها را بر آن داشت که با اتخاذ روش های مختلف، تا حد امکان از معنای حقیقی آیات اعراض کنند و حتی معنای نصوص و روایات موردنظر را مطابق با منافع خود تفسیر کنند. در ادامه به بررسی روش های اعراض از معنای برخی آیات قرآنی موردنظر می پردازیم.

الف) تفسیر به رأی آیات

حضرت علی علیه السلام، قرآن را «حَمَلٌ ذُو جَوْهٍ» می خواند؛⁽¹⁾ یعنی تفاسیر و وجوه مختلفی را در بر می گیرد. این امر در تفسیر آیاتی مانند آیه ولایت و دیگر آیات ناظر به موضوع امامت، دستاویز برخی مفسران قرار گرفت. برای نمونه آیه ولایت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)⁽²⁾، تنها خداوند، رسول و کسانی را ولی مسلمانان می داند که ایمان دارند، نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. با توجه به اوصاف مذکور در آیه و حصر آن در چند نفر، معنای مناسب برای کلمه ولی، «سرپرست و شایسته تصرف» است.⁽³⁾

ولی برخی از علمای مکتب خلفا، معنای دیگری را برای این کلمه ذکر کرده اند. از جمله آلوسی در تفسیر این آیه می گوید که مراد از «ولی» در این آیه، «سرپرست و شایسته تصرف» نیست، بلکه مراد از «ولی»، «ناصر» است.⁽⁴⁾ این در حالی است که حمل

ص: 202

1- الامامه ذلك الثابت الاسلامي المقدس، ص 267.

2- مائده: 55.

3- الميزان في تفسير القرآن، ج 6، ص 8.

4- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و سبع المثاني، ج 3، ص 334؛ رك: الصوارم المهترقه في نقد الصواعق المحترقه، ج 2، ص 411؛ نقدي بر تفسير روح المعاني، مسعود فكري، صص 131 و 135.

«ولی» بر ناصر و دوست، مخالف حصر در آیه مذکور است و معنای ارائه شده از سوی آلوسی، بر مبنای اصول تفسیر نیست؛ زیرا «سرپرست و شایسته تصرف در جان و مال مسلمانان» بیش از چند نفر نیست که در هر زمان، یکی از آنها زمام امور را در دست دارد و معنای کلمه «ولی» در این آیه همین معناست.

تفسیر معنای «ولی» به «ناصر» و «دوست»، فاقد حصر است و یاری دهندگان و دوستان اسلام و مسلمانان، در یک یا چند نفر محصور نیستند. همچنین لازم به ذکر است که نمی توان گفت «انما» حصر مسلمانان در مقابل انبوه کافران یا منافقان است؛ زیرا این معنا با شأن نزول آیه که در مورد علی علیه السلام است، تناسب ندارد. بدین ترتیب آلوسی و برخی دیگر از علمای مکتب خلفا، معنای برخی از آیات را مطابق با اهداف خویش تفسیر به رأی کردند.

(ب) توجه نکردن به سب نزول آیات

برخی از آیات به طور مشخص به بحث امامت پرداخته اند. برای توجیه و تأویل این آیات به گونه ای که متناسب با جانشینی ائمه شیعه تفسیر نشوند، برخی از طرفداران مکتب خلفا، سبب نزول مشهور آیات را ملاک تفسیر خود قرار نداده اند. برای مثال طبق روایات شیعه و برخی از روایات اهل سنت، مصداق اهل بیت در آیه 33 سوره احزاب تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)، که اهل بیت را عاری از رجس و ناپاکی معرفی می کند، ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

با وجود اینکه ابوسعید خدری، انس بن مالک، واثله بن اسقع، عایشه، ام سلمه و...، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در آیه تطهیر مختص به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام می دانند و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی عایشه، قائل به شمولیت اهل بیت پیامبر علیهم السلام در غیر علی، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نشده اند،⁽¹⁾ ولی برخی مفسران اهل سنت از سبب نزول مشهور آیه

ص: 203

1- رک: الکشف والبيان، أحمد بن محمد ثعلبی، تحقیق: ابي محمد بن عاشور، تدقيق: نظير الساعدي ج 8، صص 3-42؛ مجمع البيان طبرسی، ج 8، ص 133.

که جمهور آن را نقل کرده اند، عدول کرده و زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را جزو اهل بیت به حساب آورده اند. (1) روشن است که این تفسیر از اهل بیت، تفسیری ناصواب است که مطابق مکتب خلفا صورت گرفته است؛ زیرا چنان که گذشت، در احادیث بسیاری از جمله حدیث کساء، تنها علی و اولاد او علیهم السلام به عنوان اهل بیت معرفی شده اند.

حتی برای تغییر در سبب نزول برخی آیات، احادیثی مطابق با مکتب خلفا جعل شد. چنان که صبحی صالح (از علمای اهل سنت) می گوید: «از نخستین انگیزه های جعل حدیث از همان آغاز، نصرت مذاهب به وسیله طرفداران هر کدام از فرقه ها بوده است». (2) برای نمونه، در حدیثی جعلی آمده است که آیه شریفه 207 بقره (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ)، درباره ابن ملجم مرادی، قاتل علی علیه السلام نازل شده؛ زیرا برای کشتن علی علیه السلام خود را به خطر انداخت. حال آنکه این آیه به سبب فداکاری علی علیه السلام در ليله المبيت نازل شده است (3) و به اعتراف علمای شهیر غیر شیعی همچون ابن ابی الحدید معتزلی، معاویه، چهارصد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا این حدیث (شأن نزول) را جعل کند. (4) این در حالی است که در تفاسیر دیگری از اهل سنت، بیان شده که این آیه در شأن علی علیه السلام است. (5)

اخبار فراوانی از شیعه و سنی در شأن نزول آیه ولایت (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ زَاكِعُونَ) 6، رسیده است که نشان می دهد این آیه در مورد علی علیه السلام نازل شده است. تفتازانی و قوشچی، ادعای اتفاق مفسران را بر

ص: 204

1- رک: الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ابو زید عبد الرحمن ثعالبی، ج 4، ص 346؛ مفاتیح الغیب، فخر رازی، ج 27، صص 142 و 143.

2- علوم الحدیث و مصطلحه، ص 286.

3- رک: مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابن مردویه اصفهانی، صص 130-133، 223 و 224.

4- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 4، ص 73.

5- رک: مفاتیح الغیب، ج 5، صص 174 و 175؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج 1، ص 577.

این معنا داشته اند؛ نسائی در سنن، اخبار بسیاری را در تأیید این معنا ذکر کرده است؛ و ابن شهر آشوب، اتفاق امت بر این معنا را نقل کرده است. (1) ولی آلوسی بغدادی و برخی دیگر از مفسران اهل سنت همچون فخر رازی، به نقل از عکرمه، چنین احتمال می دهند که این آیه در شأن ابوبکر نازل شده است. (2)

مفسر دیگری از اهل سنت (ابن کثیر دمشقی) پس از بحثی نسبتاً مفصل، سرانجام با قطعیت تعجب برانگیزی می گوید: «آیه مذکور در مورد حضرت علی علیه السلام و اولاد ایشان نازل نشده است، بلکه در مورد عباد بن صامت است». (3)

ج) تغییر در معنای آیات

از دیگر تغییراتی که برخی از علما و خواص مکتب خلفا در آیات ناظر به بحث امامت اعمال کردند، تغییر در بیان معنای آیات است. برخی از اهل سنت ادعا می کنند که در آیه تبلیغ (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) 4، اگر مراد از «مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»، امامت علی علیه السلام باشد، این آیه با آیات قبل و بعد خود، همخوانی ندارد؛ زیرا آیات قبل و بعد در مورد اهل کتاب است و منظور از «ناس» در این آیه هم اهل کتاب است و طبق سیاق معنای آیات، چنین خواهد شد که پیامبر صلی الله علیه و آله از اهل کتاب نسبت به بیان امامت علی علیه السلام بیم داشته اند. در صورتی که در زمان نزول این آیات، پیامبر صلی الله علیه و آله بر یهود و نصاری پیروز شده بودند و ترسی از آنها نداشتند. پس نمی توان گفت که منظور از (مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ)، امامت و خلافت علی علیه السلام است. بلکه طبق حجیت سیاق، آیه تبلیغ به پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: تبلیغ

ص: 205

1- ر. ک: کفایه الموحّدين، ج 2، ص 268؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج 2، ص 29؛ انوار التنزیل و اسرار التاویل، ج 2، ص 132.

2- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و سبع المثانی، ج 3، ص 335؛ مفاتیح الغیب، ج 12، صص 25 و 26.

3- تفسیر القرآن العظیم، ج 3، ص 139.

احکام کن و از اهل کتاب نترس که تو را از آنها حفظ می کنیم.

ولی این تفسیر پذیرفتنی نیست؛ چراکه آیه تبلیغ در سوره مائده - که دو ماه قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده - قرار گرفته است و در این زمان، پیامبر صلی الله علیه و آله بر یهود و نصاری پیروز شده بود. پس منظور، ترس از اهل کتاب نیست. بلکه عبارت (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ)، بیانگر ترس ایشان از مخالفت برخی صحابه با امامت علی علیه السلام است.

از طرفی پیامبر صلی الله علیه و آله در سوره های دیگر، بحث از احکام نخوردن محرّمات همچون خون و... را بارها بدون ترس و واهمه از برخی صحابه یا نصاری و یهود مطرح کرده بودند و اگر موضوع این آیه، بحث از همین احکام باشد، دلیلی برای ترس از بیان مجدد این احکام و وعده حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی خداوند از نظر بیان این احکام متصور نیست! همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله که بارها احکام از این سنخ را بیان کرده اند و مشکلی پیش نیامده است، چرا باید به خاطر احتمال بیان نکردن احکامی که مشکل زا نیستند، عتاب شود که اگر بیان نکنی، گویا رسالتت را انجام نداده ای؟ پس مسئله بیان احکام نبوده است، بلکه بیان موضوع جانشینی است که برخی از بیان آن ناخشنود می شدند.

از طرفی در مورد پیوستگی سیاق هم باید گفت، زمانی که پیوستگی سیاق آیات با دلیلی از داخل یا خارج قرآن تأیید شود، حجیت دارد؛ اما هنگامی که دلیلی بر اتصال آیات نباشد، استناد به قرینه سیاق، کافی نیست و باید به قراین دیگر توجه کرد. با این وجود، توقیفی بودن ترتیب آیات (و استناد به سیاق) نفی می شود. (1) به خصوص که برخلاف سیوطی و دیگر علمای اهل سنت - که قائل به توقیفی بودن آیات هستند - برخی همچون ابن حجر بر آنند که صحابه، آیات را به اجتهاد خودشان در سوره ها قرار می دادند (2) که با این وجود نیز، بهره گیری و استناد به سیاق، تنها در مواردی صحیح خواهد بود که ترتیب آیات و عبارات آنها، جداگانه اثبات شود.

ص: 206

1- تفسیرالآیات الغدیر الثّلاث، علی الکورانی العاملی، صص 6 و 40.

2- رک: الاتقان فی علوم القرآن، جلال الدین سیوطی، ج 1، ص 214.

سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بین مسلمانان در طول تاریخ اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده است. در نتیجه خلفا و دانشمندان وابسته به آنها، عامه مردم را از مفاد و مراد اصلی احادیث امامت خاصه و خلافت باز داشته اند. در ذیل به بررسی این شیوه ها می پردازیم.

الف) تعریف لفظی احادیث امامت خاصه

بر خلاف قرآن، از نصوص حدیثی، نوعاً نمی توان بیش از یک معنی فهمید. احادیث ولایت به علت روشنی مصداق و معنا، به خوبی می توانند مورد استناد قرار گیرند. به همین دلیل، علمای شیعه در اثبات حقانیت علی علیه السلام، به احادیثی مانند حدیث ثقلین و حدیث منزلت استناد کرده اند.⁽¹⁾

برخی از علمای مکتب خلفا با تغییر در لفظ برخی احادیث، عامه مسلمانان را از ائمه حق منحرف ساختند. ترمذی حدیث ثقلین را این گونه نقل می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یا ایها الناس ائتی ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی». ⁽²⁾ آلبانی در انتهای حدیث، سند آن را صحیح دانسته است.

احمدبن حنبل نیز روایت را این گونه نقل کرده است: «ائتی تارک فیکم خلیفتین، کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفتقا حتی یردا علی الحوض جمیعاً» ⁽³⁾ و حاکم در مستدرک از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است: «ائتی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفتقا حتی یردا علی الحوض و قال هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین و لم یخرجاه». ⁽⁴⁾

الفاظ «عترتی» و «اهل بیتی»، دال بر امامت اهل بیت هستند. چنان که دیدیم، این

ص: 207

1- رسائل المرتضی، ج 4، ص 76.

2- سنن الترمذی، ابو عیسی ترمذی، ج 5، ص 662.

3- مسند احمد بن حنبل، ج 35، ص 512.

4- مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 160.

الفاظ در کتب معتبر اهل سنت همچون سنن ترمذی، مسند احمد و مستدرک حاکم ذکر شده اند. با این وجود، جالب است که بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند ابن عبدالبر، صرفاً طرق خاصی از حدیث را با لفظ «کتاب الله و سنتی» نقل می کنند و دیگر طرق روایت را که شامل لفظ تعیین کننده «عترتی اهل بیته» است، نقل نکرده اند. (1) توضیحات مفصل در بیان اعراض علمای اهل سنت از مفاد حدیث ثقلین در فصل دوم، ذیل حدیث ثقلین ارائه شد.

ب) تحریف معنوی احادیث امامت خاصه

حدیث غدیر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» از روایات متواتر است (2) و دلالت بر جانشینی علی علیه السلام دارد. در مسند احمد آمده است که در روز غدیر و پس از بیان حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» در بیان جانشینی علی علیه السلام، عمر به علی علیه السلام گفت: «هَنِيئاً يَا ابْنَ اَبِي طَالِبٍ اَصْبَحْتَ وَ اَمْسَيْتَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ»، «گوارا باش ای پسر ابوطالب؛ صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مومن شدی». و جانشینی حضرت را تبریک گفت.

ابن عبدالبر در تمهید می گوید: «مولی، معانی متفاوتی دارد که بهترین آن در این حدیث، معنای ناصر یا دوست است و در این حدیث، چیزی که دلالت بر جانشین کردن علی علیه السلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، وجود ندارد». (3)

به نظر می رسد ابن عبدالبر، معنای حدیث را تغییر داده است؛ زیرا «صاحب امر و زعیم»، معنای اصلی «مولی» است. راغب اصفهانی پس از اینکه می گوید هر دو کلمه «ولی» و «مولی»، در معنای «تولی امر»، یعنی زعامت و جانشینی به کار می روند، اضافه

ص: 208

1- التمهید، ج 24، ص 331.

2- مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 119؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 633؛ در مورد تواتر و شهرت حدیث غدیر نک: الغدیر علامه امینی و فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 7، ص 74؛ میزان الاعتدال فی نقد الرجال، ج 14، ص 338.

3- التمهید، ج 22، ص 132.

می‌کند: «خداوند، ولی و مولای مؤمنین خوانده می‌شود و مؤمن هم ولی خدا خوانده می‌شود؛ لکن مومن، مولای خدا خوانده نمی‌شود»⁽¹⁾.

استعمال شدن کلمه مولا برای بنده نسبت به خدا، نشان می‌دهد معنای معمول و مرسوم کلمه «مولی»، همان «صاحب امر بودن» است و به این دلیل کلمه «مولی» به عنوان صفت برای بنده، نسبت به خدا استعمال نمی‌شود که بنده را نمی‌توان صاحب امر خدا دانست؛ وگرنه دوست یا ناصر خدا خوانده شدن بنده که اشکالی ندارد.

پس برای در نظر گرفتن معنای ناصر، دلیل دیگری لازم است و هیچ دلیلی برای تغییر معنا از «صاحب امر و زعیم و جانشین» به «ناصر» وجود ندارد. همچنین برخلاف اعلام جانشینی علی علیه السلام، اعلام ناصر بودن علی علیه السلام برای مسلمانان، توجیه عقلانی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای بیان این جمله، دستور داد همراهان در گرمای سوزان، توقف طولانی نکنند؛ به گونه‌ای که صبر کنند تا جمعیت فراوانی که در پی آنها هستند، به آنها برسند و جمعیتی که جلوتر بوده‌اند، برگردند و مکان مرتفعی از کوهان شتر ایجاد کنند که ایشان با علی علیه السلام بر بالای آن بروند و... پیامبر این کارها را انجام داد که چه بگویید؟ که صرفاً بفهماند علی علیه السلام مانند بسیاری از دیگر مسلمانان، یاری دهنده اسلام و مسلمانان است؟ اینکه علی علیه السلام ناصر و یاری دهنده اسلام و مسلمانان است و حتی بیش از دیگر مسلمانان، این ویژگی را دارد که برای مسلمانان مسئله تازه‌ای نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله با چنین فضاسازی، بخواهد این مسئله را گوشزد کنند. همچنین تبریک عمر، نمی‌تواند برای ناصر بودن علی علیه السلام باشد، بلکه به خاطر اعلام جانشینی علی علیه السلام است.

لازم به ذکر است دلیلی که برخی از اهل سنت نقل کرده‌اند، مبنی بر اینکه بین علی علیه السلام و برخی از صحابه (خالد بن ولید) اختلاف وجود داشت و جریان غدیر برای رفع این مسئله بود، صحیح نیست؛ چراکه در این صورت، پیامبر صلی الله علیه و آله باید بسیاری از اختلافات بین دیگر افراد را نیز در چنین فضایی مطرح می‌کرد. در این صورت هر روز

ص: 209

1- المفردات فی غریب القرآن، ج 1، ص 885.

پیامبر صلی الله علیه و آله باید با ایجاد جوی خاص، از جمعیت بالا و مکان سوزان و در اوج گرمای روزانه، آن هم در حین سفر، دستور به ایجاد مکان مرتفع می داد تا هر بار میان چند نفر اصلاح شود و.... چه اینکه تعداد صحابه بسیار فراوان بود و بدیهی است که بسیاری از آنها با برخی دیگر اختلاف نظر داشتند (از قبیل اختلافاتی که بین عرب و عجم، اشراف و برده ها یا اختلافاتی که در جنگ ها پیش می آمد و مثلاً اختلاف نظرهای فراوانی که در صلح حدیبیه پیش آمد و هر کدام موجب رنجش برخی صحابه از همدیگر شد).

ولی سیره پیامبر صلی الله علیه و آله در حل این مسائل، این چنین نبود که در میان انبوه جمعیت و در مقابل آفتاب سوزان، دستور دهد مکان مرتفعی ایجاد کنند و کسی را همراه خود در مکان بلند قرار دهد، دست او را بگیرد و بالا ببرد و بگوید: «هر کس را که من مولای اویم، این فرد هم مولای اوست» و.... بدیهی است که چنین تدارکات و فضای خاص، متناسب با حل اختلافات میان افراد نیست و مسئله ای که در چنین فضایی مطرح می شود، باید اهمیتی فوق العاده داشته باشد که موضوع تعیین جانشین از این اهمیت برخوردار است.

ج) قرینه سازی در فضایل

برخی برای تأیید نظر خود در موضوع خلافت، در مقابل فضایل اهل بیت، احادیثی را در شأن خلفا جعل می کردند. برای مثال ابوهریره در مقابل روایت غدیر خم، روایتی نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «در معراج از آسمانی نگذشتم، مگر آنکه بر آن این نوشته را دیدم: محمد رسول خدا و ابوبکر صدیق، جانشین من است»⁽¹⁾ این حدیث در مسند ابی یعلی هم نقل شده است و حسین سلیم اسد (محقق مسند ابی یعلی)، چنین حکم می کند که سند این روایت، واقعاً ضعیف است و در انتهای روایت می گوید: «اسناد ضعیف جداً»⁽²⁾.

ص: 210

-
- 1- رک: مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج 9، ص 41.
 - 2- مسند ابی یعلی، تحقیق: حسین سلیم اسد، ج 11، ص 488.

جدای از ضعف سندی روایت، این روایت با نظر غالب اهل سنت در تضاد است؛ زیرا (چنانکه ذکر شد) از نظر اکثر اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه و آله امر خلافت و جانشینی را به امت واگذار کرد و بدون تعیین جانشین، امت اسلامی را به حال خود رها نمود.

از سوی، عمر و دیگر طرفداران ابوبکر. برای جلب رضایت دیگران برای بیعت با ابوبکر، در سقیفه به تعریف و تمجید از ابوبکر پرداختند و استناد کردند که ابوبکر در غار، همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. بدیهی است اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایتی در تأیید و تعیین جانشینی ابوبکر وجود داشت، ذکر و استناد به آن روایت در سقیفه، بسیار مهم تر و تأثیرگذارتر از تأیید و تمجید عمر و... از ابوبکر بود. ولی از آنجا که در تأیید خلافت ابوبکر، هیچ روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر نشد، عمر و دیگر طرفداران ابوبکر، در سقیفه به هیچ روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله در تأیید خلافت ابوبکر استناد نکردند. (1)

همچنین در مقابل روایت «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجته»، روایت «أبو بكر و عمر سیدا كهول اهل الجته» را جعل کرده اند. به اعتراف محمود ابوریه (عالم مشهور اهل سنت) درباره فضایل معاویه نیز روایات فراوانی وضع شد که هیچ اصلی نداشت. (2) در این باره، نوشته عالم نامدار سلفی، ابن قیم جوزیه شایان توجه است که می گوید:

از جمله احادیث موضوعه، احادیثی است که جاعلان اهل سنت در فضل معاویه بن ابی سفیان جعل کرده اند. از اسحاق بن راهویه نقل است که از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ مطلب صحیحی در فضیلت معاویه نرسیده است. (3)

4. ترجیح ادله غیرنقلی بر ادله نقلی

با وجود مشکلات و موانعی که مخالفان اهل بیت علیهم السلام بر سر راه شناخت امام ایجاد کردند، تعداد آیات و به ویژه احادیث، به قدری فراوان و دلالت آنها بدان اندازه روشن بود

ص: 211

1- الامامه و السیاسه، صص 23 و 24.

2- اضواء علی السنه المحمديه، ص 128.

3- المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ابن قیم جوزیه، تحقیق: عبدالفتاح ابوغده، ص 116.

که هنوز بسیاری از مسلمانان، امام حق را از باطل تشخیص می دادند. بسیاری از نصوص حدیثی در منابع اهل سنت وجود داشته و دارد که به رغم تحریف ها و جعل ها، امامت اهل بیت علیهم السلام را اثبات می کرد. (1) حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» که در فصل های گذشته به تفصیل، مورد بحث و بررسی قرار گرفت، از این قبیل احادیث است.

نصوص و احادیث مربوط به امامت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله، ویژگی هایی داشتند که علمای اهل سنت را در مسیر تأیید نظر امامیه قرار می داد. برداشت واحد و روشن از نص و تأویل ناپذیری احادیث امامت خاصه در منابع امامیه، به همراه مؤیدات حدیثی اهل سنت در موضوع امامت و همچنین تنوع و جامعیت دلایل نقلی - حدیثی، از جمله این ویژگی هاست (که در فصل اول به تفصیل بررسی شد).

ویژگی های مذکور باعث می شد که ابهام و سردرگمی به وجود آمده در شناخت مصداق حقیقی امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، به راحتی برطرف شود و امام برحق از دیگر مدعیان مقام امامت و ولایت، تمیز داده شود. در نتیجه خلفا و علمای پشتیبان آنها، بر آن شدند که به طور کلی، روش و شیوه تعیین امام و خلیفه را تغییر دهند و در انتخاب خلیفه از روش هایی بهره گرفتند که بتوانند انحراف در مسیر خلافت و زعامت جامعه را توجیه کنند.

آنها روش نقلی - حدیثی را کنار گذاشتند و ادله غیر نقلی (همچون اجماع، اختیار، شورا و...) را به عنوان روش و ابزار تعیین جانشینان رسول الله صلی الله علیه و آله، مورد استفاده قرار دادند و از نظر علمی به دفاع از این روش های ابداعی پرداختند. در حالی که این روش ها، نه تنها ویژگی ها و مزایای روش نقلی - حدیثی را نداشتند، بلکه استفاده از آنها، مشکلات فراوانی را برای جامعه مسلمانان به وجود آورد.

سردرگمی و اغتشاش مسلمانان، تفرقه و چنددستگی در امت، تحریف آموزه های اسلام و سست شدن بنیان های دین و... از جمله مشکلاتی هستند که در پرتوی

ص: 212

بی توجهی به روش نقلی - حدیثی و استفاده از روش های ناکارآمدی همچون اجماع، شورا، اختیار و... در کشف امام، گریبان گیر جامعه اسلامی شدند.

استفاده از شیوه های ناکارآمد در کشف خلیفه برحق و بی توجهی به نصوص رسیده از رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه، از عوامل مهم اعراض اکثریت مسلمانان از ائمه اطهار علیهم السلام و مقام خلافت و امامت آنهاست. مهم ترین شیوه های ناکارآمد خلفا و علمای پشتیبان آنها در تعیین جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله، و نقد عمومی و خصوصی این روش ها در مقایسه با روش نقلی - حدیثی، در فصل اول این کتاب بررسی شد.

نتیجه گیری

خلفا و عالمان وابسته به خلفا، به منظور انحراف عامه مسلمانان از امامان راستین، از ابزارهای متفاوتی از جمله گرایش های قومی - قبیله ای، قدرت و ثروت، تحریف مفاد ادله قرآنی و حدیثی (از جمله تحریف مفاد حدیث

«يَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً») و در نهایت کنار گذاشتن روش نقلی و جایگزینی آن با روش های ناکارآمدی همچون شورا، اجماع و نصب غیر معصوم، بهره بردند.

عامل انحراف عامه مسلمانان از ائمه حق، تغییر روش شناخت مصادیق امامت از روش نقلی به غیرنقلی و تحریف مفاد و معنای ادله نقلی با توسل به روش های متفاوتی است که در این فصل به آنها پرداخته شد. از این رو لازم است در بررسی موضوع خلافت و امامت خاصه، ضمن بهره گرفتن از روش نقلی و ملاک قرار دادن آن، تحریف های صورت گرفته در حوزه ادله نقلی را شناسایی کنیم و در داوری خود در موضوع خلافت و امامت، در مقام یک شیعه یا سنی مسلمان، نسبت به این موارد توجه لازم را مبذول داریم. برخی از این موارد در این اثر توضیح داده شد. به این امید که در روشن کردن حقیقت این موضوع اختلافی، برای عموم شیعه و سنی، مفید واقع شود.

1. الابانه عن اصول الديانه، ابوالحسن اشعري، قاهره، جمهوريه مصر العربيه، 1356 هـ. ق.
2. أبوبكر الصديق أفضل الصحابه وأحقهم بالخلافه، محمد بن عبدالرحمن عاصمي حنبلي، بي جا، بي نا، بي تا.
3. إتحاف الجماعه بما جاء في الفتن والملاحم وأشرط الساعه، حمود بن عبدالله تويجري، چاپ دوم، الرياض، دار الصمعي للنشر والتوزيع، 1414 هـ. ق.
4. إتحاف المهرة بالفوائد المبتكره من أطراف العشره، احمد بن علي ابن حجر عسقلاني، تحقيق: مركز خدمه السنه والسيره، إشراف: زهيرين ناصر الناصر، چاپ اول، مدينه، مجمع الملك فهد لطباعه المصحف الشريف، 1415 هـ. ق.
5. الاتقان في علوم القرآن، جلال الدين سيوطي، بي جا، نشرهاى رضى و بيدار، 1363 هـ. ش.
6. اثبات الهداه بالنصوص والمعجزات، محمد بن حسين حرّ عاملي، قم، بي جا، 1399 هـ. ق؛ تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1354 هـ. ش.
7. الإحسان في تقريب صحيح ابن حبان، دارمي ابن حبان، بيروت، مؤسسسه الرساله، 1408 هـ. ق.
8. احقاق الحقّ و ازهاق الباطل، نورالله شوشتری، قم، مكتبه آيت الله المرعشي العامه، 1366 هـ. ش.

9. الاحكام السلطانيه و الولايات الدينيه، ابوالحسن ماوردى، قم، دفتر تبليغات اسلامى حوزه علميه، 1364 هـ

.ش.

10. الاحكام فى الحلال و الحرام، هادى الى الحق (احمد بن سليمان)، بى جا، بى نا، 1410 هـ. ق.

11. الاخبار الطوال، ابوحنيفه دينورى، تحقيق: عبدالمنعم عامر، چاپ اول، قاهره، دار احياء الكتب العربى، 1960 م.

12. اربعة كتب اسماعيليه، ابوفراس، بى جا، نشر تكوين، بى تا.

13. الارشاد، محمد بن محمد مفيد، قم، المؤتمر العالمى لالفیه الشيخ المفيد، 1413 هـ. ق.

14. اسد الغابه فى معرفه الصحابه، ابن اثير جزرى، تحقيق: على محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، چاپ اول، بى جا، دار الكتب العلميه، 1415 هـ. ق.

15. اسماعيليه، گروه مذاهب اسلامى، قم، مركز مطالعات و تحقيقات اديان و مذاهب، 1380 هـ. ش.

16. أصول مذهب الشيعه الإماميه الإثني عشرية، ناصر بن عبدالله قفارى، چاپ اول، بى جا، 1414 هـ. ق.

17. أصول مسائل العقيدة عند السلف و عند المبتدعه، سعود ابن عبدالعزيز السلف، بى جا، 1420-1421 هـ. ق.

18. اضواء على السنه المحمديه، محمود ابوريه، قاهره، نشر البطحاء، بى تا.

19. اعلام الورى باعلام الهدى، فضل بن حسن طبرسى، تهران، اسلاميه، 1390 هـ. ش.

20. اعيان الشيعه، سيدمحسن امين، بيروت، دارالتعاريف، بى تا.

21. امالى أبى عبدالله المحاملى، ابو عبدالله المحاملى، روايه عبدالرحمن بن مهدى الفارسى، تحقيق: حمدى عبدالمجيد السلفى، چاپ اول، بى جا، دار النوادر، 1427 هـ. ق.

22. الأمالى، ابن بابويه قمى، چاپ اول، قم، تحقيق و نشر: قسم الدراسات الاسلاميه - مؤسسه البعثه، 1417 هـ. ق.

23. الامام الهادى يحيى بن الحسين بن القاسم الرسى واليا و فقيها و مجاهدا، عبدالفتاح شايف نعمان، بى جا، بى نا، 1410 هـ. ق.

24. الامامه و التبصره من الحيره، ابن بابويه قمى، چاپ اول، قم، مدرسه الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، 1404 هـ. ق.

25. الامامه و السياسه، ابن قتيبه دينورى، تحقيق: على شيرى، بيروت، دار الاضواء، 1410 هـ. ق.

26. امامت و مهدويت، لطف الله صافى گلپايگانى، چاپ سوم، قم، انتشارات حضرت معصومه عليها السلام، 1378 هـ. ش.

27. الامامه ذلك الثابت الاسلامی المقدّس، شیخ جلال الصّغیر، چاپ اول، بیروت، دار الاعراف للدراسات،

1420 ه. ق.

28. الانتصار لأهل السنه والحديث فی رد أباطیل حسن المالکی، عبدالمحسن بن حمد عباد بدر، چاپ اول، ریاض، دار الفضیله، 1424 ه. ق.

29. الانصاف فی النص علی الاثمه الاثنی عشر علیهم السلام، سید هاشم بحرانی، مترجم: سید هاشم رسولی، چاپ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1378 ه. ق.

30. انوار التنزیل و اسرار التاویل، عبدالله بن عمر بیضاوی، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، چاپ اول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1418 ه. ق.

31. انوار الملکوت، جمال الدین حسن بن یوسف حلّی، چاپ دوم، قم، انتشارات شریف رضی، 1363 ه. ش.

32. اوایل المقالات، محمد بن محمد مفید، چاپ اول، قم، الموتر العالمی لالیفیه الشیخ المفید، 1413 ه. ق.

33. الآحاد والمثانی، ابوبکر بن أبی عاصم شیبانی، ریاض، دار الرايه، 1411 ه. ق.

34. آل رسول الله و أولیاءه، محمد بن عبدالرحمن عاصمی حنبلی، بی جا، بی تا.

35. البدايه والنهایه، اسماعیل بن عمر ابن کثیر، تحقیق: علی شیری، چاپ اول، بی جا، دار احیاء التراث العربی، 1408 ه. ق.

36. بصائر الدّرجات فی فضائل آل محمّد صلی الله علیه و آله، محمّد بن حسن صفّار، تحقیق: محسن کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، 1404 ه. ق.

37. پاسخ به شبهات کلامی، محمد حسن قدردان قراملکی، چاپ اول، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1388 ه. ش.

38. پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، مجید معارف، چاپ دوم، تهران، ضریح، 1376 ه. ش.

39. پس از پنجاه سال، سید جعفر شهیدی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1359 ه. ش.

40. پیام های امام امیرالمؤمنین، ناصر مکارم شیرازی، بی جا، بی تا.

41. تاریخ ابن خلدون، ولی الدین ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر، 1408 ه. ق.

42. تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، قاهره، دار الاحیاء التراث العربی، 1964 م.

43. تاريخ الاسلام، شمس الدين محمد ذهبي، بيروت، دارالمعرفه، بي تا.
44. تاريخ الامم و الملوك، محمد بن جرير طبري، بي جا، موقع يعسوب، بي تا.
45. تاريخ الخلفاء، جلال الدين سيوطي، چاپ اول، مصر، سعادت، 1371 ه. ق.
46. التاريخ الصّغير، محمد بن إسماعيل بخارى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، بيروت، دار المعرفه، بي تا.
47. تاريخ آل زراره، ابو غالب الزراري، مطبعه الرباني، 1399 ه. ق.
48. تاريخ بغداد، خطيب بغدادي، تحقيق: بشار عواد معروف، چاپ اول، بيروت، دار الغرب الاسلامي، 1422 ه. ق.
49. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، تحقيق: ابن غرقه العمروي، بي جا، دار الفكر، 1415 ه. ق.
50. تاريخ يعقوبي، احمد بن اسحاق يعقوبي، قم، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بيت عليهم السلام؛ بيروت، دار صادر، بي تا.
51. تأويل الدّعائم، قاضي نعمان مغربي، قاهره، دار المعارف، بي تا.
52. تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبه دينوري، چاپ دوم، بي جا، المكتب الاسلامي، مؤسسه الاشراف، 1419 م.
53. التّبيان في تفسير القرآن، محمد بن حسن طوسي، بيروت، دار احياء التّراث العربيّه، بي تا.
54. التحرير والتنوير، محمد بن طاهر ابن عاشور، تونس، دار سحنون، 1997 م.
55. تحفه الأحوذى بشرح جامع الترمذى، عبدالرحمن ابوالعلا مباركفوري، بيروت، دار الكتب العلميه، بي تا.
56. التعجّب، قاضي ابوالفتح كراچكي، چاپ اول، قم، دار الغدير، 1421 ه. ق.
57. تفسير القرآن العظيم، اسماعيل بن عمر ابن كثير، چاپ دوم، بي جا، طيبه للنشر والتوزيع، 1420 ه. ق.
58. تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدين حسن بن محمد نيشابوري، تحقيق: زكريا عميران، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلميه، 1416 ه. ق.
59. تفسير مفاتيح الغيب، فخرالدين محمد بن عمر رازي، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1421 ه. ق.
60. تفسير الآيات الغدير الثلاث، علي الكوراني العاملی، قم، دار الهدى، 1427 ه. ق.
61. التّقيه، شيخ مرتضى انصاري، قم، مؤسسه الكلام، 1415 ه. ق.
62. التماس السعد في الوفاء بالوعد، شمس الدين ابوالخير سخاوى، تحقيق: عبدالله بن عبدالواحد الخميس، چاپ اول، رياض، مكتبه

العبيكان، 1417 هـ. ق.

ص: 218

63. التمهيد، ابو عمر يوسف ابن عبدالبرّ، تحقيق: مصطفى بن احمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري، المغرب، وزاره عموم الاوقاف و شئون الاسلاميه، 1387 هـ. ق.
64. التمهيد، محمد بن طيب باقلاني، قاهره، دارالفكر العربي، 1372 هـ. ق.
65. تنزيه الانبياء، علي بن الحسين الشريف المرتضى، قم، مكتبه البصيرتي، بي تا.
66. جامع الأحاديث (ويشتمل على جمع الجوامع للسيوطي والجامع الأزهر وكنوز الحقائق للمناوي والفتح الكبير للنبهاني)، جلال الدين سيوطي، بي جا، بي نا، بي تا.
67. الجامع الصحيح المسمى صحيح مسلم، مسلم نيشابوري، بيروت، دار الجيل و دار الآفاق الجديده، بي تا.
68. الجامع المسند الصحيح المختصر، محمد بن إسماعيل بخاري، تحقيق: محمد زهير بن ناصر الناصر، چاپ اول، بي جا، دار طوق النجاه، 1422 هـ. ق.
69. جذبه ولايت، جمال الدين حسن بن يوسف حلّي، ترجمه: سيد احمد حسيني، مؤسسه معراجي، 1346 هـ. ش.
70. الجواهر الحسان في تفسير القرآن، ابوزيد عبدالرحمن ثعالبي، چاپ اول، بيروت، دار احياء التراث العربي، 1418 هـ. ق.
71. الحاوي للفتاوى، جلال الدين سيوطي، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر، 1424 هـ. ق.
72. الحجّاج سيف الامويين في العراق، محمّد بحر العلوم، بيروت، دار الزّهاء، 1406 هـ. ق.
73. حليه الأولياء و طبقات الأصفياء، ابونعيم احمد بن عبدالله اصبهاني، بيروت، دار الكتاب العربي، 1405 هـ. ق.
74. دعائم الاسلام، قاضي نعمان مغربي، قاهره، بي نا، 1385 هـ. ق.
75. دلائل النبوه و معرفه أحوال صاحب الشريعه، احمد بن حسين بيهقي، بيروت، دار الكتب العلميه، 1405 هـ. ق.
76. دوازه جانشين، غلامحسين زينلي، چاپ اول، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي، 1388 هـ. ش.
77. ديانت و سياست، علي محمد ولوي، چاپ اول، تهران، دانشگاه الزهراء عليها السلام، 1380 هـ. ش.
78. الذريعة الى تصانيف الشيعة، آقا بزرگ طهراني، قم، مؤسسه اسماعيليان، بي تا.
79. رسائل المرتضى، علي بن الحسين الشريف المرتضى، قم، دارالقرآن الكريم، 1410 هـ. ق.

80. روح المعاني في تفسير القرآن العظيم وسبع المثاني، محمود آلوسي، تحقيق: علي عبدالباري عطيه، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1415 هـ. ق.
81. رياض الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام، نعمت الله جزائري، بيروت، مؤسسه التاريخ العربي، 1427 هـ. ق.
82. سلسله الأحاديث الصحيحه وشيء من فقهها وفوائدها، ناصرالدين آلبناني، رياض، مكتبه المعارف للنشر والتوزيع، 1415 هـ. ق.
83. سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، عبدالملك بن حسين عصامي مكي، محقق: عادل أحمد عبدال موجود و علي محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلميه، 1419 هـ. ق.
84. سنن أبي داود، ابوداود سجستاني، تحقيق: محمد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، المكتبه العصريه، بي تا.
85. سنن النسائي بشرح السيوطي و حاشيه السندي، احمد بن شعيب نسائي، چاپ پنجم، بيروت، دار المعرفه، 1420 هـ. ق.
86. سنن الترمذی، ابو عيسى ترمذی، تحقيق و تعليق: ابراهيم عطوه، چاپ دوم، مصر، شركه مكتبه ومطبعه مصطفى البابی الحلبي، 1395 هـ. ق.
87. سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد ابن ماجه، تحقيق: محمد فواد عبدالباقي، بي جا، دار الاحياء التراث العربي، 1395 هـ. ق.
88. السيره النبويه، عبدالملك ابن هشام، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الاياري و عبدالخفيظ الشبلي، چاپ دوم، مصر، مكتبه مصطفى البابی الحلبي، 1375 هـ. ق.
89. سيری در صحيحين، محمد صادق نجمی، قم، بی نا، 1372 هـ. ش.
90. شرح الاخبار، قاضي نعمان مغربي، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.
91. شرح السنه، ابو محمد بغوی، چاپ دوم، دمشق - بيروت، المكتب الإسلامی، 1403 هـ. ق.
92. شرح العقیده الطحاویه، عبدالله بن عبدالرحمن ابن جبرين، بی جا، بی نا، بی تا.
93. شرح المقاصد في علم الكلام، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبدالله التفتازاني، چاپ اول، پاکستان، دار المعارف النعمانيه، 1401 هـ. ق.
94. شرح نهج البلاغه، ابو حامد عز الدين ابن ابی الحديد معتزلي، تحقيق: محمد عبدالكريم النمری، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1418 هـ. ق.

95. شیعه در اسلام، محمدحسین طباطبایی، قم، دار التبلیغ الاسلامی، 1348 ه. ق.
96. شیعه در برابر معتزله و اشاعره، هاشم معروف الحسینی، محمد صادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، 1379 ه. ش.
97. الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة، نورالله شوشتری، محقق: جلال الدین حسینی، چاپ اول، تهران، مطبعه التّهضه، 1367 ه. ق.
98. الصّواعق المحرقة علی أهل الرّفص و الصّدّ لال و الرّندقه، شهاب الدین احمد بن محمد ابن حجر هیتمی، تحقیق: عبدالرحمن بن عبدالله التركي، چاپ اول، لبنان، مؤسسه الرّساله، 1417 ه. ق.
99. طبقات الکبری، محمد البغدادی ابن سعد، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1410 ه. ق.
100. الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، علی بن موسی ابن طاووس، تحقیق: علی عاشور، چاپ اول، قم، خیام، 1400 ه. ق.
101. عبدالله بن سبا و افسانه های تاریخی دیگر، مرتضی عسکری، مترجم: سید احمد فهری زنجانی، تهران، مجمع علمی اسلامی، 1360 ه. ش.
102. عدّه الاساس فی شرح معانی الاساس، احمد بن محمد ابن صلاح شرفی، صنعاء، دار الحکمه، 1415 ه. ق.
103. العدّه فی الاصول، محمد بن حسن طوسی، قم، ستاره، 1376 ه. ش.
104. العرف السّدی شرح سنن التّرمذی، محمّد أنور کشمیری هندی، بیروت، دار التّراث العربی، 1425 ه. ق.
105. عقد الفرید، شهاب الدین ابن عبدربه، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1404 ه. ق.
106. عقیده أهل السنه و الاثر فی المهدی المنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، عبدالمحسن بن حمد عباد بدر، المدینه المنوره، مجله الجامعه الإسلامیه، 1388 ه. ق.
107. علل الشرایع، ابن بابویه قمی، قم، کتابفروشی داوری، 1385 ه. ش.
108. العلل المتناهیة فی الاحادیث الواهیة، ابوالفرج ابن جوزی، تحقیق: ارشاد الحق الاثری، چاپ دوم، فیصل آباد، اداره العلوم الاثریه، 1401 ه. ق.
109. علوم الحدیث و مصطلحه، صالح صبحی، قم، منشورات رضی، 1363 ه. ش.
110. عمده القاری شرح صحیح البخاری، ابو محمد بدرالدین عینی، بیروت، دار إحياء التّراث العربی، بی تا.

111. عون المعبود شرح سنن أبي داود، أشرف بن أمير صدّيقى عظيم آبادى، چاپ دوم، بيروت، دار الكتب العلميه، 1415 هـ. ق.
112. عيون اخبار الرضا عليه السلام، ابن بابويه قمى، ترجمه: محمدتقى آقاجفى، تهران، علميه اسلاميه، 1363 هـ. ش.
113. غايه الأمانى فى الرد على النبهانى، محمود آلوسى، تحقيق: ابو عبدالله الدانى، چاپ اول، رياض، مكتبه الرشد، 1422 هـ. ق.
114. الغيبه، محمدبن ابراهيم النعمانى، تهران، مكتبه النيونى الحديثه، بى تا.
115. فتاوى السّبكه الإسلاميه، لجنه الفتوى بالشبكه الإسلاميه، بى جا، بى تا، بى نا.
116. فتح البارى شرح صحيح البخارى، احمدبن على ابن حجر عسقلانى، ترقيم: محمد فؤاد عبدالباقى، تخريج: محب الدين الخطيب، تعليق: عبدالعزيز بن عبدالله بن باز، بيروت، دار المعرفه، 1379 هـ. ق.
117. الفتن، ابو عبدالله نعيم بن حماد خزاعى مروزى، تحقيق: سمير امين الزهيرى، چاپ اول، قاهره، مكتبه التوحيد، 1412 هـ. ق.
118. فرق الشيعه، حسن بن موسى نوبختى، نجف، المكتبه الحيدريه، 1355 هـ. ق.
119. الفصوص المهمه فى معرفه احوال الاثمه، على ابن صباغ مالكى، طهران، مؤسسه العلمى، بى تا.
120. فضائل امير المومنين عليه السلام، احمدبن محمد ابن عقده كوفى، تحقيق: عبدالرزاق حرز الدين، چاپ اول، قم، دليل ما، 1424 هـ. ق.
121. الفقيه و المتفقه، خطيب بغدادى، تحقيق: ابو عبدالرحمن عادل الغرازى، چاپ دوم، بى جا، دار ابن جوزى، 1421 هـ. ق.
122. فوائد ابن اخى ميمى الدقاق، ابوالحسين ابن اخى ميمى الدقاق، تحقيق: نبيل سعدالدين جرار، چاپ اول، رياض، دار أضواء السلف، 1426 هـ. ق.
123. فيض التقدير شرح الجامع الصغير، عبدالرئوف المناوى، چاپ اول، مصر، المكتبه التجاريه الكبرى، 1356 هـ. ق.
124. الكافى، محمدبن يعقوب كلينى، تحقيق: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، چاپ چهارم، تهران، دار الكتب الاسلاميه، 1407 هـ. ق.
125. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى، تحقيق: عمر عبدالسلام تدمرى، چاپ اول، بيروت، دار الكتاب العربى، 1417 هـ. ق.

126. الكتاب المقدّس، صابر طعيمة، بيروت، عالم الكتاب، 1406 هـ. ق.

127. كتاب سليم بن قيس الهلالي، سليم بن قيس هلالي، محقق: محمد انصاري، چاپ اول، قم، الهادي، 1405 هـ. ق.

128. كشف الحقّ ونهج الصدق، جمال الدين حسن بن يوسف حلّي، تعليق: شيخ عين الله حسني ارموي، چاپ اول، قم، دار الهجره، 1407 هـ. ق.

129. كشف الغمه في معرفه الاثمه، علي بن عيسى اربلي، مصحّح: ابراهيم ميانجي، تبريز، كتابچي حقيقت، 1381 هـ. ق.

130. كشف المراد (شرح تجريد الاعتقاد)، جمال الدين حسن بن يوسف حلّي، تهران، كتابفروشي اسلاميه، 1398 هـ. ق.

131. كشف اليقين في فضائل اميرالمؤمنين عليه السلام، جمال الدين حسن بن يوسف حلّي، قم، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، 1413 هـ. ق.

132. كفايه الاثر في النص على الاثمه، علي بن محمد خزّاز، مصحّح: عبداللطيف حسيني، قم، بيدار، 1401 هـ. ق.

133. كفايه الموحّدين، سيّد اسماعيل طبرسي نوري، قم، مكتبه المصطفوي، 1382 هـ. ش.

134. كلام تطبيقي - نبوت، امامت و معاد، علي رباني گلپايگاني، چاپ دوم، قم، جامعه المصطفى العالميه، 1387 هـ. ش.

135. كلم الطيب، عبدالحسين طيب، تهران، كتابفروشي اسلام، بي تا.

136. كمال الدين و تمام التّعمه، ابن بابويه قمّي، تصحيح: علي اكبر غفاري، تهران، نشر صدوق، 1380 هـ. ش.

137. كنز الولد، ابراهيم بن حسين الحامدي، بي جا، دار الاندلس، 557 هـ. ق.

138. كشف الأستار عن زوائد البزّار، نورالدين ابوالحسن علي بن أبي بكر هيثمي، تحقيق: حبيب الرحمن الاعظمي، بيروت، چاپ اول، مؤسسه الرساله، 1399 هـ. ق.

139. كشف المشكل من حديث الصحيحين، ابوالفرج ابن جوزي، تحقيق: علي حسين البواب، رياض، دار الوطن، بي تا.

140. الكشف والبيان، احمد بن محمد ثعلبي، تحقيق: أبي محمد بن عاشور، تدقيق: نظير الساعدي،

چاپ اول، بیروت، دار إحياء التراث العربی، 1422 ه. ق.

141. الكفایه فی علم الروایه، خطیب (احمد بن علی) بغدادی، مدینه منوره، المكتبه العلمیه، بی تا.

142. كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، علاء الدین متقی هندی، تحقیق: بکری حیانی و صفوه السقا، بی جا، مؤسسه الرساله، 1401 ه. ق.

143. لسان العرب، محمد بن مکرم ابن منظور، چاپ سوم، بیروت، دار صادر، 1414 ه. ق.

144. لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح من لایحضره الفقیه، محمد تقی بن مقصود علی مجلسی، چاپ دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، 1414 ه. ق.

145. مبانی حکومت اسلامی، جعفر سبحانی، ترجمه: داود الهامی، قم، انتشارات توحید، 1380 ه. ش.

146. مبلغ الأرب فی فخر العرب، شهاب الدین احمد بن محمد ابن حجر هیتمی، بی جا، بی نا، بی تا.

147. مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، بی جا، المجمع العالمی لاهل البیت، بی تا.

148. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ابوالحسن علی بن ابی بکر هیشمی، تحقیق: حسام الدین القدسی، القاهره، مكتبه القدسی، 1414 ه. ق.

149. محاضرات فی الاعتقادات، میلانی، بی جا، بی نا، بی تا.

150. المدخل إلى السنن الكبرى، احمد بن حسین بیهقی، کویت، دار الخلفاء للكتاب الإسلامی، بی تا.

151. المراجعات، شرف الدین، بی جا، بی نا، بی تا.

152. مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، تحقیق: هاشم رسولی محلاتی، تهران، دار الکتب الإسلامیه، 1404 ه. ق.

153. مرقاه المفاتیح شرح مشکاه المصابیح، علی بن محمد هروی قاری، چاپ اول، بیروت، دار الفکر، 1422 ه. ق.

154. مستخرج أبی عوانه، یعقوب بن إسحاق أبی عوانه، چاپ اول، بیروت، دار المعرفه، 1419 ه. ق.

155. مستدرک علی الصحیحین مع الكتاب: تعلیقات الذهبی فی التلخیص، محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1411 ه. ق.

156. مسند الإمام احمد بن حنبل، ابوعبدالله أحمد بن محمد ابن حنبل، تحقیق: شعیب الارنؤوط و عادل مرشد، اشرف: عبدالله بن عبدالمحسن الترمذی، چاپ اول، بی جا، مؤسسه الرساله، 1421 ه. ق.

157. المسند الجامع، محمود محمد خليل، چاپ اول، بيروت، دار الجيل للطباعة والنشر والتوزيع، 1413 هـ. ق.

ص: 224

158. مسند، احمد بن علي بن مثنى ابو يعلى موصلى، تحقيق: حسين سليم اسد، چاپ اول، دمشق، دار المامون للتراث، 1404 هـ. ق.
159. مشكاه المصابيح، ولى الدين عمرى تبريزى، تحقيق: ناصر الدين آلبنانى، چاپ سوم، بيروت، المكتب الإسلامى، 1985 م.
160. المشيخه البغداديه (مخطوط)، ابوطاهر صدر الدين السلفى، تحقيق: أحمد الخضرى، چاپ اول، بی جا، بی نا، 2004 م.
161. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير، ابوالعباس حموى، بيروت، المكتبه العلميه، بی تا.
162. المصنف، ابوبكر بن ابى شيبه، تحقيق: محمد عوامه، بی جا، دار القبلة، بی تا.
163. مع الاثنى عشرية فى الأصول والفروع، على بن احمد سالوس، چاپ هفتم، رياض، دار الفضيله؛ بقطر، دار الثقافه، مصر، مكتبه دار القرآن، 1424 هـ. ق.
164. المعالم الدينيه فى العقائد الالهيه، يحيى ابن حمزه، تحقيق: سيد مختار محمد احمد حشاد، چاپ اول، بيروت، دار الفكر المعاصر، 1408 هـ. ق.
165. معالم المدرستين، مرتضى عسكرى، بی جا، بی نا، بی تا.
166. المعجم الاوسط، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق: طارق بن عوض الله و عبدالمحسن بن إبراهيم الحسينى، قاهره، دار الحرمين، بی تا.
167. معجم الصحابه، ابوالحسين عبدالباقي بغدادى، تحقيق: صلاح بن سالم المصراتى، چاپ اول، مدينه منوره، مكتبه الغرباء الأثرية، 1418 هـ. ق.
168. المعجم الكبير، سليمان بن احمد طبرانى، تحقيق: حمدى بن عبدالمجيد السلفى، چاپ دوم، قاهره، مكتبه ابن تيميه، 1415 هـ. ق.
169. المعجم، احمد بن علي بن مثنى ابو يعلى موصلى، فيصل آباد، اداره العلوم الأثرية، 1407 هـ. ق.
170. معرفه الصحابه، ابونعيم احمد بن عبدالله اصبهانى، چاپ اول، رياض، دار الوطن للنشر، 1419 هـ. ق.
171. المفردات فى غريب القرآن، حسين بن محمد راغب اصفهانى، تحقيق: صفوان عدنان الداودى، چاپ اول، دمشق، دارالقلم؛ بيروت، الدارالشاميه، 1412 هـ. ق.
172. مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصبهانى، تحقيق: سيد احمد صقر، بيروت، دار المعرفه، بی تا.
173. الملل والنحل، جعفر سبحانى، قم، حوزه العلميه، 1372 هـ. ش.

174. الملل و النحل، محمدبن عبدالكريم شهرستاني، تخريج: محمدبن فتح الله بدران، قاهره، مكتبه انجلوا المصريه، بى تا.
175. من لا يحضره الفقيه، ابن بابويه قمى، تصحيح: على اكبر غفارى، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامى، 1413 هـ. ق.
176. المنار المنيف فى الصحيح و الضعيف، شمس الدين محمدبن ابى بكر ابن قيم جوزيه، تحقيق: عبدالفتاح ابوغده، چاپ اول، حلب، مكتب المطبوعات الاسلاميه، 1390 هـ. ق.
177. مناقب اميرالمومنين على بن ابى طالب رضى الله عنه، على بن محمد ابن المغازلى، تحقيق: ابو عبدالرحمن التركى، چاپ اول، صنعاء، دار الآثار، 1424 هـ. ق.
178. مناقب آل ابى طالب عليه السلام، محمدبن على ابن شهر آشوب، چاپ اول، قم، علامه، 1379 هـ. ق.
179. مناقب على بن ابى طالب عليه السلام و ما نزل من القرآن فى على عليه السلام، ابى بكر احمد ابن مردويه اصفهاني، قم، دار الحديث، 1424 هـ. ق.
180. منتخب الاثر، لطف الله صافى گلپايگاني، تهران، مكتبه الصدر، بى تا.
181. المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ابوالفرج ابن جوزى، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، چاپ اول، بيروت، دار الكتب العلميه، 1412 هـ. ق.
182. منهاج السنه النبويه فى نقض كلام الشيعه القديره، تقى الدين احمدبن عبدالحليم ابن تيميه، بى جا، جامعه محمد الإمام بن سعود الإسلاميه، 1406 هـ. ق.
183. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج، محى الدين نووى، چاپ دوم، بيروت، دار إحياء التراث العربى، 1392 هـ. ق.
184. المواقف، عضد الدين ايجى، قم، انتشارات شريف رضى، 1370 هـ. ش.
185. موسوعه الامام على بن ابى طالب عليه السلام فى الكتاب و السنه و التاريخ، محمد رى شهرى، قم، دار الحديث، 1425 هـ. ق.
186. الموضوعات، ابوالفرج ابن جوزى، تحقيق: عبدالرحمن محمد عثمان، چاپ اول، مدينه، المكتبه السلفيه، 1388 هـ. ق.
187. ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، شمس الدين محمد ذهبى، تحقيق: على محمد بجاوى، بيروت، دار المعرفه، بى تا.

188. الميزان، محمدحسين طباطبائي، ترجمه: سيد محمدباقر موسوي، قم، دفتر انتشارات اسلامي، 1374 ه. ش.
189. نجم الثاقب، ميرزا حسين طبرسي، قم، مسجد مقدس جمكران، 1377 ه. ش.
190. التصايح الكافيه لمن يتولّى معاويه، محمد بن عقيل، بيروت، مؤسسه الفجر، 1411 ه. ق.
191. نقدي بر تفسير روح المعاني، مسعود فكري، تهران، انتشارات دانشگاه امام صادق عليه السلام، 1384 ه. ش.
192. نقش ائمه در احياي دين، مرتضى عسگري، تهران، بنياد بعثت، 1363 ه. ش.
193. النهايه في غريب الحديث والأثر، ابن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد الزاوي و محمود محمد الطناحي، بيروت، المكتبه العلميه، 1399 ه. ق.
194. الوافي، محمد محسن فيض كاشاني، اصفهان، كتابخانه امام امير المومنين علي عليه السلام، 1406 ه. ق.
195. وسائل الشيعه، محمدبن حسن حر عاملي، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت، چاپ اول، بي جا، 1409 ه. ق.
196. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، احمدبن محمد ابن خلكان، تحقيق: احسان عباس، چاپ اول، بيروت، دار صادر، 1994 م.
197. وقعه صفين، نصر ابن مزاحم، بي جا، موقع يعسوب، بي تا.
198. ينياع المودّه لذوي القربى، سليمان بن ابراهيم قندوزي، تحقيق: سيد علي جمال اشرف الحسيني، چاپ اول، بي جا، دار الاسوه، 1416 ه. ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

